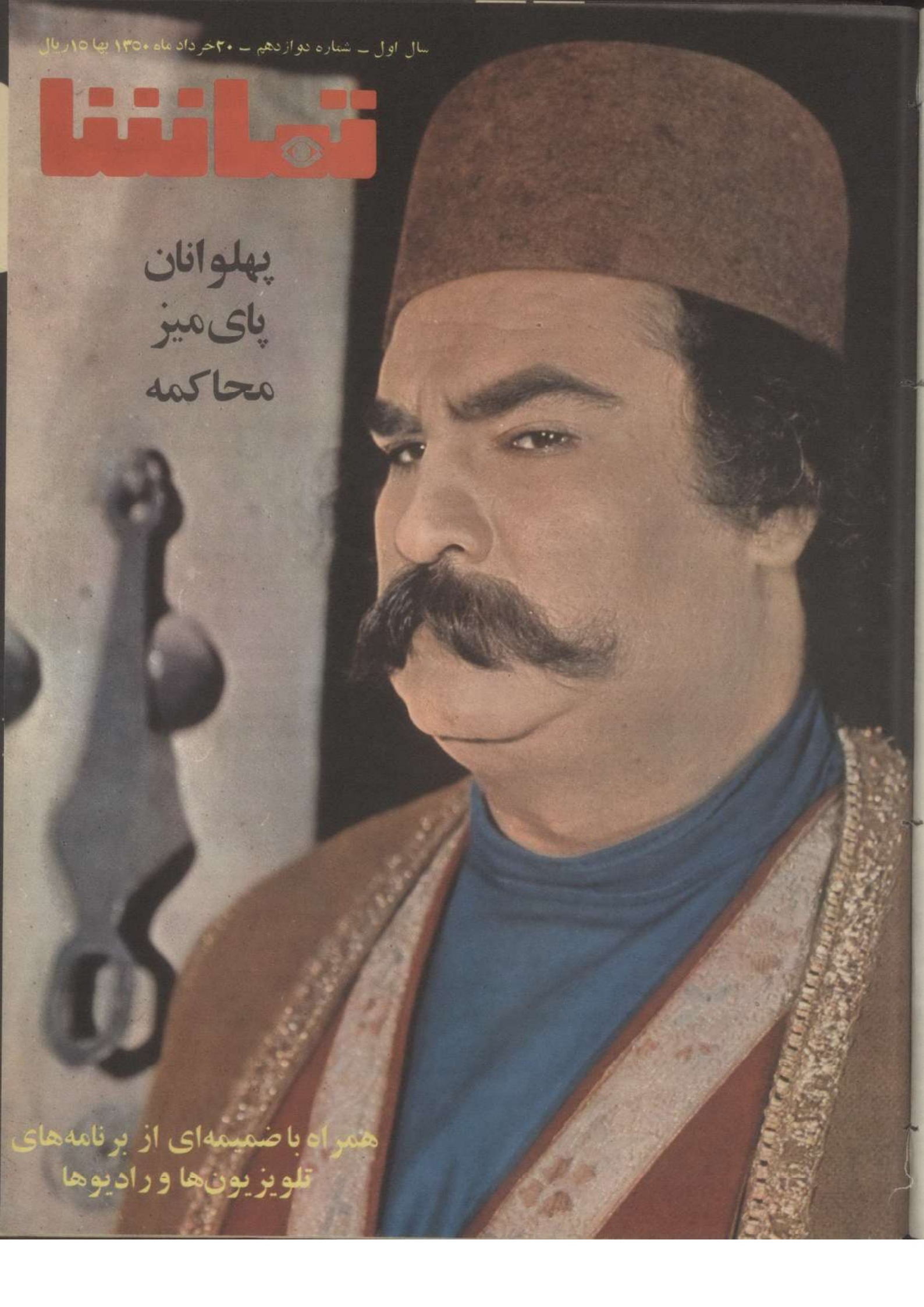


سال اول - شماره دوازدهم - ۳۰ خرداد ماه ۱۳۵۰ بهای ۱۵ ریال

تئاتر

پهلوانان
پای میز
محا کمه

همراه با ضمیمه‌ای از برنامه‌های
تلویزیون‌ها و رادیوها





دنیا از چشم تماستان

«نبرد به آئین باستان و شرکت سهامی زندگی به شیوه نو»

بعهد باستان کمتر دیده شد که امپراطوران بزرگ جهان برابر بایستند و شمشیر بروی یکدیگر بکشند ، اما ، جنگهای منطقه‌ای فراوان بود ، به این ترتیب که يك امپراطور به حاکم سرزمینی ساز و برگ میداد تا بر حاکم سرزمین دیگر بتازد ، جنگ و صلح در هر سرزمین تابع فرمان امپراطوران بود . جنگ جهانی اول و دوم نمایشگر رسم و آئینی نو در مقابله امپراطوران و قدرتمندان جهان بود ، یعنی برابر ایستادند و روبرو به نبرد برخاستند .

در سالهای پایان قرن بیستم کوشش میشود تا جنگ ویتنام ویتنامی شود و قدرتمندان بلوک شرق سالهاست که از این نظر بر غرب پیشی گرفته‌اند ، یعنی ساز و برگ میدهند تا دیگران بچنگند ، غرب نیز دیر ب فکر افتاد اما کوشش میکند که زودبران دیر نقطه پایان گذارد و به این ترتیب بار دیگر امپراطوران به آئین باستان باز میگردند با این تفاوت که قدرتمندان جهان گاهی در سرزمینی دشمنانه برابر یکدیگرند و گاهی در همان سرزمین یا سرزمین دیگر دوستانه در کنار هم .

در دنیای امروز قدرتمندان بزرگ که بشیوه کهن نبرد تازه‌ای را آغاز کرده‌اند بناگزریر در هزینه ساز و برگ جنگ سهم میشوند و این سهم از سهم درآمد کارگر و کشاورزشان میکاهد ، و در غرب کارگر و کشاورز سرزمین قدرتمندان برچم صلح را در خیابانها بحرکت درمیآوردند و از حکومتهايشان صلح و زندگی میخواهند و در شرق کارگر و کشاورز آرام و بیصدا ناظر مصرف « ارزش اضافی » در خارج از مرز هایشان هستند و اگر صدائی هست بسبک رعد و برق آسمان شدید و ناگهانی است و ناگهان نیز از لابلای فریاد اعتراض نطق موافق بیرون میاید .

دربین این دونوع قدرت ، دریافت کنندگان سازو برگ ، جان و مال به یکجا میدهند و عرصه نبرد را رونق میبخشند . آیا هوشیاری ملتهای کوچک نمیتواند رونق عرصه نبرد را به عرصه زندگی انتقال دهد ؟ سهم تلاش ایران در این انتقال روشن است اما شرکت سهامی زندگی به سهامداران بیشتری نیاز دارد .

محمود جعفریان

از مطالب این شماره

- پیلوانان پای میز محاکمه
- نمایشنامه تک پرده‌ای : من او را گم کرده‌ام
- اثر ژان کوکتو
- پاورقی جدید تماشا : زیر باغ
- اثر گراهام گرین
- هفت خوان برای دو ساعت اشک و لبخند
- رپر تازی از سینماها و سینما روهای تهران
- شجره‌ی طیبیه
- داستانی از : غزاله علیزاده
- گفت و گویی با کامبیز محمودی ، معاون سازمان تلویزیون ملی ایران



صاحب امتیاز و مسئول : رضا فطری

ذیر نظر : ایرج کرکین

مسئول هیات تحریریه : ژنلا سازگار

طرح و تنظیم : فباد شیوا با همکاری هلدادارطالیان

روی جلد از : علی قشقائی

آگهی ها : دفتر مجله تماشا

دفتر مجله : خیابان تلویزیون ، ساختمان بولدتلویزیون

صندوق پستی ۲۰۰ - ۲۲ - تلفن ۶۲۱۱۰۵

چاپ زبا تلفن ۲۰۱۵۲۷ - ۲۱۶۹۵۱

تعماتفتا



از میان نامه‌های سر دبیر

می‌خواهم بگویم که شما برخلاف ظاهر منصفی که از طریق نوشته‌ها و شیوه صفحه‌بندی مجله‌تان به‌خود گرفته‌اید، خیلی هم حق به‌جانب نیستید. در مورد بردگان سابقه‌آقا و خانم تلویزیون، می‌نویسد: کلیه کسانی که به آقا و خانم تلویزیون رای بدهند در ضایقتی با شرکت این دو تن شرکت می‌جویند و در این ضایقت بردگان اصلی اقتراح همچنین دو مسافر جشن هنر شیراز انتخاب می‌شوند.

می‌خواهم بپرسم این دو تن براساس چه معیاری انتخاب می‌شوند؟ آیا باید نورچشمی‌ها و اقوام و بسگان خودتان باشند؟

آرزو - دبیرستان ملی جعفری اهواز

— بدیهی است که به حکم قرعه انتخاب میشوند.

یوش از اینکه قید نکرده بودیم، "به حکم قرعه".

پیشنهاد به شما این است که میزگردهای حالب محاکمه برنامه‌ها را منحصر به سریال‌ها نکنید و ادامه بدهید. بیش از همه تهیه‌کنندگان برنامه‌هایی را که بیست دقیقه یا نیم‌ساعت مصاحبه به خورد مردم می‌دهند به دفتر مجله بیاورید و محاکمه کنید. و اضا دلم می‌خواهد ببینم اینها چه جوابی دارند. دوست مجله خوب شما - فرشاد مقدم

به عنوان يك دانشجوی رشته وسایل ارتباط جمعی از مقالات بودمند شما چون جامعه‌شناسی رادیو و تلویزیون، اضطرابهای ژورنالیست تلویزیون و اطلاعات جالبی که از تلویزیون‌ها می‌دهید بسیار آری می‌کیم و خواهیم این است که این نوع مطالب را قطع نکنید.

دانشجو



دانستنی‌هایی درباره سینما و «مشکلات» این «تفریح آسان» و ارزان!

رپر تاژ از: دیانایک سچل

هفت خوان برای دو ساعت اشک و لبخند



● در تهران ۱۴۰ سینما وجود دارد ● چرا دلایل های بازار سیاه آزادانه در برابر سینماها به کار خود مشغول اند؟
● نخستین فیلم ایرانی کجا و چگونه ساخته شد ● تماشاگران ایرانی بیشتر فیلم های لطیف عشقی را دوست دارند.



دلال چك و چانه میزند.

سینما یکی از عمومی‌ترین و جالب‌ترین تفریحات مردم است، به خصوص در ایران و شهر ما تهران، این استقبال کاملاً محسوس است.

شدت علاقه مردم به این سرگرمی به حدی است که گاهی مشکلاتی نیز در این زمینه ایجاد میکند. تقریباً تمام «سینماورها» برای یکبار هم که شده از دست سینما و ماجراهای مربوط به آن تنالیده‌اند.

مساله‌ظاهرا دوجانبه‌است. تماشاگران و گردانندگان سینما، هر دو به نحوی در ایجاد وضعی که برقرار است و پیوسته گلابه و شکایت به دنبال دارد به نحوی دست دارند.

از خانمی که طفل شیرخوارش را به سالن سینما می‌آورد تا جوانی که دقیق‌تر از کلمه خودخواهانه، باید گفت ابلهانه و وحشیانه سالن را میدان‌فریادها،

حسرت به دلم مونده، برم سینما و بفهمم اصل فیلم چی بوده. از پس عربده‌می‌کنم و سوت می‌زنم. تمام مدت یا صدای تخمه شکستن میاد یا نمک‌برانی پشت‌سری‌ها... و آقای پیری پشت سر من یکسره قر میزد: آدم از عمرش سیر می‌شود. این چه وضعیه، مردم را سه ساعت توی صف نگه می‌دارن. معلومه این بازی‌ها پیش میاد. خوب گیشه‌رو باز کنین. این بازار سیاهی را بفرستین دنبال کارشون. این بیرون سینماس، اونم توش، با اون صندلیها و ردیفهای تنگ و کور...

مردم تازه موضوعی برای بحث و کندوکاو پیدا کرده بودند که یکبار خبر رسید که بلیت تمام شده است. صف مثل طناب پاره‌ای از هم گسیخت، مردم‌نازرا گویان به‌طرف خیابان و بموی تاکسی‌ها هجوم بردند...

بازار سیاهی هنوز چندتا بلیت داشت، وقتی برمیکشتم، چند نفر که به‌خیال خودشان زرنگتر بودند داشتند با

مردم از زن و مرد سرک میکشیدند تا آنها را ببینند. بچه‌ها از خواب پریدند و گریه را سردادند. مردی، لاجر و عصبی با لهجه شهرستانی، برسر پیری که شلوار تنگ پوشیده بود داد میزد: آخر بتو میگویم آذمی‌زاد؟ با اون شلوار سبزه، خجالت نمی‌کنی، آدم دیگه با زنش هم نمیتونه بیاد سینما، آقای پاسبان جلبش کن. و پرسک خیلی خورد و بطور مقلع در حالیکه آدامش رامی‌جوید میگفت خودتی، بدبخت مردتی... خودتی...

از ته صف جایید که ما ایستاده بودیم فقط شلوار سبز پرسک پیدا بود و سر شوهر.

دختری که گمان می‌رفت دانشجو باشد، جلو من ایستاده بود و به دوستش گفت: دم در این سینماها فیلم اصلی‌رو تماشاچی‌ها مینارن.

دوستش جواب داد: توی سالن‌هم فیلم اصلی‌رو تماشاچی‌ها مینارن. من که

مردم توی صف از خستگی و بی‌حوصلگی داشتند وامیرفتند.

بچه‌ها، روی شانه والدینشان بخواب رفته بودند. راحت و معصوم. صف از توی کوچه هم گذشته بود، صدای بازار سیاهی با تکرار کلمه کنایی «لز» توی سر همه میخورد.

دلال رنگش سیاه بود از صبح بطور مداوم توی صف ایستاده و آفتاب خورده بود. دهانش را تا آنجا که امکان داشت توی صورت آدم باز میکرد و کلمه «لز» را برای صدمین بار تحویل میدان درست مثل یک خمیازه‌ری می‌کنترل.

نگاه‌ها، دنبال یک سرگرمی میگفت، چیزی که مدت کوتاهی فکر در صف ایستادن را از مغزها دور کند.

چند نفری که جلو صف بودند، خیلی زود به این نیاز پاسخ گفتند. در مدت چند دقیقه چنان بران زنی در سر صف برآه افتاد که در نوع خود فیلمسی بود، جالب و دیدنی.

تاماژا ۴

خانم کوجولو و آقا کوجولو را ببینید.
از خوان جلوبه گیشه هم بگذرید تازه باید بپوشید.



به فارسی ۲۰ درصد و در مورد فیلم های به زبان اصلی ۳۰ درصد است.

ایمینی سینما ها

در تاریخ ۲۸ اردیبهشت ۱۳۴۸، برانسر آتش سوزی در سینمای ساحلی شهسوار، وضعی پیش آمد که منجر به ازدحام تماشاچیان شد و در نتیجه ۲۲ نفر در اثر خفگی زیر دست و پا از بین رفتند و بالغ بر ۵۵ نفر مجروح و مصدوم شدند. این حادثه به علت فرسودگی سیم های برق پیش آمد. برق قطع شد و مردم وحشت زده در تاریکی به حرکت درآمدند و به درهای خروجی هجوم بردند، ولی چون بالکن دارای در خروجی کافی نبود و چراغهای اضطراری نیز برای مواقع خاوعوسی در سینما وجود نداشت، عده ای زن و مرد و بچه بخاطر بی توجهی صاحب سینما از بین رفتند. این حادثه هشدار بود برای سایر سینماها در تمام شهرستانها. حادثه دلخراش سینمای ساحلی شهسوار زنگ خطری شد برای مسئولین امور که پیش بینی های لازم را در تمام شهرستانها از لحاظ ایمنی به عمل آورند تا حادثه های نظیر آنچه که رفت پیش نیاید.

توصیه نامه مورخ پنجم مهر ۱۳۴۸ هیأت وزیران دایر بر واگذاری کلیه امور به وزارت کشور به همین منظور بود. زیرا وزارت کشور در تمام شهرستانها، بخشها و مراکز استانها مامورینی در اختیار دارد که میتوانند بر امور ایمنی و فنی

سینماها زیاده تر است. طبقه بندی سینماها در سال ۴۷ بر حسب قیمت بلیت لژ نشان میدهد که سینما های درجه اول (لژ ۳۰ ریال) اکثرا در شمال شهر واقع شده اند، سینماهای درجه ۲ (لژ ۲۵ ریال) در شهر پراکنده اند و سینماهای درجه ۳ (لژ ۳۰ ریال) در مرکز و جنوب شهر قرار دارند.

تحول فیلم های فارسی در ایران
نخستین فیلم ایرانی، «ایرانی» نام داشت، این فیلم بوسیله اوانس اوهایان که فارغ التحصیل مدرسه سینمایی مسکو بود ساخته شد. فیلم «ایرانی» ۶۵۰ تومان خرج برداشت و ۸۰۰۰ تومان فروش کرد (۱۳۰۸). اوهایان با این سرمایه پاریس فیلم را تاسیس کرد و دو فیلم حاجی آقا و عدالت را ساخت. در سال ۱۳۴۶ تعداد ۹۰ فیلم در کشور تهیه شد که با احتساب آنها، تعداد فیلم های تجاری از سال ۴۶ به بعد به ۴۰۰ می رسد.

مشخصات فیلم های نمایش داده شده در سال ۱۳۳۹

بررسی درباره مشخصات فیلمهای نمایش داده شده در تهران، طی ۶ ماهه آخر سال ۱۳۳۹ نشان میدهد که از لحاظ کشور تهیه کننده ۴۰٫۱ درصد فیلمهای نمایش داده شده در آمریکا، ۱۴٫۷ درصد در ایتالیا، ۱۶٫۷ درصد در ایران تهیه

و امید به دست آوردن بلیت و تنه خورین از اصحاب بازار سیاه.
خوان چهارم: اندر رهایی از سوء ظن مجری قانون « ورود اشخاص کمتر از ۱۸ سال ممنوع ».
خوان پنجم: اندر پیدا کردن شماره سنندلی در اعماق ظلمات.
خوان ششم: اندر جستن جای آرام و در امان از مزه پراکنشها و سوت های بلبلی اطرافیان.
خوان هفتم: اندر یافتن درخروج سینما و روپرو شدن با گدای معلول مربوطه در انتهای خوان و یکبارہ درهم ریختن تمام رویاهای داخل سالن ...

اولین سینما

طبق بررسی موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی سالهای ۱۳۳۹-۱۳۴۶ و ۱۳۴۷ اولین سالن عمومی سینما در ایران در سال ۱۹۲۶ در تهران گشایش یافت. این سالن پیش از یکسال فعالیت نداشت و پس از آن سینماهای فاروس و جدید، شروع به کار کردند در این سینما ها، اسحق زنجانی، مطالب فیلمها را ترجمه میکرد و برای مشتریها که تماما، مرد بودند میخواند. در زمان جنگ دوم جهانی و پس از آن، سالن های سینما در تهران به موازات ازدیاد محصول فیلم افزایش پیدا کردند.

در اسفند ۱۳۴۶، تعداد ۹۸ سینما در تهران وجود داشت که دارای ۷۹۸۹۰ صندلی بوده اند، افزایش تعداد سینماها همراه با تغییر و تحول و علاقه مردم نسبت به سینما، نشانه توجه روز افزون به این گونه تفریح و وقت گذرانی است. شمارش سینماها در خرداد ۱۳۴۷ نشان میدهد که ۱۱۰ سینمای موجود ۱۶ سینما از ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۴ افتتاح شده اند و ۳۳ سینما از ۱۳۴۴ به بعد، در این صورت کمتر از ۸ سال از تاسیس ۴۹ سینما یعنی ۴۴٫۵ درصد سینماها میگذرد.

محل سینما ها و تعداد مشتریان

تمرکز سینماها در مرکز شهر معرف تعداد زیاد سینماها در این منطقه است. در منطقه بین خیابان امیرآباد در مغرب تهران، خیابان سپه در جنوب، خیابان ابن سینا - سیاه در شرق تمرکز

عریده ها و سوت هایش می کند و البته صاحب سینمایی که اجازه می دهد صف جلو سینما، به منظور استفاده های تبلیغاتی برای فیلم، طولانی باشد و از جانب دیگر بازار سیاه رونق پیدا کند ... با همه این دشواری ها سینما در مملکت ما به عنوان محبوبترین وسیله تفریح و وقت گذرانی گل کرده است و این است خواندنیهایی درباره آن.

دانستی هایی درباره سینما های تهران

- کاغذی که بلیت های سینما با آن درست میشود در يك چاپخانه دولتی چاپ میشود. این کاغذ مثل کاغذ اسکناس در اصدار دولت است و امکان تقلب و جعل آن وجود ندارد.
- در تهران ۱۲۰ سینما وجود دارد.
- تنها سینمای شبانه روزی تهران سینما سعود است. این سینما از ۸ صبح تا ۴ صبح روز بعد یکسره کار می کند. محل سینمای سعود در ابتدای خیابان سراب واقع در خیابان قزوین است.
- شهرداری تهران تنها از سینما هایی که در محدوده شهر واقع شده اند عوارض می گیرد.
- تعدادی از صاحبان سینما، خودشان تهیه کننده هم هستند.
- طبق آمار در سال ۴۸ در تهران ۳۷۱۶۰۰۰ نفر به سینما رفته اند.
- در ایوبین سینمای ونک در حدود ۲۵ میلیون تومان سرمایه گذاری کرده است و هنوز برخی از مردم بی انصاف در خیابان به تماشای فیلم می ایستند.
- تازگی برخی از دلالت های بازار سیاه وقاحت را به جایی رسانده اند که به جای فروختن بلیت سانس مربوطه، بلیت سانس قبل یا حتی روزهای گذشته را به دور برابر می فروشند!
- اندر مصائب رفتن به سینما خوان اول: اندر یافتن محل مناسب و بدون تابلوی توقف ممنوع، برای پارک اتومبیل.
- خوان دوم: اندر رهایی از مزاحمت های آدامس فروشان و تخمه فروشان و متلک گویان بر توان.
- خوان سوم: اندر رسیدن به گیشه

فیلم وقت گذران، متلک برانی، بیهودگی و ... بیرون سینما، خودش به قول معروف یک فیلم است.



سینماها نظارت کنند.

وزارت کشور هیاتی را مامور بازمینی از سینماها کرد. این هیات پس از تنظیم صورت جلسه، تقاضای فنی و ایمنی آنها را یادآوری می کند و در مهلت مناسبی از صاحبان سینما خواستار میشوند که تقاضای مذکور را هر چه زودتر رفع کنند. این تقاضای عبارتند از - زیادی صندلیها (زاید بر ظرفیت)، کمبود درهای خروجی، کمبود راهرو های طولی و عرضی بین صندلیها، وجود صندلیهای زاید مقابل درهای ورودی و خروجی - صندلیهای اضافی در طرفین سینما که در صورت وقوع حریق تخلیه سالن سینما و بالکن را در مدت ۷ دقیقه غیر ممکن می سازد. کمبود چراغهای اضطراری که در صورت قطع جریان برق و فرورفتن سالن در تاریکی، روشن می شوند و از ایجاد وحشت و اضطراب در مردم جلوگیری می کنند.

در تاریخ ۲۰ خرداد ۱۳۴۹، ساعت ۸ بعد از ظهر، بر اثر خرابی پست فشار

شده اند. از نظر ناطق - ۹۰٫۵ درصد فیلمها به فارسی و ۷٫۷ درصد به زبان انگلیسی نمایش داده شده اند. از نظر رنگ تصاویر ۵۶٫۴ درصد فیلمهای نمایش داده شده سیاه و سفید بوده اند.

سینما و شهرداری

عوارضی که شهرداری از سینماها میگیرد بر اساس مصرف بلیت ها است. یعنی، بازرس شهرداری مسئول کنترل فروش است و تعداد بلیت هایی را که پاره میشود کنترل می کند و با دسته توی گیشه مطابقت میکند. شهرداری به تعداد سینما ها در تهران بازرس دارد. بازرس شهرداری مسئول بازاری سیاه نیست و معمولاً کنترل بلیط را در سینما به عهده دارد و حتی در سینماهای پایین شهر بازرس شهرداری برپاره کردن بلیت هم نظارت میکند. تا از احقاق حق شهرداری صدمه صد اطمینان یابد. این عوارض در مورد فیلمهای دوبله

قوی برق کاروانسرا سنگی (۶۳ هزار ولتی) برق تمام جاده پهلوی، قسمتی از شمیران و نیمی از شهر قطع شد و قسمت عمده شمیران در تاریکی فرورفت.

در منطقه خاموشی ۸۳ سینما وجود داشت و ۳۲۶۰۰ تماشاچی در سالن های نمایش فیلم و معادل این تعداد درسالنهایی انتظار بودند. به علت وجود چراغهای خودکار و پیشبینی های ایمنی لازم و رفع نقایص ایمنی در سینماها، خاموشی برق در ۸۳ سینما ایجاد هیچ نوع خطری نکرد بر اثر روشن شدن چراغهای خودکار، مردم نظم و آرامش خود را حفظ کردند و بعد از نیم ساعت برق شهر روشن شد. در تهران بیش از ۲۰ میلیون تومان صرف ترمیم و بهسازی سینماها شده است. در حدود ۱۲۰۰۰ صندلی از سینماها کسر شد و اگر حد وسط صندلی برای هر سینما ۱۰۰۰ باشد، در حقیقت با کسر ۱۲۰۰۰ صندلی در کلیه سینماها باید گفت عملاً ۱۲ سینما تعطیل شده است.

کانون فیلم ایران

کانون فیلم در آذرماه سال ۱۳۳۸ تأسیس شد. اسم رسمی آن، آرشیو فیلم ایران است. کارهای کانون، عبارتست از جمع آوری اسناد و نگهداری فیلم های معتبر سینما، اعم از ایرانی و خارجی (تا بحال حدود ۲۰۰ فیلم جمع آوری شده) و جمع آوری اسناد و کتابهایی در باره فیلم که ۳۰۰۰ جلد کتاب و تعداد زیادی اسناد جمع آوری کرده است.

یکی از کارهای مهم این کانون، ایجاد مراکز نمایش فیلم در سراسر ایران است. علاوه بر کانون فیلم تهران، کانون اصفهان - شیراز - آبادان و مشهد نیز مشغول به کارند. شرایط عضویت کانون فیلم

این کانون در تهران ۱۶۰۰ عضو دارد. شرایط عضویت برای محصلین ۲۵۰ ریال برای ۱۲ جلسه انتخابی و برای غیر محصلین ۳۵۰ ریال برای ۱۲ جلسه انتخابی است.

موسس این کانون فرخ غفاری، کارگردان معزوف سینما است. فیلم هایی در کانون به نمایش در می آید، که اکثراً در سینماهای تجارتهای شهر به نمایش گذاشته نمی شوند.

کمیته بخش جهانی فیلم که یک کمیته امریکایی است در تهران نیز مانند اکثر پایتختهای جهان دفتر نمایندگی دارد. علاوه بر فیلمهای امریکایی، فیلمهای خوب ممالک دیگر را نیز می خرد صاحبان سینما فیلم را از این کمیته میخرند. صاحب فیلم (کمیته) فیلم را برای دوبله به استودیو میدهد و هزینه دوبلاژ را نیز شخصاً می پردازد. باین شرط که فیلم از سانسور بگذرد. در قسمت دوبله مدیر استودیو فیلم را می بیند و بر اساس نوع فیلم آنرا به مدیر دوبلاژ می سپارد. مدیر دوبلاژ باز بر اساس نوع فیلم متن آنرا به مترجمی که بتواند همان نوع فیلم را ترجمه کند تحویل می دهد. ترجمه ماده خام کابریست تغییراتی از نظر تنظیم گفتگو - تعیین دوبلور ها - نظارت بر دوبله - کم و زیاد کردن متن - جبران کردن لطمه های سانسور نیز انجام میشود.

مجموع گویندگان يك فیلم، برای دوبله بین ۷ تا ۵ هزار تومان دستمزد میگیرند.

مشکلات سینما داری در ایران

با آقای فتورچی صاحب سینما دیاموند، ضمن گفتگویی کوشیدیم مشکلات اداره سینما را در ایران مورد بحث قرار دهیم. او در جواب این سؤال که چرا برخلاف قانون در محتوای فیلم دست برده میشود، می گوید: ما غذای کافی برای سینماها نداریم زیرا فیلم هایی که تهیه میشوند به دلایلی قابل نمایش در ایران نیستند. مثلاً در سالهای اخیر، ۲۵ درصد فیلمهای خوب که دارای ارزش هنری ویا تجارتهای بودند به ایران نیامده اند و مساله دست بردن در محتوای فیلم نیز از همین جا ناشی میشود برای اینکه لاقبل بتوانیم فیلم را

در اینجا نمایش دهیم، چون علاوه بر موضوع سانسور روحیه ایرانی نیز هنوز حاضر به قبول و دیدن بعضی از مسائل موجود در فیلم نیست. مثلاً سوئد یکی از بهترین تهیه کنندگان فیلم است و غذای بسیار خوبی برای اکثر کشور های دنیا می سازد. ولی متأسفانه ما به هیچ وجه نمیتوانیم فیلمهای سوئد را در اینجا نمایش دهیم.

س- در مورد بازار سیاه چه نظری دارید؟

ج- در مورد بازار سیاهی باید بگویم که دیگر حرفه های ای قدیم جرات نزدیک شدن به سینما را ندارند، زیرا چهره های آنها شناخته شده است، بازار سیاهی های فعلی را بیشتر یک عده بیکار که این کار را پر درآمد و بی دردسر دیده اند تشکیل میدهد. این ها روشهای بخصوصی دارند از صبح توی صف می ایستند و بلیت میخرند. ما که نمی توانیم بگویم اقا چرا بلیت میخردی؟ چون از نظر قانون او حق دارد که تعداد بلیطی را که میخواهد بخرد. مسئولیت در اینجا متوجه قانون است زیرا اگر هم به فرض مأموران مختلفی که جلو سینما ایستاده اند، متوجه موضوع بشوند، دلالت را میگیرند و به کلابتری میبرند و سپس به شورای داوری. در شورای داوری نیز دلالت را نصیحت میکنند و پس از اخذ جریمه ۳۰ یا ۵۰ ریالی آزادش میکنند. زیرا قانونی بر علیه بازار سیاه وجود ندارد و دلالت آزاد شده که حاضر است در مقابل درآمد سرشار خود، روزی ده بار هم جریمه شود، دوباره روز از نو و روزی از نو کارش را از سر میگیرد. عده ای از بازار سیاهها، به تازگی بر سر محل خود در صف معامله میکنند. به این ترتیب که توی صف می ایستند و پس از نزدیک شدن به گیشه، جای خود را به کسانی که تازه آمده اند و ته صف هستند میدهند و بابت آن ۲۰ یا ۳۰ ریال میگیرند.

مبارزه با بازار سیاه به نظر من فقط، دور راه دارد، یا باید قانونی در

مورد بازار سیاه وجود داشته باشد و یا باید از مردم استعفا کرد که بلیت را فقط از گیشه بخردند و اگر بلیت گیشه تمام میشود، صبر کنند وقت دیگری به سینما بیایند، چرا همه مردم سعی میکنند که روزهای اول فیلمی را ببینند. حالا که اکثر فیلمها مدت دو یا چند هفته روی اکران است چه عیب دارد که در صورت نبودن بلیط روزهای دیگر به سینما بیایند که خلوت تر است. یا بلیت را روز قبل رزرو کنند و مسئله دیگر این که مبارزه با این نوع مسائل را خود مردم باید شروع کنند. اگر مردم بلیت ۳۰ ریالی را ۶۰ ریال و یا گاهی بیشتر از دلالت بخرند آیا باز هم دلالت جرات چنین کاری را به خود میدهد؟

در مورد رزرو نیز باید بگویم آنچه را مردم ما از رزرو بلیت انتظار دارند اکثراً صحیح نیست. برای مثال کسی که ساعت ۷:۳۰ میخواهد فیلمی را ببیند نباید ساعت ۳:۳۰ برای رزرو بلیت مراجعه کند و اگر وقت را تقسیم بندی کرده است و نمیتواند روز دیگری را برای دیدن فیلم، برگزیند چه عیب دارد که روز پیش مراجعه کند و یا خیال راحت به سینما بیاید در حقیقت خود مردم هستند که بازار سیاه را درست میکنند. س- بیشتر از کدام کشور ها، فیلم به ایران وارد میشود؟

ج- طبق آمار، ۷۰٪ فیلمهای وارداتی را، فیلمهای امریکایی ۳۰٪ بقیه را فیلمهای اروپایی تشکیل میدهند و (۱۵٪ ایتالیایی، ۱۰٪ فرانسوی، ۵٪ انگلیسی هستند. البته در چند سال اخیر، فیلمهای فرانسوی در ایران رواج بیشتری پیدا کرده است) س- بهترین روزها و سانس ها از نظر فروش فیلم کدامند؟

ج- البته بستگی به نوع فیلم دارد، معمولاً، بهترین روزها پنجشنبه و جمعه است. و در فیلمهای سطح بالا پنجشنبه بیش از جمعه و در فیلم های تجارتهای جمعه بیشتر از پنجشنبه فروش دارد. شنبه ها از نظر فروش بدترین روزها هستند.

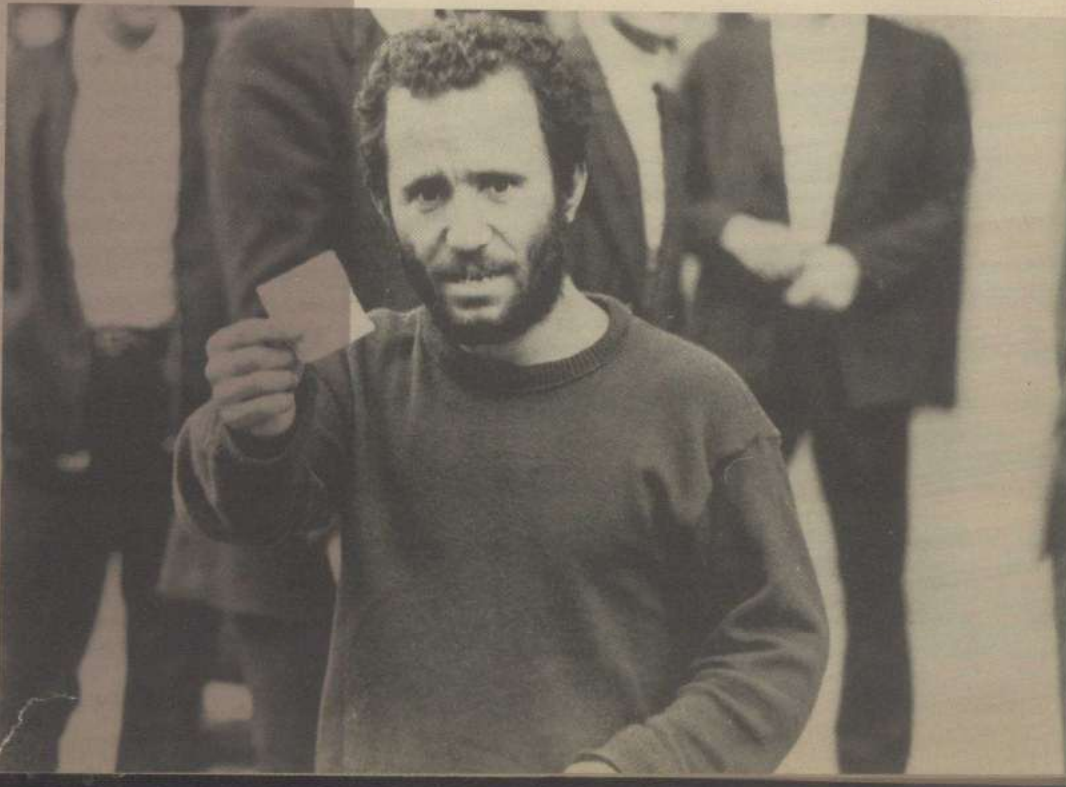
پر فروشترین سانسها که بیشتر جوانها از آن استقبال میکنند سه و پنج در تابستان و بعد ۷:۳۰ و ۷:۳۰ در بایز است.

س- درباره جمله معروف «کمتر از ۱۸ سال ممنوع» چه نظری دارید؟

ج- کمیته ای فیلمها را می بیند، اگر مناسب نبود، فیلم را به کمیته انجمنهای خانه و مدرسه می فرستد، آنها هستند که نمایش فیلم را تأیید، یا رد میکنند، سینما به هیچ وجه دخالتی ندارد، طبق قانون، ما مجبوریم جمله معروف «ورود اشخاص کمتر از ۱۸ سال ممنوع» را دم سینما بگذاریم، ولی نمیتوانیم از مردم شناسنامه بخواهیم و مشکلاتی از این قبیل... س- با مطالعه ای تجربی در روان شناسی مردم، می توانید بگویید چه نوع فیلمهایی در تهران بیشتر فروش دارند؟

س- فیلمهای لطیف عشقی و در درجه دوم فیلمهای پلیسی و کمدی. به طور کلی تماشاگران ایرانی از فیلم بیشتر ماجرا و تحرک می خواهند.

ترجمه؟ لژ؟ ...



تأثر، در کشورهای مختلف جهان،

محبوب ترین برنامه تلویزیون

شناخته شده است

مردها طرفدار اخبار سیاسی

و برنامه‌های ورزشی هستند

سلیقه های تماشاگران تلویزیون یقیناً تفاوت اساسی با سلیقه های شنوندهگان رادیو ندارد. آنها نیز برنامه های سهل الهضم را ترجیح می دهند. برنامه هایی را که ایشان را از افکار روزانه شان دور کند. اما تصنیف ها و موسیقی عامه پسند در تلویزیون نمی تواند همان نقش حاکم را در رادیو داشته باشد. در حقیقت بسیاری از اشخاص، تمکک یک گیرنده تلویزیون را به منزله تصاحب یک تأثیر و موزیک هال، و حتی یک سینما در خانه می دانند. با این حال در یک مدت طولانی تحولی محسوس در سلیقه های عامه تلویزیون دیده می شود. تحقیقات «مدرسه والدین» نشان داده است که غالباً کسی که در ابتدا، تلویزیون را به دیده یک ابزار ساده سرگرمی می نگریسته است، در نهایت آن را وسیله توسعه افق دید و فرهنگ خویش باز می یابد. این نتیجه، در سنجش های سازمان رادیو تلویزیون فرانسه نیز دیده می شود.

در ۱۹۵۷ سازمان مزبور از تماشاگران خود خواست که نوع برنامه های مورد علاقه خود را به ترتیب اهمیت ذکر کنند. نتیجه ای که به دست آمد چنین بود: تأثیر، وارپته، فیلم، رپرتاژ و برنامه های فرهنگی. در ۱۹۵۸ برنامه های فرهنگی از ردیف آخر به ردیف سوم تغییر جسا داد. در ۱۹۶۰، سنجش دقیق تری این نتایج را داد: تأثیر ۲۳ درصد، اخبار ۱۵ درصد، رپرتاژ ۱۴ درصد، وارپته ۱۴ درصد، فیلم ۱۱ درصد، برنامه های علمی و ادبی ۱۱ درصد. توجهی به تناسب منطقی بین سلیقه ها، برای انواع مختلف برنامه ها جالب است.

به این ترتیب که می توان گروهی را با مشخصه تمایل آنها به اپرت، باله، موسیقی جدی، و تأثیر، و گروه دیگری را با مشخصه تمایل به سینما، فیلم های بی دریغ، برنامه های ادبی و هنری، و گروه ثالثی را متمایل به ورزش، تأثیر، و موسیقی جدی تشخیص داد. در آمریکا، مطالعه ای روی سلیقه های تماشاگران تلویزیون، که توسط یونسکو انجام شد این برنامه ها را به ترتیب درجه اهمیت نشان می دهد: برنامه های آمانتورها، وارپته، نمایشنامه های دراماتیک یا پلیسی، یکس، کمدی های خانوادگی، وسترن، ورزش، مسابقه ها و فیلم های سینمایی. اگر برنامه های تأثیری را قطع نظر از نوع آنها، در یک رده قرار دهیم، تأثیر مقام اول را اجزاز می کنند و این نتیجه مطابق با سنجش های انجام شده در فرانسه، انگلستان، آلمان و به طور کلی تقریباً همه کشور هاست.

این داده ها که در باره شنوندهگان رادیو و بینندگان تلویزیون جمع آوری شده برای جامعه شناسی چه ارزشی می تواند داشته باشد؟ باید این داده ها را به عنوان اطلاعات آماری محض تلقی کرد. آنچه به این طریق مورد مطالعه قرار می گیرد، «توده بزرگ» است که طبق نظر «کورت لانگ» نباید آن را به عنوان رسوب همه سلیقه های غیر زبده تعریف کرد، بلکه بیشتر، مجموعه ای است دارای معنای جامعه شناسی و مشخص شده توسط سلیقه های مخصوص. با این حال طبیعی است اگر به این ملاحظات کلی اکتفا نکنیم و جستجو کنیم و در پییم که سلیقه ها و رفتار های مردم به طریق روشن تر به وسیله بعضی عوامل افتراق هدایت می شود، و سپس عوامل فوق، توده را به طبقه های متعددی تقسیم می کند و هر یک از این

طبقات، از نقطه نظر دریافت پیام های رادیو تلویزیونی ویژگی دارند.

۲ - عوامل افتراق

دلایل و مصداق های این تقسیم بندی را که طبق آنها سطوحی متعدد در عامه رادیو و تلویزیون تشخیص داده می شود چگونه باید برگزید؟ «برناریان» به طور مدلی پیشنهاد می کند طبقه بندی را باید بیشتر با توجه به نقش و وظیفه این دلایل که مستقیماً پدیده مورد مطالعه مربوط می شود مستقر کرد، تا از روی قواعد جامعه شناسی. این پیشنهاد بسیار مفید است و می باید راهنمای کار های آینده باشد ولی متأسفانه تعیین عینی این دلایل بسیار مشکل است. و به هر حال سنجش های انجام شده تاکنون، آنها که می توانیم در اینجا مورد استناد قرار دهیم، بر اساس تمیز های معمولی قرار گرفته اند و جنسیت، سن، وضع اقتصادی، شغل، شرایط خانوادگی، سطح تعلیماتی، مذهب، شرایط مردم شناسی و جغرافیائی را مورد اعتبار قرار داده اند. پس در این چهار چوب سنتی است که ماباید بکوشیم بیان نتیجه گیریهای اصلی را که هادی تحقیقات جامعه شناسان است تنظیم کنیم. از طرف دیگر بسیار محتمل است که در آخر، بعضی تناسب های منطقی بین این طبقه بندی ها و طبقه بندی هایی که جنبه «تیبیک» تری دارند برقرار شود. برای نقطه عزیمت بسیار مفید است اگر از میزبه های معمول استفاده کنیم.

جامعه شناسی رادیو و تلویزیون

جمشید ارجمند

زنها بیشتر از مردها به رادیو

و تلویزیون توجه دارند

۱- جنسیت - همه تحقیق های انجام شده در آمریکا، انگلستان و فرانسه، نشان می دهد که زنها به طور متوسط وقت بیشتری از مردها صرف گوش کردن رادیو و تماشا کردن تلویزیون می کنند. اما این تناسب که گاه در بعضی موارد به دو تا سه برابر می رسد، فقط به علت این است که زنها، در مواقعی که مردها در خارج از خانه سر می برند، یعنی صبحها و بعداز ظهرها به برنامه ها توجه می کنند. مردها در شب و روزهای تعطیل بیشتر برنامه ها را می شنوند و می بینند. باید توجه داد که اختلاف بین زن و مرد در این مورد، درباره تلویزیون کمتر است. زیرا تماشای تلویزیون در حین انجام امور خانه داری برای زن مشکل تر است از شنیدن صدای رادیو.

سلیقه های مرد ها و زنها به طرز محسوس با یکدیگر تفاوت دارد. لازارسفد در مورد شنوندهگان زن برنامه های صبح رادیو تحقیقی انجام داده است. زنها بیشتر طالب برنامه های کم سروصدا هستند که آنها را از اغلاشتان منعطف کند. زنها برنامه هایی را که معرف یک منمعت انسانی باشد دوست دارند. همچنین گاهی اطلاعات علمی را طالبند. تحقیقی که در بلژیک انجام شده نشان می دهد که اپرت و تأثیر،

ترد زنها محبوبیت بیشتری از مردها دارد. در مورد برنامه های علمی، برعکس است.

در تلویزیون، تحقیق بوگارت نشان می دهد که مردها اخبار سیاسی و بخصوص ورزش را ترجیح می دهند (۷۹ درصد در مقابل ۲۹ درصد) و زنها برنامه های تأثیری موزیکال، فیلم و مسابقات را. تحقیقات تازه تری که «شرام» انجام داده ثابت می کند که در این وضع کوچکترین تغییری انجام شده است. خانم «هیمل ویت» می گوید که در کودکان، تلویزیون روی دخترها تاثیر خیلی قوی تر از پسرها به جای می گذارد.

۲ - سن - طبق سنجشی که «انتیتوی» فرانسوی نظریه عمومی «در ۱۹۵۱ انجام داده، افراد بالغ خیلی بیشتر از کودکان و نوجوانان به رادیو گوش می کنند. این اختلاف در میان پسرها خیلی واضح است و در مورد دخترها وضوح کمتری دارد. بر پشتکارترین شنوندهگان رادیو افراد بازنشسته هستند. در این دو قطب، به نظر می رسد که میزان سن تاثیر کمی روی طول مدت گوش دادن دارد. در بلژیک اختلافات محسوس در سلیقه شنوندهها بر حسب سنین آنها وجود دارد. مثلاً برنامه وارپته رادیوئی مطلوبیت اندکی نزد افراد بیشتر از ۵۵ ساله دارد. در حالی که برای جوان ترها این مطلوبیت خیلی زیاد تر است در مورد اپرا وضع برعکس است.

از سوی دیگر سنجش های مختلفی که در موضوع برنامه های فرهنگی رادیو در فرانسه به عمل آمده اختلاف چندانی واضحی را نسبت به سنین کودکان نشان نمی دهد. در مقابل سؤال «آیا به مباحثات کنفرانسهای رادیو گوش می دهید» ۲۱ درصد افراد بین ۲۰ تا ۳۴ ساله، ۲۴ درصد افراد بین ۳۵ تا ۴۹ ساله، ۳۰ درصد افراد بین ۵۰ تا ۶۵ ساله ۲۷ درصد و افراد بیشتر از ۶۵ ساله جواب دادند «غالباً». اما در بلژیک تحقیقات انجام شده نتیجه ای متفاوت را نشان داده است. طبق نظر یکی از موسسات علمی، بیشتر شنوندهگان برنامه رادیوئی «زندگی فکری» را افراد کمتر از ۳۵ ساله تشکیل می دهند. این سازمان در ۱۹۵۸ از شنوندهگان رادیو سؤال کرد که: «شبها برای پر کردن اوقات فراغت خود، شخصاً از رادیو انتظار چه مشغولیت یا رضاء فکری دارید؟» نسبت پاسخ های رسیده به قرار زیر بود:

در سنین بین ۱۸ تا ۳۵ سال: ۳۱ درصد موزیک جدی، ۲۵ درصد برنامه های ادبی، ۲۱ درصد برنامه های علمی.

در سنین بین ۳۵ تا ۵۵ سالگی: ۲۹ درصد موزیک جدی، ۲۶ درصد برنامه های ادبی، ۲۶ درصد برنامه های علمی.

در سنین بالاتر از ۵۵ سالگی: ۳۶ درصد موزیک جدی، ۲۳ درصد برنامه های ادبی، ۱۹ درصد برنامه های علمی.

به نظر می رسد که تلویزیون روی بچه جاذبه خیلی بیشتری داشته باشد. این جاذبه به هنگامی که کودک به نوجوانی قدم می گذارد کاهش پیدا می کند. این نتیجه از تحقیقات متعددی که خاصه در انگلستان توسط خانم هیمل ویت و در فرانسه توسط «مدرسه والدین» انجام شده به دست آمده است.

به طور کلی علت این گسستگی در این است که نوجوانها مایلند اوقات فراغت خود را در خارج از خانه بگذرانند. تحقیقات «زی. دومازدیه» در باشگاههای تلویزیونی روستایی، در مورد سلیقه های تماشاگران اختلاف قابل توجهی را در سنین افراد بالغ نشان نمی دهد. با این حال توجه به بعضی رپرتاژ های علمی و برنامه های ادبی در افراد نسبتاً جوان تر کمتر از افراد پاهسن گذاشته است. طبق تحقیق بوگارت در آمریکا توجه به برنامه های اخبار، موزیکال، فرهنگی و مسابقات با بالا رفتن سن تماشاگران بیشتر می شود. در مورد برنامه پلیسی برعکس است. ناتمام



افهمی : پهلوان نایب پدر بزرگ
من است و من از هر لحاظ شبیه
او هستم
سرفراز : پهلوانان برنامه‌ای سر
درگم و از نظر محتوا ضعیف
است!

کاشانی : در پهلوانان داستان
پردازی نمیشود ولی حقایق نشان
داده میشود

محبوبی : در این برنامه سعی
میشود « پهلوان » عاری از
هر گونه عیب و نقصی نشان داده
شود و این، با واقعیت وفق نمی
دهد

صفا : اگر پهلوانان از نظر
محتوی ضعیف بود تلویزیون آنرا
رد میکرد

باختری : در پهلوانان شخصیت
های مستند تاریخی را در برابر
شخصیت‌های تخیلی قرار میدهند
و این صحیح نیست!

افهمی : صدی نود و هشت
تماشاگران تلویزیون پهلوانان
را می‌پسندند!

شرکت کنندگان در بحث :

- ژاله
- حسین سرفراز
- منوچهر محبوبی
- هوشنگ باختری
- کاشانی
- م. صفا
- سیروس افهمی
- ابراهیم مکی

تهیه و تنظیم بحث از: ن. همدانی

در پنجمین جلسه بحث میز گرد سریال
های ایرانی تلویزیون ملی ایران، مجموعه
« پهلوانان » مورد بحث و انتقاد قرار گرفت
که گزارش آنرا در اینجا میخوانید. با این
جلسه، بحث درباره سریال‌های داستانی
تلویزیون خاتمه می‌پذیرد و جلسه آینده بحث
میز گرد ما به برنامه‌های موسیقی ایرانی
تلویزیون ملی ایران اختصاص خواهد داشت
چون ملاقه مندمیم از میان تماشاگران تلویزیون و
خوانندگان مجله نیز چند نفری در این جلسه
ها شرکت کنند، در اینجا از همه دوستان و
برنامه‌های موسیقی ایرانی تلویزیون و کسانی
که حرف‌هایی گفتنی درباره این برنامه‌ها دارند،
دعوت میکنم که تا پایان هفته آینده آمادگی
خود را طی نامه یا بوسیله تلفن ۶۲۱۱۰۵ به
دفتر مجله اعلام کنند. نامه‌های خود را با
ذکر نام، نام خانوادگی، نشانی و شماره تلفن
خود به نشانی (صندوق پستی ۲۰۰ - ۲۲
مجله تماشا) بفرستید... و حالا به گفتگو‌های
شرکت کنندگان در پنجمین جلسه بحث میر
گرد درباره سریال پهلوانان توجه فرمایید.



● **همدانی** - این هفته باز دعوت کردیم
از عده‌ای از تماشاگران صاحب‌نظر برنامه‌های
تلویزیون که با تهیه کنندگان و نویسندگان برنامه
ها دور یک میز بنشینند و گفت و شنودی
داشته باشیم درباره سریال پهلوانان. بخاطر
دارید که مجموعه‌های : اختاپوس، خانه
قمر خانم، داش پالکی و سرکار استوار در
نشست‌های پیشین مورد بحث و انتقاد قرار
گرفت و اینک نوبت مجموعه ایرانی پهلوانان
است که آقای سیروس افهمی نویسنده و
کارگردان آن و آقای صفا نویسنده آن در
جلسه امروز ما شرکت دارند. خانم ژاله
هنرپیشه با سابقه تار و سینما و کارگردان
نمایش‌های رادیویی - آقای حسین سرفراز،
سر دبیر مجله تهران مصور - آقای هوشنگ
باختری نماینده نویس - آقای منوچهر
محبوبی، طنز نویس و نویسنده مطبوعات و
تلویزیون - آقای کاشانی سناریست و آقای
مکی دبیر کمیته نمایش تلویزیون، دیگر شرکت
کنندگان بحث امروز ما هستند.

هدف از تشکیل این جلسه‌های بحث
اینست که از یکطرف تهیه کنندگان و نویسندگان
سریال‌های تلویزیونی ارشاد بشوند به رفع
نقایص برنامه‌هایشان و از طرف دیگر تماشاگران
این برنامه‌ها ارشاد بشوند که با دید بازتری
آنها را تماشا کنند.

● **سیروس افهمی** - مملکت میخوام،
میخوام تذکر بدهم که شما گفتید تماشاچی،
ولی هیچکدام از اینها که شما دعوت کردید
تماشاچی عادی تلویزیون نیستند. حقیقت بود
شما از یکی دو نفر تماشاچی عادی تلویزیون هم
برای شرکت در این جلسه دعوت میکردید.
● **کاشانی** - ما هم به عنوان یک تماشاگر
در این جلسه شرکت کرده‌ایم.

● **افهمی** - با وجود این، نظری که
مثلا خانم ژاله یا آقای محبوبی میدهند نظر
یک تماشاچی عادی نمیتواند باشد.

● **محبوبی** - تماشاچی عادی که بنظر
انتقادی برنامه را نگاه نمیکند. بنابراین بحثی
نیست. فقط میشود ارزش پرسید از این برنامه
خوشت می‌آید یا نه. او چیز دیگری نمیگوید.
اگر تراضی باشد تلفن را بر میدارد و اعتراض
میکند و اگر راضی باشد تلفن هم نمیکند.

● **همدانی** - ما کسانی را دعوت کردیم
که در همین حال که تماشاگر تلویزیون هستند
صاحب‌نظر یا صاحب صلاحیت هستند مثلا خانم
ژاله در بسیاری پس‌های تاریخی بسیاری
کرده‌اند و کارگردان نمایش‌های رادیویی
هستند و همینطور دیگران. که حرف‌ها و انتقاد
هایشان بر اساس آشنایی است که با مساله
مورد بحث دارند و نظر ایشان میتواند برای
شما ارشاد کننده باشد.

● **افهمی** - در این شکی نیست، اما
شما گفتید تماشاچی تلویزیون!

● **همدانی** - منظورم تماشاگر صاحب
نظر بود چون این عده هم بالاخره تماشاگر
تلویزیون هستند.

● **مکی** - و مدافع حقوق تماشاچی
تلویزیون هستند!

● **حسین سرفراز** - من میخوام قبلا
از خود آقای افهمی بپرسم: آیا خودشان از
برنامه‌شان راضی هستند یا نه. ایشان اول
نقطه نظر خود را نسبت به برنامه‌شان بگویند
تا ما بعد بحث کنیم.

● **افهمی** - من از برنامه‌ام راضی هستم
و همیشه هم سعی میکنم بهتر بشود.

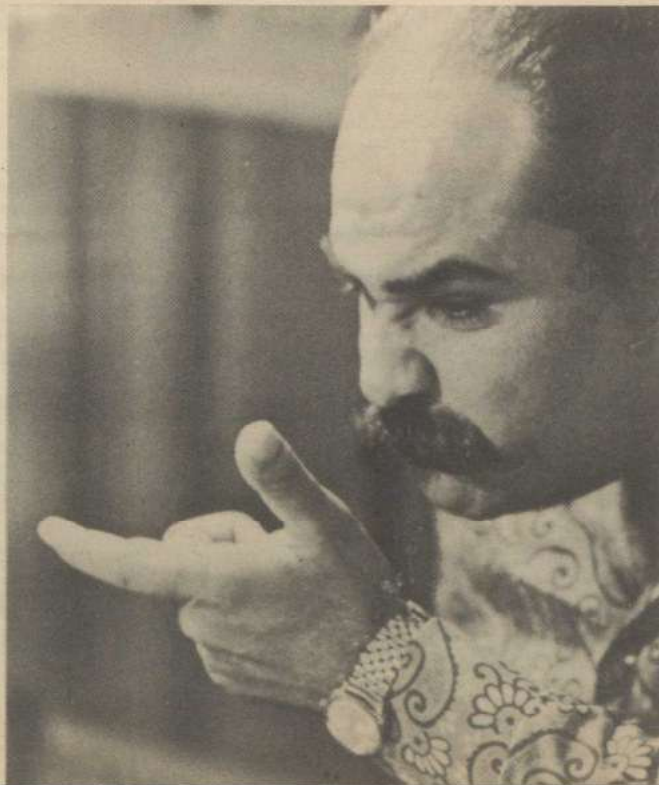
● **سرفراز** - دلیل رضایتان چیست.



سریال‌های تلویزیون پای میز محاکمه

-۵-

پهلوانان



سیروس افهمی

● **افهمی** - دلیل رضایت اینست که آن چیزهایی که فکر میکردم توی این کار باید داشته باشم و بگذام گذاشتم - ولی همیشه فکر میکنم که باید بیشتر و بهتر بشود.

● **سرفراز** - مقدمتاً باید عرض کنم که من به حسن نیت آقای افهمی در کارشان اعتقاد دارم. و این اعتقاد هم به دلیل سابق کارشان در تاتر است. ما همانطور که وضع تاتر را دنبال میکردیم کار ایشان را هم دنبال میکردیم و دیدیم که ایشان واقعا حسن نیت دارند. هدف از بحث هایی که میشود اینست که برنامه های ایشان بهتر بشود. اما در مورد پهلوانان من میخواهم بگویم که اصولاً پهلوانان برنامه موفقی نبوده به دلیل اینکه این برنامه، برنامه سردرگمی است. ماهنوز دقیقاً نتوانستیم شخصیت این پهلوان را بشناسیم. با آن را که شناختیم آن کاراکتر واقعی که به عنوان سمبول پهلوان آن دوره انتخاب شده نبوده... اگر از من پرسند چرا اینچوری است؟ بلافاصله جواب میدهم به علت محتوی برنامه. هنرپیشه هایی که توی این سریال هستند کار

مهمترین مساله که سوژه و محتوی برنامه باشد همیشه ضعیف است و به همین دلیل تماشاگر را کاملاً جذب نمی کند.

● **افهمی** - اینکه آقای سرفراز فرمودند پهلوانان برنامه موفقی نبوده، من نظرشان را کاملاً رد میکنم. پهلوانان موفقی بوده و بین مردم خیلی موفقیت دارد. هم بین جوان ها، هم بین میانسالان و هم بین پیر مرد ها و بین همه طبقات حتی روحانیان با استقبال روبرو شده و هم بین ورزشکاران... و خیلی ها با علاقه می نشینند و پهلوانان را نگاه میکنند. اما اینکه گفتند بیان بیان آن دوره نیست و کلام آن کلام نیست، میخواهم ایشان بمن بگویند که به چه دلیل نیست؟ آیا ایشان خودشان آن بیان و کلام را میشناسند یا اینکه مثلاً از آن زمان یادشان است؟

● **ژاله** - من این حرف ایشان را تصدیق میکنم. نویسنده هایی داریم که شما هم میشناسیدشان که در کارشان خیره و صاحب صلاحیت هستند. ایشان در داستانهایی که راجع به گذشته، و پهلوانها، لوطیها و قلندر

و مهمتر از همه تداوم منطقی داستان است که از یک نقطه شروع میشود به طور منطقی جلو میرود و ارتباط آدمها ارتباطهای صحیحی است و همیشه و در هر حال میتوانیم برگردانمش را در زندگی واقعی ببینیم چه زندگی امروز باشد و چه زندگی مردم صد سال پیش یا هزار سال پیش...

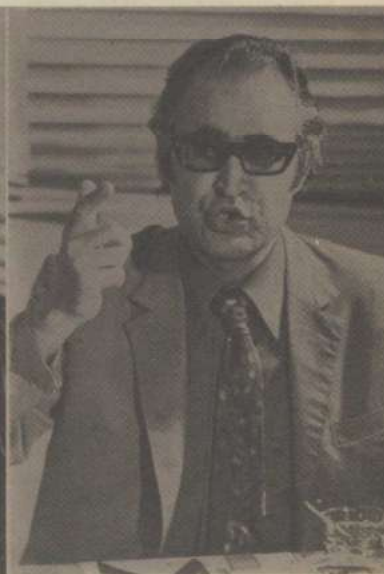
● **افهمی** - زندگی واقعی صد سال پیش را که امروز کسی ندارد یا ندیده که بتواند بگوید چگونه بوده و مقایسه بکند.

● **سرفراز** - اینجا بحث منحرف می شود. اما باید دید اصل کار هنر چیست؟ شعر، نقاشی، داستان و حتی تاریخ، اینها برای چیست؟ برای اینکه شما الان بدانید که پدران و پدران بزرگان شما چطور زندگی میکردند و یک چیزهایی هم از آن دوره مانده که الان نمایش داده میشود. شما بروید موزه ایران باستان یا نه، اصلاً بروید تخت جمشید. از روی حجاریهایی که در تخت جمشید هست میتوانید بفهمید که مثلاً پوشش سرباز هخامنشی چگونه بوده است.

و هرچو این برنامه ارائه بشود حتماً آن تصورات ما را دگرگون میکند، چون مقداری قهرمان سازی برای ما مطرح بوده حتی ما وقتی شاهنامه را میخوانیم می بینیم قهرمانان فردوسی یا روئین تن هستند و یا بی نقص. گویانکه فردوسی نقشی برای آنها گذاشته و مثلاً رستم را در کشتن سهراب نکوهش میکند. ما وقتی یک پهلوان را ارائه میدهم فکر میکنم که باید نقشی نداشته باشد. این کاریست که آقای افهمی و دیگران میکنند یعنی پهلوان و قهرمان را بدون نقص ارائه میدهند که درست نیست. حتماً درست نیست یعنی با واقعیت متفاوت است.

● **کاشانی** - با تصویری که آدم داشته نه با واقعیت!

● **محبوبی** - با واقعیت. اصولاً هیچ انسانی بدون نقص نیست بخصوص اگر قرار باشد این انسان مستند هم باشد همانطور که آقای افهمی ادراته می دهند که فلان قوم و خویش قهرمانشان هم الان زنده است یعنی مستند است. و یک انسان مستند حتماً نقص دارد.



منوچهره محبجویی



حسین سرفراز



ابراهیم مکی



کاشانی

های دیگری هم در تلویزیون ارائه میدهند که آن کارهایشان خیلی پخته تر و تمیزتر است، ولی اینجا آدمها جای خودشان قرار نگرفته اند یا مقداری تصنع در آنها هست. حرفهایشان حرفهای آدمهای آندوره ای که میخواهند نشان دهند نیست. به نظر من همه اینها برمیگردد روی مساله محتوی برنامه یعنی نوسوخته و موضوع برنامه. باز اجازه بفرمایید خود من اضافه کنم که توی این برنامه از روز اول، خشت اولش یک خورده نابجا گذاشته شده... نویسنده هایی که این برنامه را نوشته اند توی این کار صاحب تجربه نبوده اند. نا آشنا بوده اند و هیچ نوع مطالعه ای روی آن دوره نداشته اند، مثلاً نمیدانسته اند که آدمهای آن دوره کلماتی که در مکالمه بکار میبرده اند چگونه بوده. البته این کلمات فارسی بوده، ولی مسلماً آنچه امروزه بین ما رایج است، نبوده... مجموعه اینها باعث شده که این برنامه از روز اول سردرگم باشد و چون بنا، دوست گذاشته نشده هنوز هم ما آن سردرگمی را در برنامه می بینیم. من واقعا در سریال پهلوانان هنوز برنامه ای که سوژه خیلی قوی داشته باشد ندیده ام. البته بازیها، لباس، کارگردانی و دکور همه خوب و تاحدی بی نقص است: اما

ما می نویسنند، نشان میدهند که آنها بکثرت گفتار بخصوصی داشتند و هیچوقت به سلامت و روانی امروز ما کلمات را به کار نمیبرند. میتوانم نمونه هایی بیابم و نشانتان بدهم که ببینید حتی جمله بندیهایشان با امروز فرق داشته.

● **افهمی** - نوشته های ما هم با زبان امروز فرق دارد.

● **سرفراز** - گاهی شعر میگویند. آه ستاره ها، آسمانها...

● **افهمی** - توصیف شاعرانه در هر دوره میتواند وجود داشته باشد. فرق نمی کند.

● **کاشانی** - این باز هم ارتباط پیدا میکند به همان مکالمات آن دوره ها. من به عنوان یک تماشاچی فکر نمیکنم، آنچه شما گفتید صادق باشد، از نظر سوژه، در این سریال داستان پردازی نمیشود ولی آن حقایقی که هست و باید باشد نشان داده میشود و اگر حقیقت همانطور که هست نشان داده بشود درست است، نه اینکه داستان پردازی بشود.

● **سرفراز** - والله میدانید، بسک داستان بخصوص داستانی که بخواهد به صورت یک کار دراماتیک در بیاید احتیاج به مقدمه دارد و اوج و جایی که گره داستان باز شود

● **افهمی** - ولی نمیتوانیم بفهمیم که آن سرباز هخامنشی از طرف چپ سوار اسب میشد یا از طرف راست.

● **سرفراز** - این مساله خیلی جزئی است. اما اشخاص داستان های سریال شما مال خیلی دور نیستند همین داستانهای اخیر شما مربوط به دوره مشروطیت است. توی همین تهران میتوانید املا هزار نفر را پیدا کنید که خودشان آن دوره را درک کرده اند و در آن زمان زندگی کرده اند و آن لباسها را میپوشیده اند...

● **افهمی** - اولین برنامه ای که درباره صمدخان شجاع الدوله نوشتم و پخش شد، آقایای که پسر برادر صمد خان است و هنوز زنده است و حدود صد سال دارد برای من نامه نوشت، من رفته و او را دیدم و نشستم با وی صحبت کردم. مقدار زیادی کار من با نظر او که با ایمان منوادم بگویم بیش از همه ما با آن دوره آشناست - تقریباً منطبق است.

● **محبوبی** - اجازه بدهید منم آنچه به نظر می آید بگویم. کاری که آقای افهمی روی آن دست گذاشته، کار خیلی دقیقی است و روی نخ راه رفتن است به علت اینکه همما تصورات فوق انسانی داریم نسبت به قهرمانان

منتها در زمینه داستان پردازی، وقتی ما یک پهلوان را میخواهیم مجسم کنیم ظاهرا نیست که میبایستی نقص نداشته باشد چون ما میخواهیم به مردم نشان بدهیم که چه آدمهای سالمی داشته ایم و شاید حالا ماشین یا هر چیز دیگری این آدمهای سالم را از بین برده است!

● **سرفراز** - این هدف اصولاً غلط است.

● **محبوبی** - بله، ولی نه تنها در کار ایشان، بلکه در کار همه کسانی که در زمان ما و حتی در گذشته اینکار را کرده اند این هدف بوده و گاهی «سوپرمن» ساختند مثل حسین کرد.

● **سرفراز** - من از همین برنامه های تلویزیون مثال میزنم. برنامه ها گاهی فضای فانتزی دارد، فرض کنید برنامه سرکار استوار، این بقول خودش باید یک پلستیک بزند و آخر سر آدم بدذات را بگیرد یا بلای سرش بیآورد. این یک برنامه فانتزی است و ممکن است در حد خودش بی نقص هم باشد. اما پهلوانان به هیچ تحلیلی اینطور نیست، یعنی برنامه خیلی جدی و در یک سطح دیگر است. پهلوانان گوشه ای از تاریخ ماست، یعنی قهرمانان آن در زندگی

اجتماعی مردم ایران مؤثر بوده‌اند. بلافاصله بعد از حمله اعراب به ایران آمیجایی با این خصوصیات پیدا شدند که تا انقلاب مشروطیت و حتی بعد از آن بودند و شاید هنوز هم باشند و در تحولات اجتماعی و سیاسی ایران نقش مهمی داشتند. بنابراین سالها خیلی جدی‌تر است. من اگر بخوام کار آقای افهمی را در يك برنامه فانتزی بسنجم شاید به ایشان نمره بیست هم بدهم. اما می‌خواهم بگویم موضوع کار ایشان خیلی جدی است. يك قسمت از فرهنگ ماست. به همین دلیل هم چون جنبه خیلی اساسی در زندگی ما داشته، شناخته شده است. شما لای هر کتاب و باز بکنید، نام و نشانی از آنها می‌یابید. حتی کتابهایی نوشته شده درباره شهرستانها، مثلا آقای افهمی که کرمانی هستند اگر کار های آقای باستانی پاریزی را درباره کرمان و حول و حوش آن بخوانند به صد ها نمونه برمیخورند. همینطور در مورد سایر شهرها. حتی نمایشنامه هایی داریم، مثلا داش آکل هدایت، يك واقعت محض است که در شیراز از هر که برسید بشما میگویند که این مرد، که بوده و چه کرده.

برنامه رزرو داشته باشد یعنی آنقدر داشته باشد که بتواند از حلا روی برنامه چهارمته بعد کار کند ولی هرگز بکماه فرصت برای کارگردان ندارد چون اگر یکماه روی يك برنامه کار کند چهار هفته بعد فقط برنامه پنجمی را دارد. بنابراین اگر این هفته روی برنامه پنج هفته دیگر کار میکند هفته بعد باید روی برنامه هفته ششم کار کند یعنی فاصله کار برای او همان يك هفته میشود. حالا مجسم بکنید که کاری چنین دقیق را نویسنده باید در عرض يك هفته بنویسد و هنر پیشه ها باید در عرض يك هفته تمرین بکنند و در يك روز هم باید ضبط بشود. من چون دست اندر کار سریال تلویزیونی هستم میدانم که چه اشکالاتی وجود دارد. شما می‌گویید ضبط پهلوانان خوب است، من میگویم خوب نیست. ضبط هیچ برنامه تلویزیونی در حال حاضر خوب نیست. ایشان کار میکنند روی میمیک فلان هنرپیشه، موقع ضبط به قول خودشان يك «لانگشات» میگیرند که اصلا چهره هنرپیشه دیده نمیشود. یعنی تمام زحمتی که کارگردان کشیده تا این چهره را بسازد به هدر میرود. بعد میگویم خیلی

هر تهیه کننده دیگری با علم بر امکانات موجود تلویزیون کار خود را شروع کرده است. یعنی اگر ایشان فکر میکنند چنین سریالی با این امکانات قابل اجرا نیست، بهتر بود که اصلا این سریال را شروع نمی‌کردند.

● محجوبی - من با این عقیده مخالفم ما به هر حال باید يك «سریال ساز» خوب داشته باشیم و این ماها هستیم که باید تربیت بشویم و گرنه از آسمان که «سریال ساز» برای ما نخواهد آمد!

● همدانی - نه، شما دارید گناهها را به گردن امکانات فنی می‌اندازید، در صورتیکه ما می‌گوییم امکانات فنی برای همه برنامه ها همین است که هست ...

● محجوبی - متأسفانه از حرفهای من برداشت ناصحیحی شد. من نمی‌خواهم گناه را به گردن هیچ کس بیندازم و نمی‌خواهم از آقای افهمی دفاع کنم، بلکه می‌خواهم روح این جلسه آگاه باشد از اینکه در کجا ما داریم صحبت میکنیم و از يك برنامه انتقاد می‌کنیم. این را هم بگویم که هیچ نمیشود به خاطر اینکه امکانات کم است جسارت کسی را از بین برد. اگر بخوایم بگویم چون امکانات نیست پس فلان کار را نباید کرد، هیچوقت هیچ کاری انجام نمیشود.

● همدانی - مضافا به اینکه انتقاد آقای سرفراز اصولا ضبط برنامه نبود.

● محجوبی - من با توجه باینکه ایشان ضبط را قبول کردند، دارم رد میکنم!

● همدانی - ایشان تنها روی سوزه بحث میکردند.

● ژاله - آخر وقتی از هنرپیشه انتقاد میشود پشت پرده هم چیزهایی هست که روی کار او اثر میگذارد.

● سرفراز - من مجبورم باز بحث را از ریشه شروع کنم. من میدانم که يك برنامه از اجزاء مختلف تشکیل میشود و این اجزاء يك به يك باید خوب باشند و سر جای خود فرار گیرند تا يك برنامه خوب عرضه بشود. از نظر تماشاجی، که بنده فعلا بیشتر در مقام يك تماشاجی صحبت میکنم، او هیچ نوع مسؤولیتی نسبت به این مسائل ندارد. حتی ممکن است سر ضبط ماشین فلان هنرپیشه تصادف بکند، دیر برسد، خسته باشد و بازی خوبی ارائه ندهد. برای تماشاجی که در خانه‌اش نشسته و میخواهد برنامه را ببیند این مسائل بی تفاوت است. او میخواهد فقط برنامه خوب ببیند. و وقتی يك برنامه را دید یا برایش بی تفاوت است یا قابل تحسین است و یا از آن بدش می‌آید. اینها که شما گفتید مسائل داخلی تلویزیون است و به ما ارتباطی ندارد.

● افهمی - ولی من می‌خواهم بگویم با تمام این حرفها، تماشاگران برنامه پهلوانان، سدی نودهشت، برنامه را پسندیده‌اند.

● سرفراز - من دعا میکنم که حتما اینطور باشد. به دلیل اینکه در حسن نیت شما که این برنامه را دوست میکنید شکی نیست. در حسن نیت تلویزیون که به هر حال یکساعت وقتش را به این برنامه داده شکی نیست. فکر میکنم در حسن نیت ما هم که آمدیم اینجا تسلیم و بحث میکنیم شکی نباشد.

● افهمی - مهم شکی نیست.

● سرفراز - اصولا علت وجودی همین جلسه هم همین است که بحث بشود و اگر بقول شما آن دو دوسد - و بقول من خیلی بیشتر - ناراضی هم وجود دارد رضایتشان جلب بشود.

● افهمی - شما در مقام تماشاجی

آیا هیچوقت این زحمت را به خود دادید که از يك طبقه بپرسید پهلوانان خوب بوده یا نه؟

● سرفراز - من به این نوع برنامه ها علاقه دارم و این سلیقه شخصی من است. من از اولین برنامه‌تان تا آخرین آن تقریبا همه را دیده‌ام. به علاوه ما دفتر کاری داریم که اشخاص مختلف آنجا می‌آیند، به خصوص صبح شنبه، نه تنها از برنامه شما بلکه از آنچه در عرض ۸ ساعت تعطیل اتفاق افتاده آنجا گفتگو میشود. این را صادقانه به شما میگویم، اثری که این برنامه گذاشته آنچه من حس کرده‌ام - اثر چندانی مطلوبی نبوده. البته تمام کسانی که بحث و اظهار نظر میکنند نسبت به شخص شما علاقه دارند. گذشته از این، اگر خود شما معتقد باشید که صدی نود و هشت تماشاگران از برنامه شما راضی هستند، این يك مرحله توقف است چون صدی نود و هشت تقریبا یعنی صدی صد ...

● افهمی - نه. راضی کردن همان صدی دو که بکیش شما هستید و بکیش یکی دیگر، همین شما خیلی طول میکشد و همین نمیگذارد ما متوقف بشویم و ما را جلو ببرید.



● سرفراز - من میگویم برنامه شما از نظر دکور، لباس و آنچه مخصوصا مربوط به شماسات همه خوب است. ولی ایراد اساسی من به محتوی برنامه هست.

● همدانی - ممکن است نمونه‌ای از نقطه ضعفهایی که در برنامه پهلوانان دیدید تشریح کنید تا بحث حالت خیلی کلی نداشته باشد.

● سرفراز - الان من داستانها را دقیقا به خاطر ندارم و حافظه‌ام باری نمیکند. نقاط ضعف برنامه های پهلوانان در دو مساله است یکی مکالمات است که با روح برنامه نمیخورد و اصولا آن هماهنگی لازم را ندارد. در يك برنامه گفتگو ها شکلی دارد و در برنامه بعد شکلی دیگر، غیر از آن حدودی گفتار های خود آقای افهمی که چون خودش حرف میزند معلوم است که آنرا کنترل میکند و نمیگذارد منحرف بشود و کار اکثرش را حفظ میکند. اما بقیه

آدمها اکثرا معلوم نیست چه ارتباطی با هم دارند. چرا می‌آیند و چرا میروند و اگر نبودند چه لطمه‌ای به داستان میخورد. البته من با مشکل شما آشنا هستم. ما هم در

هوشنگ باختری

خوب، کارگردان سر صحنه حاضر است و این ضبط را قبول نمیکند و صحنه تکرار میشود. دفعه دوم نور خراب میشود، دفعه سوم ماشین ضبط، دفعه چهارم اشکال دیگری پیش می‌آید و در آخرین برداشت که بالطبع از تلویزیون پخش خواهد شد هنرپیشه موجود مستاصل خسته‌است که مسلما بازی و کارش برای تماشاگر قابل قبول نیست. ولی با شرایط موجود در ایران و با توجه به اینکه کشور ما از نظر تولیدی برنامه های داخلی مقام خیلی خوبی دارد، یعنی در هیچکدام از کشور های همجوار و حتی کشور های آسیایی تلویزیونی نداریم که اینطور تولید محلی و داخلی داشته باشد و با توجه به اینکه تلویزیون ما سرعت دو حال گسترش است، میتوان تقابلی را با افماض تکرست.

● سرفراز - خیلی عذر می‌خواهم آقای محجوبی، بحث شکل دیگری پیدا کرد. این

کمبود ها برای برنامه های دیگر هم هست.

● محجوبی - برای همه برنامه ها هست. شکی ندارد.

● همدانی - آقای محجوبی مسعدرت می‌خواهم. فرض ما اینست که آقای افهمی و

ژاله

● محجوبی - اجازه بدهید. آنچه من گفتم مقدمه بود. می‌خواستم بگویم که کاری چنین دقیق که با مقداری از تصورات ما، با مقداری از اسناد کلاسیک ما و با مقداری از زندگی گذشته ما که هنوز در بعضی نقاط ایران ادامه پیدا میکنند و آنقدر به ما نزدیک است که میتوانیم حس بکنیم، بر خورد میکند. روی این، ما می‌خواهیم يك سریال تلویزیونی داشته باشیم و می‌خواهیم آنرا با امکانات سریسال تلویزیونی پیاده کنیم. به نظر من اینکار، اگر محال نباشد، بسیار مشکل است و اگر انتقادی وجود داشته باشد به خاطر اینست که سریال تلویزیونی است. اگر آقای افهمی يك تکرار از این موضوع میساختند و روی صحنه می بردند حتما انتقاد کمتری داشت. چرا؟ ممکن است برنامه های اول، دوم و سوم یا پنجم پهلوانان خیلی بهتر بوده به خاطر اینکه نویسنده‌اش فرصت کافی داشت برای نوشتن. کارگردان فرصت کافی داشت برای کار کردن و همچنین هنرپیشه ها ... سریال تلویزیونی عیبش اینست که وقتی پخش شد موضوع آتن تلویزیون مطرح میشود یعنی هر هفته میبایستی برنامه پخش بشود. ممکن است دو سه هفته

وازا این حرفها

درباره عشق

لکر و نوشته: حسن بهرانی
طرح: فیداد شیوا

يك روز صبح او قسمت خودش را برد
آنقدر در هجر معشوقم گریه کردم
تا از اشکم رودخانه‌ای جاری کردم
تابستان که در رودخانه‌ام به آب‌تنی آمد
به نظرم «باسن»ش زیادی بزرگ آمد

من استعفايم را برای رئیس کارگريني
و تقاضای ازدواجم را برای معشوقم نوشتم
آه از اشتباه پست!
معشوقه با استعفايم موافقت کرد
با رئیس کارگريني ازدواج کردم

تير نگاهي به قلبم خورد
ندانستم از کجاست؟
کار آگاه در جستجوست
تا بيابد با «تير نگاه»
و «کالیبر» چشمانش
او را

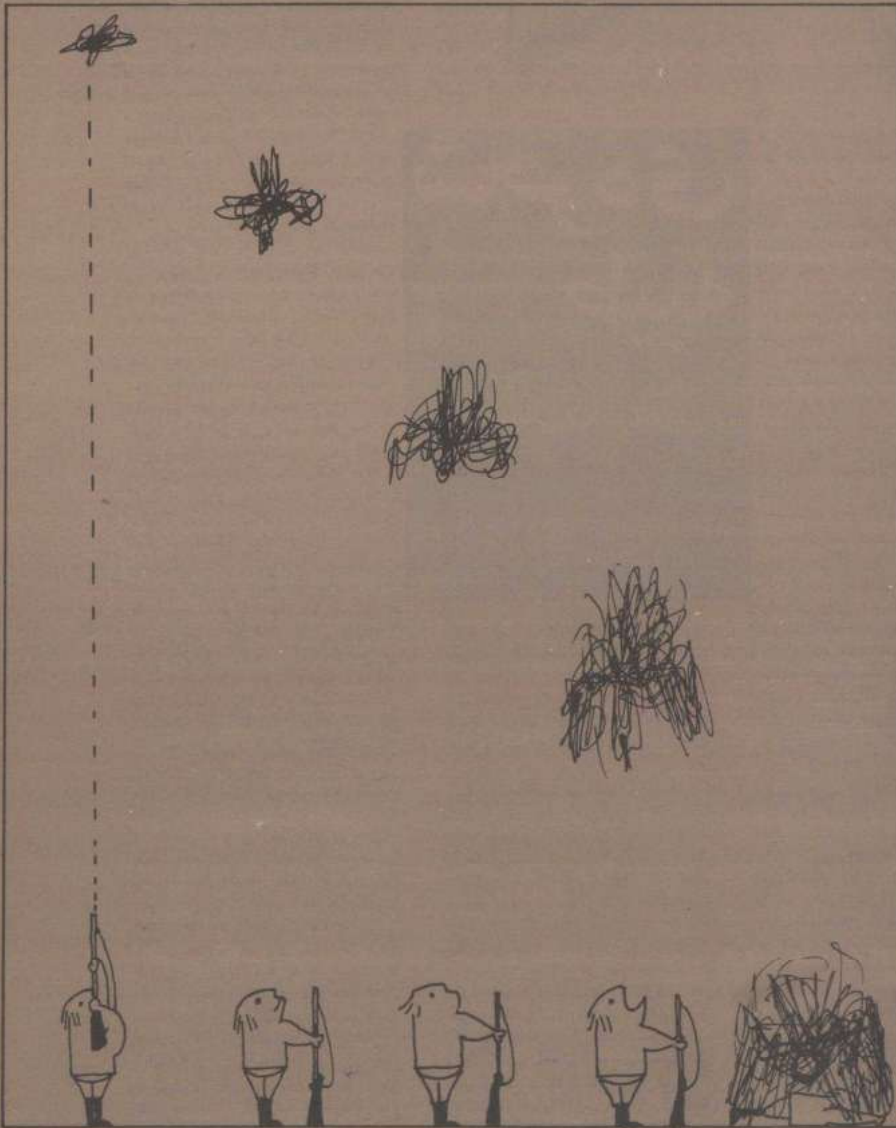
«با عشق می‌توان به همه جا رسید»
يك بار که عاشق بودم
بي «فردبام» به «بام» رفتم
باور نمی‌کنید،
سنگ قبرم را بخوانید

صبح شنه عاشق شدم
یکشنبه در التهاب بودم
دوشنبه او را بوسیدم
سه‌شنبه رقيب او را بوسیدم
چهارشنبه دوئل کردیم
پنجشنبه خاکم کردند
جمعه تعطیل بود

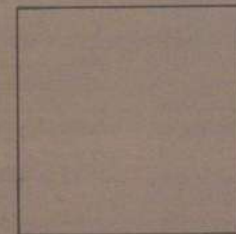
من در بانک صد تومان داشتم
رقیبم هزار تومان
معشوقه رئیس بانک را ترجیح داد

عاشقش شدم
عاشقم شد
برایش نامه نوشتم
برایم نامه نوشت
برایش نامه نوشتم
برایم نامه نوشت
برایش نامه نوشتم
برایم نامه نوشت
برایش نامه نوشتم
برایم نامه نوشت

ما يك روح بوديم در دو بدن



آنکه گفت آری و آنکه گفت نه



بعد از عمل



قبل از عمل

از آتویوس ۱۹۹ که پیاده می-
شود ، روبرو میدانست . با قطار زیر
زمینی هم می‌شد آمد ، منتها ، چون
آتویوس ایست و درخت و باران و فیر
امپراتور را از آن پشت می‌شود دید ، شما
با آتویوس آمده‌اید .

در میدان باد می‌آید . در همه
میدانهای پاییزی باد می‌آید . از دو حال
خارج نیست : یا از باد و ذره های باران
خوششان می‌آید ، یا بدشان - که گوششان
سرخ می‌شود ، و صدا های ممتد و رافتر
در آن می‌پیچد ، اگر از باد - و باران -
بدشان می‌آید (و این طبیعی تر و ساده تر
است) ، آخرین دکمه بالایی بارانی
را ، که در آتویوس باز بوده ، می‌بندید ،
دستکشها را ، که روز های اول پاییز
خریده‌اید ، می‌پوشید (شما هر چه گشتاید
توانستاید دستکشهای زمستان پارسیال
را در چندینای کهنه بیابید) ، شاید فکر
می‌کنید یا اخم بهتر جلوی باد را می
توان گرفت ، شاید هم بدست که شما را
به اخم میارند ، به هر صورت ، جستجوی
این رابطه طولانی و بی نتیجه است .



حالت سوم کمیابی هم هست و آن
زمانی است که شما کمی هوشیار باشید ،
یا کمی بیمار . شما که از باد و باران
خوششان نمی‌آید ، فکر می‌کنید این سانحه
هم درست چون سوانح دیگر زندگی است .
شما به باد باد های سخت درونی می‌افتید
که استخوانتان را ویران می‌کند و بعد
از این هم ویران خواهد کرد . شما
استخوانتان را دوست دارید ، از ویرانی
استخوان در مسیر باد ها می‌ترسید ، برای
همین است که در باد سر می‌افرازید ، که
در باد دست می‌جلبانید ، و برای همین
است که باد آزار دهنده را دوست می -
دارید ، چون فکر می‌کنید شما را آماده‌ی
آزار های بعد می‌کند ، آزار های بدتر ،
تا زمان موجود ، همان وقت که در
بیمارستان روی تخت خوابیده‌اید و بوی
آتر در دماغ شماست .

پس شما از میدان می‌گذرید ،
پنجاهم می‌آید ، در سومین خیابان دست
راست چار راه ، رده‌یی بلوط کاشته‌اند ،
دستهای کارنده زیر خاک پراشیده و شاید
که همین ریشه ها عبور کرده از همان
تناسب انسانی . شما ولی با درختهای
بلوط و یا دستهای کارنده کار ندارید .
سومین کوچه کجاست ؟ کوچی شامی یا
شاتوم ؟ دخترچه یادداشت را باز می
کنید و باز هم نمی‌توانید تلفظ مطمئن
از این کلمه داشته باشید . یا در کوچه
می‌گذارید ، و دیگر به یاد فکر نمی -
کنید . معماری بی‌رحم کوچه فرستار را
تمام گرفته است . - قدیترین و در همان
حال جدیدترین کوچه بی که تا بحال
دیده‌اید . بند بند آجر قرمز ، شریان وار ،
در لایه لای سیمان پیچ می‌خورد . دیوار
های سرد سیمانی شایه‌ای بالارونده دارند
و شما حیرت می‌کنید که آب باران از
کجا به زمین می‌رود ، آسمانخراش می
بینید با معماری سلیم مربع و با چارسید
پنجره‌ی سیاه ، روی هر پنجره ، با پنجه‌ی
آغشته به گچ ، حرف S نوشته اند . چار
سد پنجره‌ی بی ساکن . و شما دلواپس
نمی‌شوید ، که حتم دارید هفته‌ی دیگر
اعلان اجاره می‌گذارند روی هر کدام ،
یا فروش .

در کوچی آنها پیش می‌روید ،
طبیعت تدریجی . پیاده آید . بعد مسی
رسید محله‌ی کهنه . پنجره ها همه بیرون
زده از دیوار . علامت خانه های قدیمی
است . خوب می‌دانید . برده های قهومی
با گل بنفش . گلدانهای نازک گل پنجره
طلایی . گل ماوتوما که شیری نیشکر
دارد و ، چون سفیدی تمم مرغ ، بسا
جسمیتی که زیر نگاه تغییر مسی کند .
(بهتر که گل ماوتوما گل کودکی و
سالهای بلوغ شما باشد ، بهتر که عطر
قلیایی بی وزن آن میان رگه های بنفش
پشت مژگان ، با عنقها و با فحارتهای
کوچک ، تنه‌نشین شده باشد)
به هدلیز همشگی می‌رسید و فانوس



شجره‌ی طیبه

داستانی از : غزاله عزیز اده
(ویرایش دوم)

بهخواست نویسنده ، رسم الخط داستان به
همان شیوه که بوده ، حفظ شده است

شرف ما هستید شاید دیگرانی هم باشند
ولی من متأسفانه آنها را نمی‌شناسم جریان
از این قرار است که يك مشکل خیلی
جدی در زندگی من به وجود آمده است
که برای حل آن به کمک و لطف شما
احتیاج دارم البته اگر آن را از من دریغ
نکنید خواهش می‌کنم یکی از عصر های
هفته‌ی آینده را به منزل محقر ما تشریف
بیاورید من شرح واقعه را می‌گویم و از
فکر روشن شدن برای حل این مشکل استمداد
می‌خواهم شاید نشانی ما را فراموش
کرده باشید به هر حال من یکبار دیگر
آن را برایتان تکرار می‌کنم میدان کافور
کوچه‌ی شاتوم شماره ۱۱۵ .

شما در تمام بعد از ظهر ها کار جدی
نمی‌کنید . (نامه را روی میز می‌گذارید) ،
شما دوستان زیادی ندارید ، ولی ، به خاطر
آن عاطفه ، آن عاطفه‌ی غمگین نظم که
در حیات شما هست ، يك روز را برای
سلامی می‌گذارید ، يك روز را برای
گرمش در پارک ، و تعطیل آخر هفته
را برای رفتن به سینمای قدیمی محله‌ی
خودتان که هفته‌ی يك بار فیلم عوض
می‌کند ، و همین طور است که زندگی را
انبوه زندگیها که پشت پنجره ها می -
گذرد ، و شما همیشه ، با قطار که از کار
برمی‌گردید ، بعد تصویر محتوان گسه
روی شیشه افتاده است ، پشت پرده های
توری و در نور نارنجی چراغها ، آن
تلاشهای کوچک را ، آن سایه های آبی
لرزان را می‌بینید .

زنی روی پله ها نشسته ته دالان .
شما انتظار دارید باز همان عروسکهای
کهنه‌ی مخملپوش را ببینید ، همان گلتهای
اطلسی و همان کلافهای سیاه . او جلو
می‌آید ، با لباس خاکستری گشاد ، اما با
دستهای هنوزچه کوچک ، که بعد که ول
می‌کنید ، مثل دو شاخه یا دو لاشه بی
حرکتی فرو می‌افتند . زیر نور فانوس ،
آن صورت همیشه زرد خاکستری شده ، در
زیر چشمها ، در بنا گوش ، و در منحنی
چانه ، خاکستری سرد می‌شکند ، و با
زرد میامیزد . شما از پله ها بالا می‌روید .
او که در راه باز می‌کند ، صدای چک‌چک
آب می‌آید . لامپ می‌گویند شیر زرد شده

بوی شام می‌آید . از بچه‌یی که در آن
گهواره است . رو به گهواره می‌روید که
او را از نزدیک ببینید . نور اتاق کست
و او در سنگینترین خواب شیرخاگرگی ، با
سورتی که بیشتر از صورت يك بچه‌جانه
است . شاید در زیر پوستش ، به رنگهای
آبی تن ، شیر کافی جاری نیست . لامپا
يك هیزم خشک در بخاری می‌گذارند ، و
شما بر یکی از دو صندوق روی می
نشینید . او ساکت است ، سر به زیر
انداخته . چه شده ؟ او سرش را بالا می
گیرد ، بره های بینی اش لرزان من با
علاقه به همه‌ی مشکلات شما گوش می
کند .

جریان طولانی است . - لامپا می
گوید . - خیلی خسته می‌شوید اگر همه
را برایتان بگویم ؟ جوانی این جور سوالها
دشواری است . شما اگر به راحتی بگویید
که خسته نمی‌شوید ، کمتر کسی باور
می‌کند ، اگر بگویید که می‌شوید ، تا
جدی نومیثد گشتند ، پس شما زیاد
می‌روید که - نه تنها خسته نمی‌شوید ،
بل که عصبی به شنیدن آن اشتیاق دارید .
باید از دورتر شروع کنم . سرش بالا است ،
بگریه در آتش نگاه می‌کند . یادتان
می‌آید عروسی ما را در سه سال پیش ؟
راستی شما این‌جا نبودید . همان سالی بود
که تعطیلات میباد را رفته بودید سفر .
شوهرم راننده بود . برای کارخانه‌ی
لباس کار می‌کرد . خیلی جوان بود ،
تنش تزد و گرم وزنده ، ماعاشق هم بودیم ،
تا هفت ماه . همیشه هفت ماه اول بهترین
ماههاست . بعد زندگی می‌گردیم . سر کم
کار می‌کرد . من پیرهنهاش را می -
شستم . يك روز يك كفش قهومی خریدم
بود شبیه نیمکته‌ی نظامیها . این
خوشحالمان می‌کرد . مثل سرباز ها دور
اتاقی راه می‌رفت . بعد می‌ایستاد رو بهمن
سلام نظامی می‌داد ، هر دوامان می‌خندیدیم .
خیلی دلش می‌خواست يك كت زیبار هم
داشته باشد . باور کنید عین نظامیها شده
بود .

رنگ چهره‌ی لامپا تازه می‌شد و
خاکستری دور چشم از پوست فاصله می
گرفت . خنده خنده می‌گفت : می‌دانید
این جریان خیلی مضحک است ، ولی فقط

برای شما می گویم .

ما زندگی می کردیم . من ندانم که چقدر دور
زندگی می کردیم . می دادید بطور . بعد
بچه آمد . خوشحالی بی با بداندازی تمام
وزن و شوهر های جوانی بود که صاحب
اولین بچه می شوند . او می ایستاد دم
گهواره ، همان طور که شما چند لحظه
قبل ایستاده بودید . بچه دستاش را در
هوا تکان می داد ؛ او می گرفتندش میس
بوسیله ، تمام سرانگشتش را ، که پنج
برابر کوچکتر از آنمهای بزرگ بود ،
اسمان نقش بود . می گفت امتحان باران
مغز می بارد . بیشتر به می بارد .
منظری پنجمی کوتاه ما همین خانه ای
تازه سازی بود که می بینید . گاهی می
گفت من در این اتاق پشتی می کشیدم . فشار
آهن و سیمان و شیشه پشت را می شکنند ...
تا این که پرده خریدیم . خریدن پرده
داستان درازتری دارد . بدبختی از همان
وقت شروع شد .

یک روز رفته بازار یکشنبه . آنجا
چیزی های ارزانتر و بهتری پیدا می شود ،
هر چند که بیشتر همه به قیامت . می
رفتیم و شوقها را می کشیم . یکبار که
پرده ها و پارچه ها را زیر و رو می کردیم ،
یک برده ی سیز دهم ما گلهای ارغوانی
خوش آمد . تصمیم گرفتیم بخرم . حتی
چانه هم زدیم . ولی باز ششمان کشید . فکر
کردیم شاید چیزی بهتری پیدا کنیم . رسیدیم
به یک دکای کهنه . پیر مردی نشسته بود
روی چارپایه . عینک داشت . پرسیدیم
شما پرده دارید ؟ آرام خندید گفت پس
آمدیم ؟ خیلی منتظر تان بودم . من درست
حالم نشد . گفتم منظور تان چه بود ؟ باز
خندید گفت هیچ . فقط فکر کردم آنچه
دنبالش می گردید شاید این جا پیدا شود ،
یک پرده ی خوش نقش و نگار . که میخواست
خاک می خورد . لحنش لحن فرودنده های
بود که می خواهند نچل آب کنند .

رفتمی توی دکا . توی دوتا
قفس دوتا طوطی سبز بودید که حرف
می زدند . او در یک صندوق آهنی را باز
کرد و انواع پارچه های قدیمی را بیرون
آورد . با چه می کردیم زودتر آن پرده
را بپیم . از ته صندوق کشیدش بیرون .
خاکش را با وسوس پاگ کرد . من هنوز
پشتش را می دیدم . او دو سولی بالای
پارچه را گرفت و پرده تمام قد برابرم
ایستاد . تا چند لحظه ساکت بودم . نه این
کفک کفک چیز فوق العاده در آن بود ،
برای آن شرح می دهم : یک درخت بزرگ
که از بالا تا پایین پرده را می گرفت ،
با برگهای بی نهایت سبز در زمینه ی زرد
روشن ، و درخت پر از میوه های رسیده ی
درختان بود ، و نور جفت کشنده می که
از آن می تراوید رنگ خون تازه بود ،
انگار توی هر کدام مناطقی کمی پنهان
بود . من روی چارپایه نشستم . نسف تند
شد . فرودشده پرده را به دیوار زد . بعد
یک لیوان آب زرد رنگ دستم دادا سرار
کرد بخورم حال جا بیاید . من آب را
گرفتم خوردم . انتظارم بعد کمتر شد .

حس می کردم دیگر از هیچ چیز
نی ترسم . حتی از آن فاجعه ی مخفی که
در پرده می درخشید ، که از پرده می تابید.
گفتم غیب پرده ی قشنگی دارید . شوهرم
از آن خوشش می آید . منتها قیمتش را
باید بدانم ، چون که این پرده مال قدیم
است . تمام پرده های قدیمی هم گرانند ،
در صورتی که من دنبال یک پارچه ای
از این مناسبت می کشتم که رنگهای شاد
داشته باشد . او گفت به ، شما خوبانید ،
این پرده مال هفت سال یا هفتاد سال یا
هفتاد سال پیش است ، جز قواعد هفت
گانه هم چیزی نمی پذیرد . و لسی ،
همان طور که گفتم ، خوش دارم از این
محیط کهنه ی نمناک خارجش کنم ، شما
هر قدر می توانید بدیدید . من فقط چار
سینک داشتم . چهار سینک پول زیادی
نیست . ولی - عجب - بدین فرودشده
آن را قبول کرد و گذشت توی کنوی
کهنه ی پشت پیشخان . بعد پرده را از

پشت چار تا کرد داد دستم . برگشتم خانه .
در راه خوشحال بودم . حس می کشید
کسی که چیز خوبی ارزان بخرد ، راه
برگشت به خانه چه خوشحالت ؟ خوب ،
من هم خوشحال بودم . تمام راهی را که
شما آمدید ، من هم آمدم . من هم از کوچه
گذشتم . من هم دریا و باران بودم . ولی
انگار همه چیز زلال و تحمل پذیر بود .
انگار طبیعت با من یک عاطفه ی پنهانی
داشت . توی کوچه که پیچیدم ، پنجره ها
یک درمیان روشن می شد . با غروب پاییز
آشناید . پاییز دیگر بسوی عسندنا از
آشپزخانه ها نمی آید ، دیگر صدای شرشر
آب حمام هم نمی آید . دیگر پنجره ها
بستند . ولی در آن وقت هیچ چیز
برایم دلگشایی نبود . سکوت سرگرم می
کرد . پرده در دستم بود ، شاید فکر کنید
سنگینی می کرد ، اما برعکس آنقدر سبک
بود که مقتداری از وزن مرا هم با خودش
می برد .

خانه که آمدم ، بچه هنوز خواب بود .
بیشتر خاموش . فکر نمی کشید برای یک
مادر کم در می رست ؟
شما بچه های آرام را دوست ندارید ؟
می بینید چه غمناک قشنگی دارند ؟ پرده را
زدم به پنجره . تمام زوایا ها در دستم
بود . تمام اندازه ها در ذهنم . پرده را
آرام و کامل آویختم . همه چیز اتاق را
عوض می کرد . توری که از میوه های
می تابید بجز اینار کنار کرد . چشمهای ما
تمام حلقه باز شد . می خاست میوه ها را
بگیرد . در این حال چشمها آن حالت
گوسفند وار شیر خاگرکی را نداشت . نگاهش
دنبال لرزش چیزهای پرده بود ، در حرکت
باز . من نشستم در انتظار شوهرم کاموا
باقتم ، یک پیرهن نارنجی برای زمستان
بچه و یک کلاه . این طوری گردن بچه از
باد حفظ می شود . شما موافق نیستید ؟ تا
این که شوهرم آمد . شرح این قسمت
خیلی سخت است .

او توی اتاق آمد ، یک نور
غریبه می دید و نمی دانست از کجا می
تابد . گفتم شده بود . اولین باری بود که
گفتم دیدمش . شوهرم هیچ وقت کجی
نی بود . شما اگر یک دفعه دیده بودیدش ،
می توانستید قضاوت کنید . بعد که به
چپ نگاه کرد ، پرده را دید . پوست
سبزی می آفتاب دگرگون شد . او اهل
شمالی ترین شهر هاست . پوستش آنقدر
سفیدست که شما هیچ وقت متوجه رنگ
پریدگیش نمی شوید . در آن حال ، غرق
با چرک موهای میامیخت و در راستای
گردن پایین می آمد و پرده های بیست ،
که سافتترین و کشیده ترین بیست ، می
لرزید . به زانو زمین نشست . گوش داد ،
هیچ کسی نمی دانست چه صدا می شنود .
پرده در سافتترین رنگش می درخشید .
انگار که بازمانده ی جشن میلاد اولین یا
هفتمین آسان بود . هر میوه ای دنباله ی رنگ
انگار که در نسیم بیخ می لرزید . انگار
که نفس پیری بود و تمام هفت سالگی را
یا خود داشت . هر میوه هفت سالگی کامل
بود .

پراز نور ، پر از خون و کزامل
جادو ، ای هفت ساله های رها در وزش
باد های سبز ، در وزش بوستانهای کبود و
خیابان تیرس ، ای هفت ساله های رها در
اولین ماههای بهار همین طور که شوهرم
را با خود بردید . نشسته بود و تشش می
لرزید . من صدای حرکت برنده ی خون
را در رگهای ، گمراه بودم ، من شنیدم ،
من نمی دانستم چه کار باید کرد . اولین
بار بود که نمی دانستم چه کار باید کرد .
من همیشه مقاومت می کنم . من حادئنه
را با خاموشی و خوسردی می پذیرم و
تسلیم می شوم . ولی آن شب ، آن شبی که
نمی دانم اسمش چه می تواند باشد (من
عالمه ، برای همین است که نمی گوید)
شومی بود ، همان شب بود که شوهرم
عوض شد . می لرزید و من تمام بالایوشها
را روی شانه اش انداخته بودم . بیرون
باران گرفته بود .
با هراس گفت باید بروم توی باران .
باران می شویم . باران آزاد می کند
و با همان چکه ها و بارانی کهنه زد

از خانه رفت بیرون . من هم رفته دنبالش
سرس از رو به آسمان می رفتم و باران
می شستش . زیر چراغهای چار راه ،
نیمرخشان رنگ نداشت ، موهانش ناب
خورده بود و تاروی شانه ها و پشت گردن
می ریخت . از کوچه های کوچک با دخیز
می گذشتم و من دنبالش می کردم . ما به هم
علاقه داشتیم . قبلان هم گفته بودم . ندوسوی
هر کوچه ، پنجره بود و دیوار و دودکش.
دیوارهای دو سه هر چه بالا می رفت به هم
زردی می شد ، به آسمان فشار می آورد ،
و آسمان یک نوار باریک بنفش بود . او
از بیراهه می رفت ، از غریبه ترین جاها ،
روشن کرد رو بخانه های متروک و فایده های
از کار افتاده . او از همه جا می رفت و من
پیشش بودم و آنقدر رفتم که آسمان
روشن شد . من تر شده بودم . چسب کشش
هم وارفته بود و پاشنه هاش لقی می زد .
درشان آوردم ، پارچه می رفتم . پیش
پلی ایستادیم روزی را دیدیم از پشت دود
کشها و کارخانه ها میامد بیرون . فقط
روز ، نه آفتاب . او برگشت به من نگاه
کرد . بعد دستم را توی دستاش گرفت ،
نگاهش به آسمان بود ، پیشانی اش سبزه و
ترد مثل پیشانی قفسین ، و من می
دانستم اگر یک شریه به آن زرمه ملینش
تا هفت کوچه و تا هفت بیراهه می رود .
پسر کم پیشانی سادعش را رو به نور
گرفته بود و لبخند می زد - لبخند که
زجر نهند بود و ماهر دو می دانستیم
طبیعی نیست . او برای جلوگیری از
انضمار پوست لبخند می زد و چیزی که
برایش اهمیت داشت حفظ تعامل بود .

ما باز پیاده بودیم و ما باز از دراز
ترین کوچه ها می گذشتم . روی پله ها
همه شیشه ی شیر بود . یازده میلیون شیشه .
یازده میلیون خایند . یازده میلیون خایندم
که با صدای ساعت پیدار می شوند . بعد
در راهرو ها و آشپزخانه ها همه بوی
گوش و تخم مرغ می پیچد و دستمالهای
کاغذی همه از لوله باز می شوند . سا
هر دو می دانستیم و به هم نگاه می کردیم .
لبخند پسر کم روشتر شده بود . به یک
چار راه نیمه روشن رسیدیم و او نتگرین
و سختترین خیابان را انتخاب کرد . چند
همه آن خیابانها با دیگر و بیرحم بود ؛
ما می رفتم ، ما به تدریج راه را می پوست
شاختم . خیابان بازار های یکشنبه که
روزهای دوشنبه ، مثل گورستانهای
غریبه ، خلوت بود . از دور سایه ی مرگ
را دیدیم که روی همان چارپایه نشسته بود .
شوهرم که رسید ، بلند شد رفت از ته
دکاش یک لوله کاغذی زد آورد . شوهرم
آن را گرفت . تعامل لبخندش را هنوز
نگه می داشت . طموار را باز کردیم و هر
دو با هم خاندیم ؛ آکادیا . کوچی قائم .
سلمه .

از آن جا رفتم و پسر کم دیگر
احتیاج به لبخند نداشت . بافتار برگشتم .
همه ی سناها و ترمز ها و رنگها را تحمیل
می کرد . تا رسیدیم خانه ، شروع کرد به
بار کردن تمام کتو ها ، آن هم با چسرو
صدایی ، فکر خاب بچه نبود . همیشه
فکر می کنم آن لحظه چه ظالم شده بود .
توی پنجمین یا آخرین کتو آنچه را که
می خاست پیدا کرد ؛ یک نشه ی کهنه ی
جهان نما . گفتم آکادیا را پیدا کردیم .
یک شهر کوچک حاره بود و او سفر را
شروع کرد . تفصیلات را اینتان نمی گویم .
حس می کنم خسته شدم . او ده روز
پیش رفت یک روز ، مثل همه ی روزها ،
نکرده نه سرد فقط کمی ابری . چمدان
کوچکش مستش بود و دستها زغنه داشتند
اتویوس ساعت ۷ راه افتاد . من گریه
نکردم . تمام مدتی که ستر در گیر و داز
انجام بود گریه نکردیم . رفت نشست پشت
شیشه اتویوس . پشت شیشه های کلفت ،
سورتش همیشه کمی آبی می شد و پیشانی اش
مثل همیشه ساده بود .
* * *
همه اش همین الان حسست دروزست
که رفته ، گفتم . من از نخیره ی
پولها استفاده کردم . شاید او یک پاییز
دیگر برگردد . شاید او خودش را در
آکادیا ی کوچک پیدا کند . شاید هم بنهاضد

روز هر گش را با بین ما باشد . کسی از
آینده خبر ندارد . فقط مسئله ایست که
من دیگر پول ندارم . دنبال کاری می گروم .
شاید شما بتوانید در همان کارخانه نان یک
کار کوچک برای من پیدا کنید .
پیش خود فکر می کنید پیشنهاد
بیراهه نیست . قبول می کنید ، لامیا شاد
می شود . دانش می خادد با صمیمیت دست
های شما را بگیرد . فکر می کنید شاید
برایتان ملال اول نباشد که تنها نامهی
شوهرش را ببخاند .

* * *

« من از آن دراز سفر هیچ نمی گویم ،
لامیا . تنها بگوی از آکادیا و از آن آفتاب
سبز ، که مثل طوطی هندسیست ، و
غروب ندارد .
« صبح بود که رسیدیم . در آکادیا
صبح و شبی نیست ، می گویم و دلم می
خاهد باور کنی ، چون صبح بهترین وقت
حالت برای رسیدن به شهری روشن و مسون
آکادیا . من در میدان بودم و آفتاب از
میان شاخه های نخل می تابید . زنه ای
قهوه ای با سبد های زرد پر از قهوه می
گذشتند . تو زنی قهوه ای را که قهوه
می برد دوست نداری ؟ - زنی که بوی
قهوه زندی که از زیر پوستش
قهوه عبور می کند . من می ترسیم از آنها
چیزی برسم . می ترسیم تیزی صدایم
از بدنهای نارک و ترد را بشکند .
یک یی مرا دید حیران کنار سطل
ایستادام به نزار نگاه می کنم . دست
مرا گرفت و از کوچه ها عبورم داد ،
که پر از نخل بود و پر از شاخه های سبز
سیرانی ، و پیش یک کوچی مثل همه ی
کوچه ها راه می کرد . گفت قائم ، و
صدایش بیجید . گفتم قائم ، و صدایم
بیجید . در میان برگهای سبز سیرانی می
رفتم و تنها اسمی که به یادم بود سلمه
بود . خارها را از پا دور می کردم و تا
انتهای کوچه می رفتم . تنها یک خانه
بود و درش باز و زنی که در هاون چیزی
می کوفت ، و صدای کوب کوب تا هفت
اتاق می رفت ، و از نرد دره ی آجر ها
می گذشت . من سلمه را شناختم .

« چه می شود از سلمه گفت ؟ از
آن پوست سخت و چشمان ساضی ؟ از
طلوع آفتاب قطبی و لایری ظهر ؟ از
آن بیاله شیر گرم ؟ از مریمی هفتاد
کوکب ؟ از نهایت بیجیدی ، از نهایت
سادگی ؟ او مرا به یک الاچیق سبز برد ،
جایی که درخت پر خاک ایستاده بود . نور
نرد دره ی برکاش را به از تلاش می
گرفت ، بعد از تم می گذشت و سراگشت
های من بر لذت می شد ، من بافته میدم ،
از نو بافته می شدم . آن هفتاد کوکب هفت
ساله ، آن هفتاد خوشی نازم ، مرا از
نو می بافتند ، و من از نور منبسط میدم ،
لذت از همه اندامهای می گذشت ؛ لذت
کامل تمام . شاید تو فکر کنی که اجزای
است این پس من اولین منحرف گیاهی ام ،
لامیا »

* * *

شما نامه را می بخاند ، بعد می
گذارد روی بخاری . چند باری آماده ی
گفتم می شوید ، کلمه را ولی به سرفه ی
اول در دهان خسته می کشید ، فقط بار
چهارمست که می گوییدش پرده کشتم .
لامیا می رود یک شیشه ی کوچک ، شیشه
شیشه ی مرا ، از آشپزخانه میاورد . شما
دست در شیشه می برید و خاکستر نرمی
از میان انگشتهای خود می مایید . شما با
خودتان می گویید این فرمتین خاکستری
است که تا بحال دیده ام ، دیگر این
خاکستر نیست ، شاید که حساب حساب
شما بلند می شوید ، یا چنته دنبال
بارانتان می گردید ، یا بین تخت پیداش
می کشید و می پوشید . یک بار دیگر دست
های لامیا را می گیرید ، می گویید پس
تا بسج دوشنه اما از دالان می گذرید
شما در کوچه ای و باد هم انگار سختتر
شده . شما با خود می گویید این دفعه ما
قطار بر می گردیم ، و قدمتاتند تنم
شود . شاید که فراموش گردیدام دفعه ی
پیش ، در مقابل باد سخت ، سخت بوده اید .
۱۳۴۸

متصدی دوربین فریدون باغ شمالی



● يك برنامه نیم‌ساعته که شما بی عیب و نقص در تلویزیون منزلتان می‌بینید، در واقع يك چهل تکه است که برای ضبط هر قسمت آن ساعتها و دقایق بسیار وقت صرف شده است.

از چهره‌های نامرئی تلویزیون

علی قشقایی

لحظه من به سرافش رفتم ، چون ضبط برنامه به علل فنی برای مدت کوتاهی قطع شده بود .

— آقای باغشمالی، حضوری در این فرصت کوتاه کمی درباره خودت و کارهات با هم صحبت کنیم ؟

— (آی فول‌بدهی که برچاگی نکتی حاضریم، ولی از کجا شروع کنیم ؟

— از دوران تحصیلت در آلمان ؟

— من پس از پایان تحصیلاتم، در تلویزیون آلمان مشغول کار شدم ، و مدتی بعد شنیدم

که تلویزیون ملی ایران تأسیس شده است . از همان زمان این آرزو را در دلم می‌پروراندم که

به ایران برگردم و در این سازمان مشغول کار شوم . تا اینکه سفر شاهنشاه آریامهر و شهبانو

به آلمان پیش‌آمد . در این سفر من از طرف تلویزیون آلمان افتخار پیدا کردم به عنوان

فیلمبردار از اعلیحضرتین زینت‌آژی بسرای تلویزیون آلمان تهیه کنم . و در این فرصت

بود که با آقای بیمان که سرپرستی گروه اعزامی تلویزیون را به عهده داشتند آشنا

شدم . و علاقه خود را برای بازگشت به ایران اعلام کردم .

فعالیت در تلویزیون ملی ایران با ایشان در میان گذاشتم ، و ایشان به من اطمینان دادند که زمینه فعالیت برایم آماده است .

روز نهم آبان ۱۳۴۶ ، درست یکماه پس از بازگشت از آلمان ، فعالیت خود را در تلویزیون ملی ایران شروع کردم ، و شش ماه بعد

سرپرستی تصدیان دوربین به من محول شد . — چه فرقی بین دوربین فیلمبرداری و

آی روزی برای بازدید و تماشای گذراندن به استودیو های تلویزیون ملی ایران بیفتد ،

در میان گروه های مختلفی که برای تهیه برنامه ها در جنب و جوش هستند ، به این سو و آن

سو میروند ، سرهم فریاد میکنند ، و هول و هراس گذشتن وقت ، نیامدن هنرپیشه یا

میهمانان برنامه ، چهره شان را برافروخته کرده است ، سیمای خونسرد و آرام مردی را

می‌بینید که فقط موهایش از یک ببری زودرس سفید شده است و آرامشش به هیچ روی نشان

بی توجهی او به کارش نیست . فریدون باغشمالی ، مسئولیتش علاوه بر

تصدی دوربین ، سرپرستی گروه تصدیان دوربین است. کارش را اغلب با شوخی و ملایمت

پیش می‌برد ، تا خشونت و سخت‌گیری مشکلات را با خنده می‌پذیرد و کمتر اظهار

خستگی میکند . سی و نه سال دارد . در نبرز متولد شده و در آلمان به تحصیل در رشته

عکاسی ، دوره تخصصی فیلمبرداری و اپراتور و تکنیک دوربینهای الکترونیک و کارگردانی

تلویزیون پرداخته است . باغشمالی را خیلی مشکل میشود در یک

گوشه خلوت و تنها گیر آورد . همیشه چند تن از تصدیان دوربین دور پرش را گرفته‌اند و

با او در حال گفتگو هستند ، درباره ضبط برنامه ها و کشیک روز های تعطیل حرف

می‌زنند . تنها زمانی که میشود او را تنها یافت هنگام ضبط برنامه ، در فواصل سیمتهای

مختلف برنامه است که او گوشه به گوشه ، پشت دوربین ایستاده است . درست در همین

با پذیرفتن چنین حقایقی ، در جوامعی که اینک به سوی رشد و گسترش همه جانبه پیش میروند و در راه رسیدن به تکامل فرصت تأمل و تجزیه و تحلیل مسائل و پدیده های پیچیده را بطور گه باید و شاید ندارند آیا وجود ضوابط و معیار هایی برای کنترل اختیارات ، قدرتها و نمایندگی در زمینه های مختلف و الزاماً در زمینه تبلیغات تجاری نباید وجود داشته باشد ؟ آیا يك موزه تبلیغاتی که برای نوعی کالای مصرفی تبلیغ میکند به صرف اینکه هدفش ایجاد تقاضای بیشتر برای مصرف و بالا بردن تولید و کسب درآمد و مآلاً کمک به رشد اقتصادی جامعه است ، (اگر واقعاً به چنین هدفی بیندیشد) حق دارد عادات و آداب و رسوم و مسائل اخلاقی جامعه مورد تبلیغ را نادیده بگیرد و مثلاً برای فروش آب لیمو به گوشه و کتابچه‌های کسی متمول شود و از چنان تکه‌های پوشیده در میان شعر و آواز و موسیقی سود ببرد که به طور مریح و بی برده بازگو کردنش نوعی قبح و زشتی به‌شمار می‌رود .

آیا يك موزه تبلیغاتی که برای بانکی در زمینه پس‌انداز تبلیغ میکند ، به صرف اینکه هدفش کسب درآمد برای بانک و درکنار آن جمع‌آوری درآمدهای اضافی خانواده ها و به کار انداختن این درآمدها در فعالیتهای اقتصادی و صنعتی کشور است ، مجاز است برای رسیدن به چنین هدفی امید ، آرزو ، تلاش ، کوشش برای زندگی شرافتمندانه و کسب درآمد از طرق عادی و مشروع را منکر شود و یا فنی چنین ارزشهای والا ئی ارزشهای تازه‌ای را جایگزین کند؟ (مثلاً جوایز حساب پس‌انداز) که هرگز چون ارزشهای راستین زندگی قابل تکیه و اعتماد نیستند !

اخیراً طی چند فیلم تبلیغاتی ، در مورد صندوق پس‌انداز بانک ، سر کوچکی از پدرش می‌رسد پدر جمیع‌وقما خانه‌ای خواهیم داشت؟ مادر خانواده‌امدانی عسکین و چهره‌ای افرد و لحنی ناامیدم گوید .

تعیین کننده شیوه های تبلیغاتی بی برد . قدرت و امکاناتی که اگر درست و در جهت منافع جامعه مورد استفاده قرار نگیرد و اگر کسانیکه به آن توجیه شده‌اند ، به مسئولیتهای خود در برابر جامعه واقف نباشند نه تنها سازنده نیست ، بلکه ویرانگر و مخرب است . این کارشناس میگوید :

« هدف آموزش و پرورش ایجاد استقلال‌فکر و نظر است ، اما تبلیغ ، افکار و نظرات حاضر و آماده‌ای برای توده های مردم که قدرت تفکر و تعمق ندارند ، می‌سازد . تبلیغ و آموزش و پرورش هم از

آخرش همیچی به هیچی؟!!

نظر هدف و هم از بنطه نظر شیوه از یکدیگر متمایز هستند . مریی هدفش این است که تحول تدریجی در مردم به وجود آورد ، اما متخصص امور تبلیغات به دنبال نتایج سریع و فوریست . مریی کوشش میکند که به مردم یاد بدهد که چگونه فکر کنند ، اما متخصص تبلیغات به مردم میگوید که چه فکر کنند . مریی به ایجاد مسئولیت فردی اهتمام میورزد ، متخصص تبلیغات در نظر دارد توده‌ها را تحت تأثیر قرار دهد . مریی وقتی در مساعی خود موفق به شمار می‌رود که فکر مردم را باز کند و تبلیغاتی هنگامی که ذهن مردم را بسازد .

تلفن تماشای رنگ زد ، سعید قائم تمامی بود ، پس از سلام و احوالپرسی معمول گفت : رپرتاژ شمارا درباره آگهی های تبلیغاتی خواندم . جالب بود . اما حرف اصلی را نزده بودید .

— حرف اصلی چه بود ؟
— ابتدای که مدتهاست باید از این کار بشود .
— چه ابتدای ؟
— می‌نویسم و برایتان می‌فرستم .
نوشت و فرستاد و این است که در زیر می‌خوانید .

سخن از نوعی انحراف است ، نوعی کجروی و تحریف ، از شیوه‌ای که علی‌القاعده مبتکرانه ، مفید و در خور توجه است . سخن از کار تبلیغات بازرگانی است ، حرفه و تکنیکی که پس از جنگ جهانی دوم گامهای بزرگی به سوی رشد و تعالی برداشته و در حال حاضر جزو دروس دانشگاهی و جزو پیشه‌های پردرآمد دنیای پر جنب و جوش ما به‌شمار می‌رود .

در بیان ماهیت و اهداف این حرفه ، مطالب بسیار گفته شده است اما به‌طور خلاصه ، هدف از اعمال تکنیکهای تبلیغاتی ، در امور بازرگانی و تجارتي معرفی کالا و مآلاً به‌دست آوردن بازار وسیع‌تر و در نهایت امر ، کسب سود بیشتر است . اما بلافاصله این سؤال ها به ذهن خطور میکند : کسب سود بیشتر به چه قیمتی ؟ آیا ضوابطی برای کنترل این حرفه و تکنیک وجود دارد ؟ آیا میتوان با اعمال شیوه های تبلیغاتی بدون در نظر گرفتن مصالح عمومی ، تنها منافع مادی و خصوصی را در نظر داشت ؟

يك کارشناس برجسته‌امور تبلیغات درمقایسه این حرفه و آموزش و پرورش مطالبی را عنوان کرده است که با کمی تعمق میتوان از خلال آن به قدرت



کارگردان فنی : بچه ها حاضرید شروع میکنم : « کارما » يك « كلكت » را بگير . « کارما » دو تیراز را بده « کارما » سه ، صحنه عمومی را داشته باش ، همه چیز آماده است ، ضبط میشه ، لطفا بشمارید ۱۰ - ۹ - ۸ - ۷ ... بابا ، نگهدار ، نگهدار ضبطو . این خانم که گرم نگرده ... و صدای منشی صحنه گفت : خواننده گرم کرده ، اصلا قیافه اش اینطور است ، باغ شمالی با خونردی دست روی شانه من گذاشت و گفت : چطور بود آقا ؟ - آقای باغشمالی با این همه داد و بیداد ، جلو برو ، عقب بیا ، تازه تکرار می کنیم . میدونی چیه ؟ همین چند لحظه برای هفت پشتم بس است . منکه سرسام گرفتم . ترجیح میدهم بروم منزل و همان چهل تکه ای را که گفتید بدون دردسر ببینم شما هم واقعا موفق باشید .

از استودیو که خارج میشدم . مسئولین ضبط برنامه باهم گرم مشورت و گفتگو بودند . یکی از آنها را کنار کشیدم و گفتم : به عنوان يك همکار درباره باغشمالی چه فکر میکنید ؟ حیرت کرد و بعد پرسید : برای مجله می خواهید ؟

- چه فرق می کند ؟

- باغشمالی به نظر من از جدی ترین و صمیمی ترین کارمندان تلویزیون است . هرگز ندیده ام از خستگی بنالد ، به اصول کارش وارد است ، ولی سرپرستی متصدیان دوربین و آگاهی او به اصول کار ، هرگز او را از همکارانش دور نگرفته است .

پیش آمده که ما برای ضبط يك صحنه کوچک چند دقیقه ای ساعتها وقت صرف کرده ایم . يك برنامه ۳۰ دقیقه ای را که شما بدون عیب و نقص در منزلتان می بینید ، درست مانند يك چهل تکه میماند ، که هر تکه آن در محل جداگانه در استودیو یا دکوری جداگانه ضبط می شود که بعدا در قسمت « مونتاژ » (تدوین) بهم وصل میشود و برای نیمه هر تکه آن ساعتها وقت و نیرو صرف میشود .

مثلا همین تکه کوچک ه دقیقه ای را که می بینید و خدا میداند چند بار دیگر هم ضبط آن تکرار بشود ، یکبار به علت راضی نبودن کارگردان فنی درست در لحظه ای که چهار دقیقه آن ضبط شده بود قطع شد . یکبار هم به علت اشتباه هنرپیشه قطع شد ، بار سوم به خاطر اشکال فنی و قطع بی مقدمه صدا ، بار دیگر به خاطر ترکیب نامپ یکی از پروژکتور ها و امیدوارم که این دفعه اشکالی پیش نیاید و ضبط این تکه تمام شود . این گوشه کوچکی است از مراحل تهیه و ضبط يك برنامه . تازه ۳۹ تکه آن مانده تا چهل تکه ما که همان سریال نیم ساعته شما باشد آماده شود .

- آقای باغشمالی اجازه می دهید که اینبار از یکی از گوشه های شما استفاده کنم و ببینم چه گفتگوهایی بین شما و کارگردان رد و بدل میشود .

- البته ، ولی همین یکبار باشد نیشتر ، چون می ترسم بعدا بت بشوید مشتری دائمی ما .

صدا های درهمی توی گوشی بود . صدای موزیک ، صدای گفتگو های پراکنده و فریاد

دوربین الکترونی که در تلویزیون برای ضبط برنامه ها از آن استفاده میشود ، وجود دارد ؟

- اساس یکی است ، آشنائی با تمام موقعیتها چه در عکاسی ، چه فیلمبرداری و چه در دوربینهای الکترونی ، ضروری است .

در فیلمبرداری اکثرا کار به طور انفرادی انجام میشود ، ولی در دوربینهای الکترونی کار گروهی است . دوربینهای الکترونی تلویزیونی توسط مرکز کنترل فنی ، از لحاظ دیافراگم و نور تنظیم میشود و اکثر برنامه ها در نورهای منطابسی مخصوص تصویر و صدا با هم ضبط میشوند . در این موقع کارگردان برنامه دستور داد که همه برای ضبط آماده باشند . باغ شمالی از من عذر خواست و گوشی را روی گوشه اش گذاشت پشت دوربین فرار گرفت .

باغشمالی : ما حاضریم میتوانید « مونور » بدهید .

کارگردان فنی خوبه ، بگوئید هنرپیشه ها حاضر باشند و شروع کنید به شرمند .

باغشمالی : حاضر باشید ، ۱۰ - ۹ - ۸ - ۷ ...

کارگردان فنی : نشد ... نشد ... از نو می گیریم

- آقای باغشمالی تا این لحظه که من در کنار شما ایستادم این صحنه کوچک ه دقیقه ای را شما چند بار تکرار کرده اید . ممکن است بگوئید چرا ، و ضبط يك برنامه نیم ساعته چند طول میکشد ؟

- ای آقا این که چیزی نیست ، بارها

پاسخی به مصاحبه آقای رؤیائی

سر دبیر محترم مجله « تماننا »

در شماره نهم آن هفته نامه ، متن مصاحبه ای با آقای « بدالله رؤیائی » درج شده بود که اشارهای مستقیم به من داشت . خواهش می کنم که شرح زیرین را بعنوان پاسخ به آن اشاره ، در نخستین شماره آینده ، امر به درج فرمائید تا یکی از مواد قانون مطبوعات ، رعایت شده باشد .

با تقدیم احترام .

« برسم بدردت يك عمر زحمت کشید ، کار کرد ، عرق ریخت آخرش هم هیچی به هیچی » و آنوقت خواننده ای بر میخیزد که تنها راه موفقیت باز کردن حساب پس انداز در بانک و بردن فلان مقدار جایزه است . یعنی که بدست آوردن يك خانه ، نه از رهگذر کوشش و فعالیت بلکه تنها از طریق بردن جایزه میسر است . و آیا واقعا چنین است و یا باید چنین باشد ؟

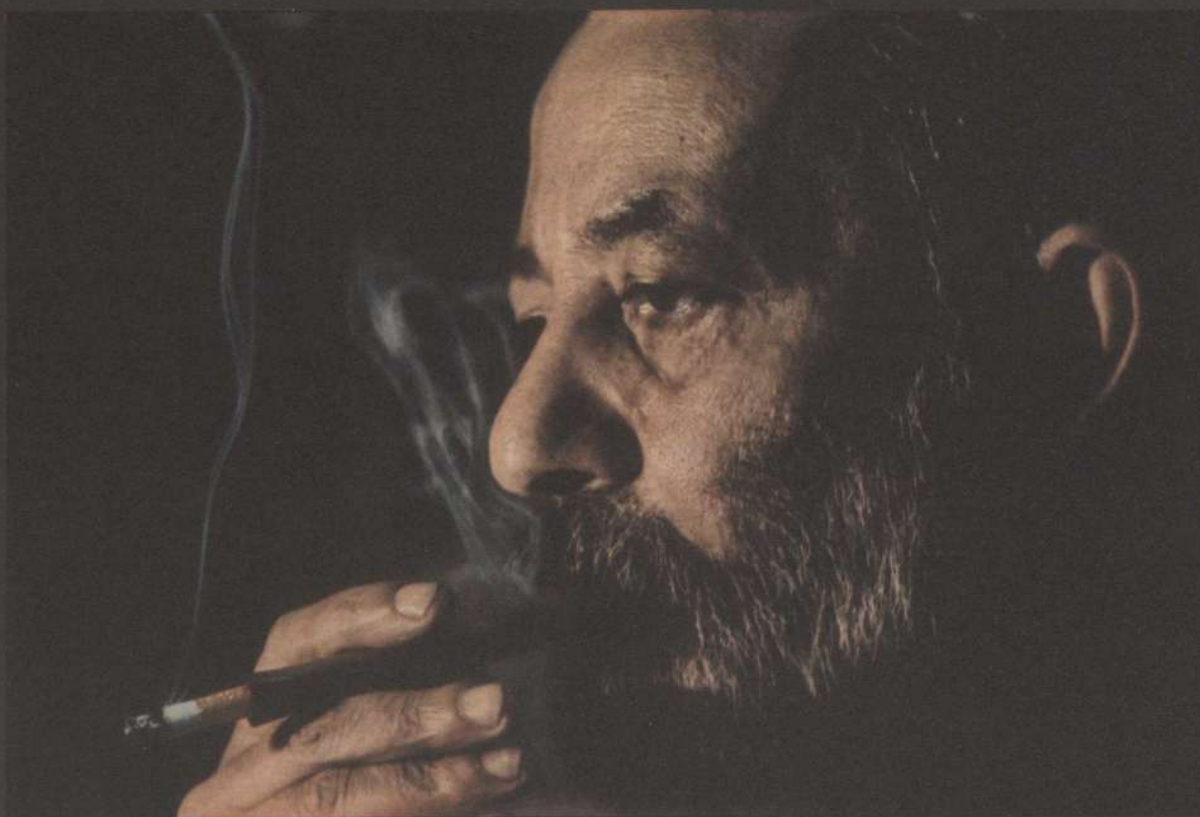
(و یادریکی دیگر از قلمهای تبلیغی) . خانم خریداری از میوه فروش محل می پرسد : چرا افسرده و نگران است ؟ و یا چیزی در این زمینها ، و میوه فروش نیز در جواب ، همان رمز غم انگیز و سزناش از ناامیدی را سر میدهد که : « کار میکنم ، کوشش میکنم ، جان میکنم آخرش هم هیچی به هیچی » و باز صدای خواننده بر میخیزد که تنها راهش باز کردن حساب پس انداز در بانک ... و بردن جایزه کلان این بانک است یعنی هر پیشه و زحمت کش و شرافتمندی تنها راه پیشرفت و تنها سبب ادامه کارش بردن جایزه است ، به راستی که این نوعی ویرانگری ، بیهوده انگاری ارزشهای غیر قابل انکار زندگی و نوعی انحراف است که در آغاز سخن ، بدان اشارت رفت . در هر حال این تیغه جراحی است ، درست در دست پزشک حیات بخش و در دست جنایتکار مرگ آفرین .

می پرسیم ، آیا برای این کار ضوابطی هست ؟ آیا این ضوابط اعمال میشود ؟ آیا عوسات بازرگانی خود نیز نباید به مسئولیتهاشان واقف باشند ؟ آیا عوسات تبلیغاتی نباید مصالح عمومی را تشخیص دهند و به ظرافت حرفه ای که در پیش گرفته اند آشنا باشند ؟ و آیا مطبوعات اعم از خواندنی و شنیدنی (روزنامه رادیو و تلویزیون) در این زمینه نباید احساس مسئولیت کنند و آیا این یادآوری ها میتواند بشر شمر باشد ؟ یا آخرش هم هیچی به هیچی ؟!

و هم « فضیلت شده ام » و هیچگاه از این کار دوگانه نهراسیده ام . می دانند که من نخست ، شرایط پذیرش و سپس ، دلائل امتناع خود را برای شرکت در جلسه انتخاب کتاب ، به گسرات (چه تلفنی و چه خصوصی) به استخباراتشان رسانده ام و اگر این گفتگو دوام یابد ، به اطلاع عموم نیز خواهم رساند . در اینجا ، تنها به این نکته اشاره می کنم که بگمان من ، جرات ، یعنی جدی گرفتن کاری که می پذیریم و مسئولیتی که در قبال آن برعهده می گیریم و جناب ایشان آگاهند که من همیشه کارها و مسئولیتها را - شاید بیش از آنچه باید - جدی گرفته ام . اما اگر مفهوم کلمه « جرات » در نظر جناب ایشان ، شوخی انگاشتن کاری به اهمیت انتخاب کتاب شعر باشد ، درست گفته اند : من این « جرات » را ندارم ، ارزانی جناب ایشان باد . ما در عصری زندگی می کنیم که معیار همه فضاهای ، به حد کافی ، آشفته است و لازم نیست که امثال من ، چیزی برای این اشفگی بیفزاییم . فعلا عرضی ندارم اما اگر جناب ایشان بخواهند ، غرایض دیگری خواهم داشت .

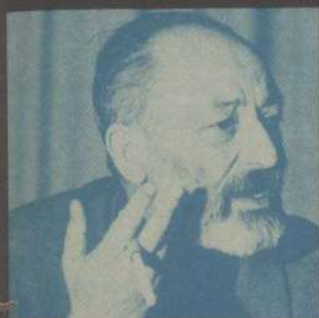
در آغاز مصاحبه ، خبر اعطای جایزه شعر تلویزیون ملی آمده بود که با این عبارات پایان می یافت : « آقایان نادر نادرپور ، هوشنگ ابتهاج و فریدون رهنما که برای شرکت در ترکیب داوران این جایزه دعوت شده بودند ، به دلایلی از حضور در جلسه انتخاب کتابها امتناع کردند . » و در متن مصاحبه ، سؤال و جوابی بدینگونه طرح شده بود : « (مصاحبه کننده) - شنیده شد دوسه نفر که به عنوان داور انتخاب شده بودند ، در جلسه انتخاب کتاب شرکت نکردند . فکر می کنید چرا ؟ رؤیائی - فضیلت کردن جرات می خواهد ، استقلال می خواهد . زمانی کار آدم است که فضیلت می شود و زمانی فضیلت آدم . تمام آنهایی که از فضیلت شدن می ترسند از فضیلت کردن می ترسند . در فضیلت کردن چیزی از فضیلت شدن هست . » دفاع از آقایان هوشنگ ابتهاج و فریدون رهنما ، برعهده خود ایشان است ، اما من در پاسخ این جملات ، می خواهم که چند کلمه را به استحضار جناب آقای بدالله رؤیائی برسانم :

گمان می کنم که به رغم این تجاهل عارفانه ، جناب آقای رؤیائی خوب می دانند که من از دیر باز ، هم « فضیلت کرده ام »



من خود بابا سید علی هستم

می بینم اینجا چهل سال تجربه هنری هیچ ارزشی ندارد



پای صحبت بنی احمد
ایفاگر نقش بابا سید علی
خانه قمر خانم

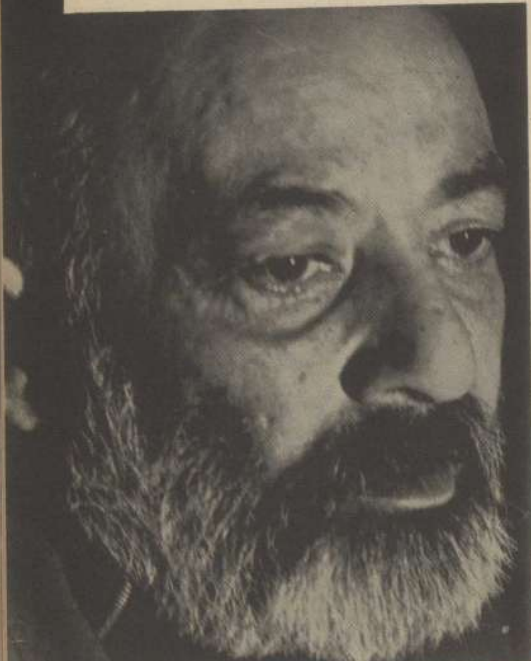
- زندگی بابا سید علی ،
نمایشگر زندگی واقعی
خود من است .
- بعد از چهل سال زندگی
روی صحنه ، حالا کسی
حال ما را نمی پرسد .

در نقش درویش





بنی احمد و برادر همدانش در يك نمايش صحنه‌ای



رضا بنی احمد یا در واقع « بابا سید علی » را روز ضبط برنامه خانه قمر خانم در استودیوی تلویزیون گیر آوردم. این مرد کوچک اندام گوشه گیر را جز در خلوتش و در محل کارش نمی توان پیدا کرد چون ظاهرا بعد از چهل سال فعالیت در عالم هنر تنهایی و خلوت را ترجیح داده است.

در انتظار شروع ضبط برنامه در گوشه‌ای نشسته بود و غرق در افکارش يك های جانانه‌ای به سیگار اشنو میزد. کنارش نشستم و سلام کردم. ظاهرا صدای مرا شنید و پاسخی نداد. گفتم:

— می شود چند کلمه‌ای با هم صحبت کنیم ، راجع به گذشته‌ها ، راجع به زندگی هنریت ؟
 با تعجب به طرفم برگشت و گفت :
 — با من بودی ؟ فکر میکنم اشتباهی آمدی ، چون سالهاست کسی از حال ما نمپرسد . توهم بهتر است بروی سراغ آنها که فعلا توی دور هستند و مرا به حال خودم بگذاری .
 خندیدم و گفتم : میدانی چند روز است دنبالت میگردم .
 — مثل اینکه دست بردار نیستی . خوب ، چه میخواهی ؟
 — از گذشته‌ها ، از آغاز فعالیت هنریت حرف بزن .

— والله ، من در يك خانواده مذهبی به دنیا آمدم . در خانواده من علاقه‌ای به هنر وجود نداشت . تنها برادر زن عموم — سیدجلال خان مرعشی — فعالیت هنری داشت و از هنرپیشه های به نام آن عهد بود . و هم او بود که در شش سالگی پای مرا به تئاتر باز کرد . او هر وقت برای تمرین یا بازی به گراند هتل — که در آن زمان تنها مرکز فعالیت نمایشی بود — میرفت ، دست مرا هم میگرفت و با خود می برد . من در واقع از ۱۵ سالگی شروع به کار هنری کردم و این بیشتر به خاطر صدای خوبی بود که من داشتم و به معرفی سیدجلال خسان مرعشی به صحنه راه یافتم .

نخستین بار که روی صحنه ظاهر شدم در نمایشنامه‌ای بود به نام « اوپرای مادر وطن » که در آن خانم روح انگیز نقش مادر وطن را بازی می کرد و من نقش



یعقوب لیث را داشتم . بعد « اوپرای پروانه » از نوشته های مرحوم مشیر همایون شهردار را در کسانون بانوان بازی کردم . به این ترتیب بود که وارد کار تئاتر شدم ، تا امروز نیز می بینید که ادامه دار ، چون آن زمان تمرین های فشرده‌ای داشتیم ناچار از کار اندازی که داشتم دست کشیدم و خودم را وقف کار های هنری کردم .

بابا سید علی در اینجا پکی به سیگارش زد و بعد از لحظه‌ای مکث ادامه داد :

— سی سال پیش برای اجرای يك برنامه به اصفهان رفتم . در این سفر با آقای صدری (پسر عموی آقای ارحام صدر) آشنا شدم . ایشان آنوقت سرپرستی تئاتر سپاهان را داشت و چون دیدم من همه کار میکنم ، مثل بازی در تئاتر ، خواندن پیش پرده ، بستن دکور و بالاخره نوشتن تابلو و اعلان برنامه‌ها ، به من پیشنهاد همکاری داد و من هم قبول کردم . به این طریق در اصفهان ماندگار شدم و مدت ۲۷ سال در تئاتر سپاهان کار کردم . بعد مدیر این تئاتر تصمیم گرفت آنجا را تبدیل به سینما بکند و من که دیگر کاری آنجا نداشتم ناچار بادمست خالی به تهران برگشتم .

بنی احمد در اینجا ساکت شد و سیگار دیگری روشن کرد و دوباره در افکارش فرو رفت .

پرسیدم : — خوب ، بعد چی ؟
 — سه سال پیش در موسسه پدید شروع به کار کردم ر نقشهایی در سریال سرکار استوار به عهده گرفتم . بعد مدتی

هم در تئاتر پارس مشغول بودم تا اینکه وارد موسسه « تماشا » شدم و اکنون همانطور که میدانید ، در خانه قمر خانم نقش باباسید علی را بازی میکنم و ماهی شصتد تومان حقوق میگیرم .

— نظرت در باره شخصیت « بابا سیدعلی » چیست ؟

— شما بابا سیدعلی و زندگی‌اش را در خانه قمر خانم به عنوان يك برنامه تلویزیونی می بینید ولی برای من باباسید علی خانه قمر خانم ، نمایشگر زندگی بنی احمد واقعی است . بنی احمدی که شاید در زندگی روز مره گرفتاریهای صلبار بیشتر و مشکلتر از زندگی باباسید علی در خانه قمر خانم باشد .

— میخواهی درد دل کنی ؟
 — نه ، اما شما ببینید هنرمند های ما چه وضع و زندگی‌یی دارند ؟ هیچ کس نیست از آنها حمایت کند و به داندان برسد . توی این مملکت هر طبقه و قشری برای خود سندیکا و اتحادیه‌ای دارند که در موقع گرفتاری از شان حمایت میکنند . اما ما هنرمندا و هنرپیشه ها اگر هم داریم ، چه می کنیم ؟ مدتی است جایی درست کرده اند به نام « خانه هنرمندان » اما آنها کاری به ما ندارند ، چون ما دیگر قدیمی و پیر شده ایم . کسی ما را به رسمیت نمی شناسد . هر چند عمر جوانی و زندگی مان را وقف تئاتر کرده ایم ؟ اگر نیرو جوانی نداریم ، در عوض چهل سال تجربه هنری داریم . آیا این تجربه هیچ ارزشی ندارد ؟ خودم می دانم که آنها حرف است و بی نتیجه . نمی خواستم بگویم بس کنیم .

گزاره نامه هفته

شبن نظریان

جاذبه کلاسیک هاو شورویها

جوانان

در ایالات متحده دو گروه مشخص باله وجود دارد: یک گروه که به نوعی باله کلاسیک و یا نئوکلاسیک معتقد است و گروه دیگری که باله مدرن را بنیاد گذاشته است و دور از این زمین پیش میروند.

گسترش باله کلاسیک و یسانو-کلاسیک آمریکا بیشتر به علت سفر «جرج بالانتین» پس از جنگ جهانی اول از فرانسه به آمریکا بود. لازم به یادآوری است که «بالانتین» یکی از طراحان برجسته گروه «باله روس» بود که به وسیله «دیباگلف» هنرمند بزرگ نیمه اول قرن بیستم تأسیس شده است. علاوه بر بالانتین، افرادی چون «فوکین» «ماسن» در زمینه طراحی باله، «استراونسکی» در قلمرو تصنیف موسیقی و گروهی از نقاشان و طراحان، از جمله «پیکاسو» در زمینه صحنه پردازی در این گروه باله روس شرکت داشتند و موجبات پیشرفت آنرا به عنوان مهمترین نهضت نمایشی نیمه اول قرن بیستم فراهم ساختند.

اغلب اعضای گروه باله روس، هنرمندان برجسته روسی بودند که عمیانتگری های هنری خود را با سیستم جدید سیاسی شوروی متناسب و هماهنگ نمیدیدند و پاریس و به طور کلی اروپای غربی را برای نشو و نما میسر میگردیدند. متحول خود مناسب تر میدانند.

بالانتین از گروه باله روس شخصا باله «مونت کارلو» را به وجود آورد و هماهنگ با سایر تحولات هنری زمان خود نوعی «باله آمیزه» را بنیاد گذاشت. اما وقتی بالانتین به آمریکا دعوت شد و کمپانی خود را در نیویورک مستقر کرد، به شیوه های کلاسیک بازگشت و این بار نوع دیگری باله کلاسیک بشطابق با زندگی و فرهنگ آمریکا به وجود آورد که از طرف بعضی ها به باله نئوکلاسیک تعبیر شده است. طی سی - چهل سالی که بالانتین در آمریکا به فعالیت های هنری خود ادامه میدهد، گروه های زیادی تحت تاثیر شیوه های او قرار گرفته اند و در بسیاری از مراکز هنری ایالات متحده گروه های باله با نام های متفاوت، یا با شیوه های نئوکلاسیک فعالیت دارند. اما تقریباً همزمان با گسترش باله «بالانتین» در آمریکا یک شیوه باله

دیگر که مبتکر آن خانم «مارتا گراهام» بود به وجود آمد به نام «باله مدرن» قبل از «گراهام» در بعضی کشور های اروپائی، بخصوص آلمان، فعالیت هایی در زمینه ایجاد باله مدرن به وجود آمده بود و ضمناً زنی به نام «ایزادورا دانکن» که فیلمی از شرح حال او هم تهیه شده است، گام های برجسته ای در ویران کردن اصول باله کلاسیک و هموار کردن راه باله مدرن برداشت. ولی بهر حال «گراهام» به عنوان بنیان گذار باله مدرن آمریکا شناخته شده است و طی سی - چهل سال اخیر گروه های زیادی از رقاصان آمریکائی با تاثیر از شیوه های او، شاخه های دیگری از باله مدرن را به وجود آورده اند.

غیر از این دو گروه مشخص یک شیوه کاملاً جدید هم به وسیله «الوین نیکلای» در آمریکا بنیان گذاشته شده که چون یک شیوه کاملاً شخصی و ضمناً بسیار جسورانه بوده و تا بحال کمتر به وسیله گروه های دیگر اقتباس شده، بحث درباره آنرا به زمان دیگری موکول می کنیم و فقط یادآوری می کنیم که خوشبختانه گروه «الوین نیکلای» که چندی پیش برنامه هائی در تهران اجرا کرد، اگر خیلی ها را به حیرت فروبرد، حداقل عده ای را نیز با نحوه تحولات سریع هنر در جهان امروز آشنا و مانوس کرد.

باله «رابرت جافری» که اینک اجرای برنامه هائی را در چند کشور اروپائی و چند فستیوال مهم جهان آغاز کرده است، از گروه هائی است که در طبقه بندی باله کلاسیک آمریکا قرار میگیرد. رابرت جافری گرچه در آمریکا زاده شده ولی کار اساسی خود را در هنر باله در فرانسه آغاز کرد و مدتها تحت تعلیم «رولان پتی»، هنرمند معروف باله فرانسه قرار داشت. جافری در سال ۱۹۵۴ در بازگشت به آمریکا و برخورداری از شیوه های «بالانتین» و «جروم رابینز» طراح دیگر آمریکائی کوشید تشکیل گروه باله خود را با تشکیل یک کلاس باله آغاز کند و این مهمترین کاری بود که جافری کرد چون سابقه نشان داده است که پیوسته آن گروه های هنری موفق و با دوام بوده اند که زیربنای آموزشی آنها قوی و غنی بوده است.

جافری در اوایل حتی بیشتر از آنکه امیدوی به تشکیل یک گروه خاص خود داشته باشد، میکوشید رقصندگانی را تحت تعلیم قرار دهد که برای شرکت در گروه های کلاسیک دیگر نیز مناسب باشند. جافری بعداً موفق شد کمک مالی

رابرت جافری در سالهای اخیر بیشتر ترجیح میدهد تدریس گروه خود را عهده دار باشد و طراحی رقص ها را به عهده هنرکار قدیمی خود «جرالد آرپینو» واگذار کرده است. وی ضمناً بعضی از طراحی های جاودانی «بالانتین»



را نیز در «رپرتوار» خود می گنجاند. نکته گفتنی اینست که رابرت جافری یا به قول آمریکائی ها «باب جافری» از یک پدر افغانی و یک مادر ایتالیائی در شهر «سیاتل» آمریکا زاده شده و اسم اصلی او «عبداله جفانوری خان» است. امیدواریم حتی به خاطر همسایگی وطن پدر «رابرت جافری» هم شده باشد، بالاخره روزی هنردوستان ایرانی موفق به دیدن گروه او در ایران بشوند. چون این گروهی است که ترکیب بسیار جالبی از هنر کلاسیک با جنب و جوش و تحرک عظیم قرن ما به وجود آورده و از این لحاظ میتواند درس های خوبی به فرهنگ های در حال پیشرفت بدهد.

بعضی از ثروتمندان فرهنگ دوست آمریکائی و حتی بعضی از موسسات ملی را جلب کند و یک گروه باله به منظور آشنائی مردم ایالات مختلف آمریکا با هنر باله و بخصوص باله نئوکلاسیک تأسیس کند. کوشش های مستمر و خستگی ناپذیر جافری سرانجام مسود توجه مقامات فرهنگی آمریکا قرار گرفت و ۵ سال پیش رابرت جافری گروه خود را با نام «مرکز شهر و نیویورک» در نیویورک مستقر کرد و اینک این گروه همراه گروه «بالانتین» به نام «باله شهر نیویورک» دو گروه از مشهور ترین و معتبرترین گروه های باله کلاسیک آمریکا هستند.

گزاره نامه هفته



رنگ پوست مفهومی ندارد

«آنتیه کروگ» يك دختر شانزده ساله، ظریف و زیبا و با قلبی بسیار حساس است. این دختر كان اغلب طبع شعر دارند یا حداقل تا پیش از بیستسالگی، تا پیش از شروع دوران زندگی جدی، طبع خود را در شعر و شاعری می‌آزمایند.

اما (کروگ) يك فرق بزرگ با هسن و سال‌های خود دارد. او سفیدپوست است و درکتوری زندگی میکند که اکثریت را سیاهان تشکیل میدهند و حکومت در دست سفیدهاست و درست در این کشور است که قانون جدائی میان سیاه و سفید به شدت اجرا می‌شود.

«آنتیه کروگ» در آفریقای جنوبی زندگی میکند و اتفاقا پدر و مادرش از طرفداران پروپاقرص دولت نژادپرست «روستر» و همچنین از حامیان کلیسای هلندی حاکم بر آفریقای جنوبی هستند.

اما حالا به شعر «آنتیه» شانزده ساله و ظریف و سبیداندام بنگرید که چه لطیف و زیبا از انسانیت دفاع میکند:

من در بنای سرزمینی هشتم که در آن رنگ پوست هرگز مفهومی ندارد که فقط تفاهم و دوستی تو آنرا بنیاد میکند. در آنجا من میتوانم به تو عشق بورزم. در کنار تو بر پهنه عشقها بیارام. بی آنکه هرگز نیازی به گفتن «آری» در کلیسا داشته باشیم.

در آنجا ما شیها را با فواخن گیتار خواندن آواز و پخش گلهای باسن به یکدیگر سپری خواهیم کرد. در آنجا هیچگاه دارگاه جدائی چشمان کودکان را تیره و تار نخواهد کرد. و سیاه و سفید، دست در دست هم به سرزمین من عشق و صلح خواهند آورد.

این شعر ظریف و انسانی را يك نشریه اروپائی از زبان مخصوص آفریقای جنوبی که اصطلاحا «آفریکان» نامیده میشود و مخلوطی از آلمانی و هلندی و اصطلاحات خاص آفریقای جنوبی است ترجمه کرده و خاطر نشان ساخته است که به زودی مجموعه اشعار «آنتیه کروگ» منتشر خواهد شد.

دو هزار صفحه سارتر درباره فلور

«ژان پل سارتر» نویسنده و فیلسوف معاصر فرانسوی پس از پنج سال سرانجام به انتظار انتشار کتاب جدیدش درباره «گوستاو فلور» پایان داد و این کتاب را اخیرا به نام «ایله خانواده» منتشر کرد. سارتر قبلا فقط دو فصل از این کتاب را در سال ۱۹۶۶ در مجله «لئان مدرن» منتشر کرده بود.

ایله خانواده در دو جلد و بیشتر از دو هزار صفحه و با قیمتی در حدود دوست تومان از طرف «گالیبار» منتشر شده است، با این حال غرابت اصلی

در محتوای کتاب و اهمیت ویژه آن در انگیزه سارتر در بررسی فلور و نتیجه گیری های خاص وی از این بررسی است.

آخرین کتابی که از سارتر منتشر شد در سال ۱۹۶۴ یعنی ۷ سال پیش و به نام «کلمات» بود. درباره این کتاب بحث های زیادی در گرفت حالا باید انتظار داشت که بررسی سارتر درباره فلور نیز تا مدتها انگیزه مباحث مختلف محققان ادبی و فلسفی اروپا باشد.

فلور در سال ۱۸۲۱ زاده شد و در سال ۱۸۸۰ در گذشت. این اوج روماتیسم زمان و ضمنا نقطه عطفی است بر تزلزل آن. فلور یکی از برجستگان این شیوه در حال تکامل و سقوط است، نخستین داستان او که مشهورترین اثرش نیز به شمار می آید داستان «مادام بوواری» است. داستان همسر يك پزشك شهرستانی که از یکنواختی محیط زندگی به جان می آید و در نهایت تخیلات روماتیک خود به خشن ترین عکس العمل های لمس شدنی و واقعی دست میزند.

دومین داستان فلور به نام «آموزش سانتی ماتال» درگیری انسان روماتیک دیگری را که این بار مردی از پاریس است، با زندگی و مسائل اجتماعی محیطش نشان میدهد. و داستان دیگرش به نام «بوواروپیکوشد» که یکسال پس از مرگش و تقریبا ناتمام منتشر شد، بر خورد دو کارمند بازنشسته معمولی را با پیشرفتهای زمان نشان میدهد و در واقع بلاهت آنها را در بدربش این پیشرفت ها بدون درك صحیح آنها بررسی میکند.

دو کتاب «جذب سن آنتوان» و «سالامبو» بررسی های متفاوت فلور درباره تاریخ گذشته،



اجتماع کهن، آئین های سحر آمیز بشری و نحوه مقابله آدمی را از آغاز تا انجام، با مسائلی چون مطلق - جنسیت و اخلاق ارائه میکند.

فلور برای نوشتن هر کتاب مدتها صرف وقت میکرد. مادام بوواری را طی چهار سال و نیم تمام کرد و کتاب «جذب سن آنتوان» طی ۲۵ سال تمامی نوشته شد.

فلور در بیست سالگی به بیماری مرموزی دچار شد و تا پایان زندگی نیز از این بیماری رنج میبرد. در ۶۹ سال عمر خویش سفر های کوتاهی به پاریس - تونس و چند کشور خاور نزدیک کرد. در زندگی دو زن مشخص هستند. یکی به نام «الیزاشله سینگر» که دوران جوانی او را بخود متغول داشت و عشقی افلاطونی و ستایش آمیز در او برانگیخت و دیگری به نام «لوئیز کولت» که مدت زمانی معشوقه اش بود. درباره فلور زیاد نوشته اند و بسیار گفته اند که کتاب های فلور اغلب نوعی شرح حال او و یا شرح اوام و تخیلات شخصی اوست. اما بر خورد «سارتر» با سوابقی که هر علاقمند به مسائل ادبی و فلسفی معاصر از او دارد، با فلور به راستی شگفت انگیز است.

سارتر در مقدمه کوتاهی که بر کتاب «ایله خانواده» نوشته، خواسته دلایلی بر این بر خورد ظاهرا ناهماهنگ به دست دهد. پس قسمت هایی از مقدمه سارتر را بر کتاب جدیدش نقل میکنیم تا مشاهده کنیم چگونه ممکن است میان جهان های متضاد و قرون متفاوت نیز پیوند های ناگسستی وجود داشته باشد:

سارتر مینویسد: ایله خانواده جستجویی است در زمینه يك روش و موضوع اصلی آن در این باره است که این روز ها ما از آدمی چه میدانیم. به نظر من چنین میرسد که تنها راه پرسش به این پاسخ بررسی يك حالت ویژه است. این حالت که مثلا ما درباره گوستاو فلور چه میدانیم؟

درباره فلور اطلاعات زیادی منتشر شده، مثلا میدانیم در چه سالی و کجا زاده شده است. ضمنا میدانیم که او زمانی به معشوقه اش نوشته بود: «هنر مرا عمیقا می‌رساند.» اطلاع اولی بر مبانی عینی است. ولی اطلاع دوم حاوی مفهومی است که از يك احساس تجربی حاصل است.

ما موقمی میتوانیم درباره این احساس نتیجه گیری کنیم که بدانیم آیا فلور به طور اعم آدم صادقی بوده و به طور اخص در ادای این جمله بخصوص، صداقت داشته است؟ سارتر سپس درباره ارتباط ریشه های زندگی يك فرد و مفاهیم آن با یکدیگر چه به طور جمعی و چه به طور فردی سخن میگوید. نظر خویش را در باره وجود «جهان مفرد» آدمی تأکید میکند و یادآور میشود که این کتاب تعیین روش دیگری برای بررسی وجود انسان و ارتباط هایش با خود و دیگران است.



گفتگویی با دکتر کامبیز محمودی
معاون سازمان تلویزیون ملی ایران
و مدیر امور برنامه‌ها

مصاحبه کننده: نادعلی همدانی

يك تلویزیون خاموش نه سرگرم کننده است نه آموزنده! برای اینکه مردم تلویزیون را تماشا کنند، باید در آنها علاقه مندی ایجاد کرد تأثیر پذیری از اجتماع خصیصه طبیعی وسایل ارتباط جمعی است

● اگر فقط بفکر حفظ تماشاگر باشیم به بیراهه میرسیم و اگر تنها به هدفهای عالی

های ابتدائی، برای اینکه پیام خود را بدرنگان برساند، خود را با مقدار دانش و معلومات آنها تطبیق میداده و سعی میکرد پیام خود را در قالبی بیان کند که برای آنها شناخته باشد.
من در اینجا برمیگردم فقط به یکی از جنبه‌های تعریف زبان که در مساله ارتباطات بسیار مهم و اساسی است. میگویند: «در صورتی چیزی را زبان-زبان مشترك - میتوان گفت که علامت صوتی و علامت بیانی آن برای گروه عظیمی از مردم شناخته باشد و در تمام اوضاع و احوال یکسان بماند و دستخوش تغییر و تحول نتود.»

هست، و بلافاصله خود را در چهارچوبی قرار میدهم و سعی میکنم به گونه‌ای سخن بگویم، مطالبی را عنوان کنم و مثالهایی را بزنم که برای آن گروه فرضی که در خیال و تصور ما وجود دارند قابل فهم باشد. اینجاست که مساله تأثیر و تأثر از نظر علمی قابل مطالعه است. نمیتوانیم بگوئیم که وسیله ارتباط جمعی، یعنی فرستنده پیام، میتواند یا باید از روحیات و حالات و خواستهای اجتماع گیرنده، متأثر باشد یا نباشد. اینجاست «باید باشد» یا «نباید باشد» نیست، بلکه حتما هست. به همان دلایلی که بهر اولیه، حتی با آن کلمات و نشانه

گیرنده پیام داشته باشد. وقتی شما چنین اطلاعی را - برای اینکه پیام شما اثر بهتری روی جمعیت بگذارد - داشتید، درست همان زمان هست که مساله دوم سؤالتان پیش می‌آید که چگونه فرستنده پیام تأثیرپذیر خواهد بود از گیرنده پیام.
در تمام حالات و روحیات خاصی که ما در حال تهیه پیام هستیم، گاهی آگاهانه و در بسیاری موارد ناخودآگاه تحت تأثیر آن جمعیت یا گروهی که گیرنده پیام خود فرض می‌کنیم قرار میگیریم. یعنی فکر میکنیم که گیرنده این پیام یا تماشاگر ما در این برنامه‌کی

کامبیز محمودی، معاون سازمان تلویزیون ملی ایران، علاوه بر سابقهای که در کار تلویزیون دارد، تحصیلات تخصصی خود را در همین زمینه در آمریکا به پایان رسانده است و امروز در مسائل مربوط به وسایل ارتباط جمعی از صاحب نظران ورزیده و با تجربه کشور ما شناخته شده است. تلویزیون موضوع بحثی است که با ایشان داشته‌ایم و حاصل آن را شما در اینجا می‌خوانید.

● آقای دکتر محمودی، میدانیم که وسایل ارتباط جمعی يك رابطه تأثیر و تأثر با محیط و اجتماع خود دارند یعنی از یک طرف روی جامعه اثر میکنند و از طرف دیگر از جامعه تأثیر می‌پذیرند. لطفاً چگونگی این تأثیر متقابل را در گسترده‌ترین وسیله ارتباط جمعی یعنی تلویزیون توضیح فرمایید.

مساله‌ای که مطرح کردید بیشتر مربوط به جامعه‌شناسی وسایل ارتباط جمعی است. این تأثیر و تأثر خاصی تلویزیون بمعنی اخس نمیتواند باشد، بلکه در تمام وسایل ارتباط جمعی چنین مساله‌ای مطرح است و امروز بصورت يك بحث آکادمیک درآمد که در دانشگاه‌های بزرگ روی آن کار و مطالعه میکنند.

مساله تأثیر و تأثر را اگر بخواهیم کمی از دید علمی بررسی کنیم، باید بگوئیم که همیشه در اجتماع مطرح بوده یعنی از روزیکه بشر توانسته با همسوس خودش از طریق بیان و زبان ارتباط برقرار کند، نیاز به اثر گذاشتن و ایجاد یکسانی و هماهنگی با همسوس خود یا اجتماع خود را احساس کرده است. همیشه در دو تا انسان پیدا شدند که مسائل مشترکی داشتند این ارتباط به وجود آمد. حداقل این بود که میخواهند همدیگر را از خطرهای محیط آگاه کنند یا اگر مثلاً به مواد خوراکی یا آب بهتری دست مییافتند به یکدیگر اطلاع دهند. این مربوط به هزاران سال پیش است که نیاز بشر در این حد بوده، اما بعد، با توسعه وسایل ارتباط جمعی، بشر توانسته خودش را از این نیاز رها نکند و دلیلی هم نبوده که بتواند آنرا کنار بگذارد. انسان همیشه میخواهد روی همسوس خودش اثر بگذارد، میخواهد مطالبی را که درك میکند، می‌بیند و میشوند، و در واقع «پیام» خودش را به دیگران برساند. دیگران هم البته پیامهایی دارند. اینجاست که مساله تأثیر و تأثر پیش می‌آید و امروز ما این را در قالب مثلاً تلویزیون می‌بینیم که گردانندگان و تهیه کنندگان برنامه‌ها میخواهند روی اجتماعی که آن طرف خطاند، یعنی گیرنده پیام هستند، اثر بگذارند.

يك سازمان ارتباط جمعی - رادیو، مطبوعات و تلویزیون - يك فرستنده است. مقصود من فرستنده نه به معنای فنی و الکترونیك، بلکه اینکه فرستنده پیامی است که میخواهد آنرا در قالب خاصی به گروه دیگری که گیرنده پیام هستند - برساند. این سازمان نمیتواند پیام خود را دقیقاً و صحیحاً به گروه دیگر گیرنده برساند مگر اینکه اطلاع کافی از روحیات، حالات، خواستها و امیال

وقتی ما در بند چنین چیزی هستیم، یعنی طبیعتا اسیر زبان و بیان هستیم، بدیهی است که فرستنده پیام (وسیله ارتباط جمعی) نمیتواند تأثیر پذیر نباشد. پس چه بخواهیم و چه نخواهیم این عمل و عکس العمل متقابلا وجود دارد. اما مساله مهمی که نباید فراموش کرد اینست که در وسایل ارتباط جمعی - بخصوص در تلویزیون که مورد بحث ماست - يك تهیه کننده پیام - سازمانی مثل تلویزیون ملی ایران یا در حد تك تك تهیه کنندگان برنامهها - نمیتواند این تأثیر پذیری از گروه مقابل خود، یعنی گیرندگان پیام را تا آن حد برساند که هیچ رسالتی برای خود قائل نباشد و هیچ هدف و فکری نداشته باشد. یعنی بیاناتش، برنامههایش، چهارچوبه کارش فقط قرار بگیرد در اینکه اجتماع چه میخواهد و چه میپسندد. نه، همیشه هر کسی، هر کوبنده و فرستنده پیامی، حتماً مطلبی برای گفتن دارد ولی سعی میکند این مطلب را در قالبی بیان کند که برای گیرندگان پیامش - که گاهی حتی برایش

بکنیم یا صحیح است این کار را بکنیم یا نکنیم. - اجازه بفرمائید بحث را در چهار چوبه تلویزیون ملی ایران محدود کنیم. بفرمائید تلویزیون ملی ایران با توجه به رسالتی که به آن اشاره کردید، این مساله تأثیر و تأثر را چگونه متعادل میکند که از هدفهای خود نیز به دور نیفتد؟

● تلویزیون ملی ایران که من نیز عضوی از آن هستم و مسؤولیتها و وظایفی در آن بعهده دارم، به این مساله آگاه است که رسالتی دارد. در دوران انقلاب کشور ما، روستائیان که از آن بندهای اجتماعی و اقتصادی آزاده شده اند از نظر فکری و اجتماعی نیازهایی دارند. البته نمیخواهم بگویم که خودشان به این نیازها واقف نیستند، اما ممکن است به آن صورت کلامشده مرتب و منظم آگاهی نداشته باشند. حتی جمعیت شهری ما تلویزیون را به عنوان يك وسیله سرگرمی تلقی کرده است. کسی که سرمایه ای گذاشته و تلویزیون خریده، این را به

تلویزیون ملی ایران در سرلوحه هدفهای خود، فرهنگ ایرانی، فرهنگ سرزمین خود را قرار داده است. این هدف اصلی ماست. اما برای رسیدن به این هدف، نمیتوان مردم را مثل شاگرد مدرسههایی فرض کرد که مجبور هستند در ساعتی معین در جایی جمع بشوند و مطالبی را که مثلا بنده عرض میکنم بشنوند و بنویسند و چون امتحانی هم دارند ناچار آنها را حفظ کنند و بیابند و جواب بدهند. در وسیله ارتباط جمعی با گروه عظیمی از انسانها سروکار داریم که چنین محدودیتی ندارند و در چنین قیاسی نیستند، اگر دلشان بخواهد پیام ما را گوش میدهند اگر نخواهند، نه. بنابراین تلویزیون ملی ایران برای رسیدن به هدفش، گوشش میکند مطالب خود را در قالبی عرضه میکند که مورد قبول اکثریت مردم باشد. پس پاسخ من به سؤال شما اینست که ما این هدف فرهنگی کلی را داریم. البته وقتی میگوئیم فرهنگ ایران زمین، به اینکته تعصبات خشکی داشته باشیم و مظاهر تمدن انسانی و بشریت را کسار بگذاریم. و تنها در چهارچوبه کشور خودمان کار کنیم. نه، طبیعی است که ما باید جهان بینی داشته باشیم و از فرهنگ جهان نیز آگاه باشیم و به مردم آگاهی لازم را در این زمینه بدهیم.

این هدف اصلی ماست. اما غافل از این نیستیم که تلویزیون باید به هر صورت و در هر جا مقداری سرگرمی هم به مردم بدهد تا صفحه تلویزیون برای مردم خوش آیند باشد. بنابراین تعدادی برنامه داریم مثل موسیقی و وارثه و غیره که شاید نتواند به صورت مستقیم و دقیق هدف فرهنگی ما را ارائه کند، اما مورد علاقه مردم است و آنها را سرگرم میکند، در برابر، تعدادی برنامه هم داریم که از لحاظ محتوا و نحوه اجرا کاملا هدف فرهنگی مستقیم دارد. نوعی دیگر از برنامهها هم داریم مثل مسابقه که در قالبی سرگرم کننده و همراه با جایزه و شوخی ارائه میشود و با سئوالهایی که مطرح میکند اطلاعات تماشاگر را افزایش میدهد. سعی میشود این اطلاعات بیشتر درباره سرزمین خودمان و فرهنگ ایران زمین باشد.

با این مختصر متوجه میشوید که ما برای رسیدن به هدفی که داریم چند نوع برنامه اجرا میکنیم:

- * برنامههایی که کاملا در قالب سرگرم کننده است و شاید هدفشان فقط ایجاد نشاط و راحتی در تماشاگر است. مقدار این برنامهها مشخص و محدود است و در حدود سی درصد از برنامههای ما در هفته یا در شب را تشکیل میدهد.
- * در حدود سی درصد از برنامههای ما جنبه اطلاعات، خبر، اطلاعات غیر مستقیم و فرهنگی و اجتماعی دارد. تعدادی از برنامههای ما هم هست که در حقیقت یک نوع آموزش است، منتها آموزشی که باید باز در قالب مورد قبول مردم ارائه شود که در بعضی برنامههای متاسفانه اینطور نیست، یعنی برنامههایی داریم که ممکن است به نظر مردم خسته کننده بیاید، در صورتیکه از نظر محتوی و مطلب صحیح و خویشت، منتها در نحوه عرضه آنها اشکالاتی داریم که مسلما برای

رفیع آنها میکوشیم. - ضمن صحبت شما نکته ای به نظر می رسد و آن انتقادی است که بعضی تماشاگران تلویزیون بخصوص تپ جوان و تحصیل کرده از تلویزیون میکنند که برنامه هایش آموزنده نیست. میخواهم از شما بپرسم، به عقیده شما برنامه های تلویزیون تا چه حد میتواند آموزنده باشد و به طور کلی حدود وظایف آموزشی تلویزیون چیست؟

● اجازه بدهید بگویم که فرق است بین «آموزنده» و «آموزشی»... آموزنده کلمه ایست که يك تعریف صحیح از آن نداریم. یاد می آید سال ۱۳۴۸، در سنجش افکاری که ما در تهران و چند شهر دیگر داشتیم - در اسفند ماه ۱۳۴۹ این کار را نیز کردیم - سؤال شده بود که «آیا تلویزیون فقط پنج برنامه داشت و بنا میشد این پنج برنامه را شما انتخاب کنید، چهار برنامه های را انتخاب میکردید؟» اکثریت قریب به اتفاق، از تمام طبقات مردم، برنامه هایی را اسم برده بودند که بظاهر برنامه های سرگرم کننده محبوب میشوید. مثلا در سال ۱۳۴۸ سریال «محل پیتون» برنامه محبوبی بود و اگر اول نبود همه جا دوم ذکر شده بود.

یعنی اگر محله پیتون را انتخاب کردید چه دلیلی داشته آید. اکثریت قریب به اتفاق جواب داده بودند: «برای اینکه آموزنده است.» پس ملاحظه میکنید که آموزنده بودن يك برنامه مربوط به برداشتی است که تماشاگر از آن دارد. یعنی هر برنامه ای میتواند آموزنده باشد و این مربوط به آن است که گیرنده پیام در حیطه تصور و تفکر خود چه چیزی را آموزنده بداند و چه تفسیری از «آموزنده بودن» داشته باشد. آموزنده معمولا به این معنی است که ما پند بگیریم که فلان کار بد را نکنیم یا مستقیما تحت تأثیر قرار بگیریم و از فلان کار خوب تقلید کنیم.

اما، آموزشی بودن مساله دیگری است. آموزشی یعنی اینکه صاحب فکر و عقیده ای باشیم و بخواهیم این فکر و عقیده را مستقیما از طریق برنامه ای به مردم آموزش دهیم. نوع خیلی ساده و شناخته شده آن آموزش زبان خارجی است. در برنامه کودکان، ما تاریخ ایران را به صورت داستان، نمایشنامه یا فیلم مستند مستقیما آموزش میدهیم. درست است که این آموزش در قالب مرسوم مدرسه ای نیست ولی یک نوع آموزش است. در يك برنامه مسابقه هم که مثلا آثار فلان نویسنده مورد سؤال است یا طول جاده های اسفالتی ایران یا تعداد سدهای کشور، با آنکه در يك قالب کلاسیک عرضه نمیشود باز آموزش است چون تماشاگران در هر حال کسب اطلاع و دانش میکنند.

اگر آموزش را به این معنا بگیریم، بله، تلویزیون وظیفه آموزشی دارد منتها در يك تلویزیون عمومی بالطبع تعداد برنامه های آموزشی مستقیم کمتر است، ولی در يك تلویزیون آموزشی تمام برنامهها جنبه آموزشی دارد.

● آموزنده بودن يك برنامه مربوط به زمینه ذهنی تماشاگر و برداشتی است که او از آن دارد.

تلویزیون ملی ایران نشر فرهنگ سرزمین ایران را در سرلوحه هدفهای خود قرار داده است.

● سریال های ایرانی تلویزیون همه باهدفی معین و روی نقشه و برنامه ساخته میشود و هر گاه از لحاظ کیفیت و محتوا به ضعف بگراید بدون هیچ ملاحظه ای قطع میشود.

تلویزیون ملی، برای جشنهای شاهنشاهی ایران، ۲۵ فیلم مستند می سازد که روشنگر ۲۵ قرن تمدن و فرهنگ ایران خواهد بود.

خودبیندیشیم از مردم دور می افتیم و تماشاگر نخواهیم داشت.

عنوان يك سینما، يك تأثر و گاهی حتی به عنوان يك وسیله سرگرمی خیلی ساده خانگی تلقی کرده است و این البته منحصر بایران نیست، در بسیاری از ممالک این روحیه هست و مردم به خاطر بر طرف کردن این نیازهای ساده خود تلویزیون میخرند. اگر تلویزیون فقط پاسخگوی این نیازهای ابتدایی گیرنده پیام خودش باشد، طبیعی است که وظیفه خیلی ساده ای به عهده گرفته است. البته این قسمتی از وظایف تلویزیون است برای برقراری ارتباط با تماشاگر، اما همه آن نمیتواند باشد.

اصلا ناشناخته هستند. قابل هضم و خوش آیند باشد. بنابراین نمیتواند از تأثیرات اجتماع گیرنده پیام دور باشد و خود را دور نگهدارد. اگر خودش را دور نگهدارد شکست میخورد. اما اگر در تأثیر پذیری راه افراط پیش گیرد و فقط مطالب و چیزهایی را بگوید که مردم میدانند یا فقط میخواهند، آنوقت هیچ وظیفه ای را انجام نداده است. البته مقصود من این نیست که ما در تلویزیون معلم هستیم و جمعیت حسالت شاگرد را دارد. این تأثیر و تأثر در طبیعت وسایل ارتباط جمعی است و مساله این نیست که آیا ما میخواهیم اینکار را



شامپو بهداشتی

X800

برای شفافیت و لطافت موها

ایکس ۸۰۰

X-40



شوخی
با تلفن
۸۹۰۰۰۰

« فیلم سینمایی امشب نه تنها وحشتناک بود، بلکه مفهوم درستی هم نداشت »
- پس از کجا فهمیدید وحشتناک است ؟
« در برنامه « داستان های جاویدادت فارسی » علاوه بر مجری ، بازیگران نیز اشعار را غلط می خوانند . »
- هم آهنگی بهتر از این ؟
« چرا فیلم جایزه با داستان دانش بانکی همزمان پخش می شود ؟ »
- برای اینکه قهرمانان هر دو سریال همزمان می زیسته اند .
« چرا اجازه می دهید در مسابقات تلویزیون تقلب کنند ؟ در هفته گذشته خانم حاج لری که مامور اطلاعات ۸۸ است دانشجوی معرفی شد . »
- شما تماشاگر تلویزیونید یا مامور اطلاعات ؟
« هفته گذشته اطلاع داده شد که برنامه تلاش تا دوسه ماه دیگر تعطیل است ، چرا در فصلی که محصولین وقت بیشتری برای شرکت در این برنامه را دارند این برنامه را تعطیل می کنید ؟ »
- خوششان می آید که در این گرمای تابستان تلاش بیخودی بکنید ؟
« چرا وقتیکه مسابقات ورزشی در این کشور انجام می شود تمام برنامه های تلویزیون را تحت الشعاع قرار می دهند . »
- برای اینکه تماشاگران عزیز یک خرده ووزیده بشوند .
« مجری سابقه « جایزه بزرگ » قاضی عضدالدین ایچی را خواند « قاضی عضدالدین رایچی » که غلط است . »
- اشکالی ندارد ، « غلط رایج » است .
« حلاله تابستان رسیده طبق معمول همساله به تلویزیون داران اطلاع دهید که شبها صدای تلویزیونشان را کم کنند . »
- این آدم های مردم آزار که ما می شناسیم باید رویشان را کم کنند .
« گوشی »

« شرمدم در پنج دقیقه برنامه پهلو اتان این هفته ، قهرمانان داستان ۲۵ تا پدر سوخته به هم دیگر گفتند . چرا چنین است ؟ »
- برای اینکه فحش های دیگری بلد نیستند .
« بعضی از مفسرین اخبار صدایشان مناسب نیست ، خوبست آنان بنویسید و یک کوبنده بخوانند . »
- خوبترش اینست که یک خواننده بخواند .
« مرتب در برنامه خارج از محدوده از آب و برق و تلفن و مسکن صحبت می شود ، مگر مسائل دیگری نیست که درباره اش صحبت شود ؟ »
- سیا آقای مهندس بیلی تماس گرفتیم ، جواب دادند که فعلا رژیم غذائی دارند !
« هنگام پخش فیلم دکتر کیلدر برق محله ما قطع شد ، تقاضا داریم این فیلم مجددا پخش شود . »
- یگباره بطورمالید همیشه همه برنامه های تلویزیون مجددا پخش شود ، چون هر شب حداقل برق چند ناحیه تهران قطع است .
« دلمان خوش بود که هر برنامه سرکار استوار برای خودش کامل است . حالا دوسه هفته است که اینهم دنباله دار شده . »
- تا شما باشید دیگر دلتان خوش نباشد .
« در برنامه قمرخانم مرتب به یکدیگر ناسزا می گویند ، شاید مردم دوست داشته باشند ولی تلویزیون جای ناسزاگویی نیست . »
- بگذارید قهیه کننده اش را ببینیم ، از طرف شما یکی از همان ناسزا های قمرخانمی نتارش می کنیم تا دلتان خنک شود .
« آقا این برنامه شهر آفتاب جزو تبلیغ برای ناشران کتاب چیز فوق العاده ای ندارد . »
- چشم ، از این هفته تبلیغ برای نویسنده های کتابی هم در آن می گذاریم تا چیز فوق العاده ای داشته باشد .

يك مسابقه ابتكاري و بي سابقه مجله تماشا سالمندترين كورش ايراني را در جشن هاي دوهزار و پانصدمين سال شاهنشاهي ، تجليل خواهد كرد



آيا نام شما كورش است؟

۳ - از كليۀ شركت كندگان اين مسابقه دعوت خواهد شد كه در تهران و يا مراكز استانها گرد آيند و در كسرت هايي كه از طرف مجله تماشا و هنرمندان تلويزيون ملي ايران براي آنان ترتيب داده ميشود ، شركت كنند .

۴ - از سن ترين پدري كه نام فرزند خود را كورش ناميده است نيز در تخت جمشيد تجليل به عمل خواهد آمد .

اين مسابقه تا پايان شهريور ادامه خواهد داشت .

جوايز :

۱ - سن ترين كورش در جشنهاي دوهزار و پانصدمين سال شاهنشاهي ايران شركت خواهد كرد و يك هفته در تخت جمشيد مهمان مجله تماشا خواهد بود .
۲ - بيست و چهار نفر بعدي كه با نفر بيكم نماينده بيست پنج قرن تاريخ بزرگداشت كورش خواهند بود (بدون هيچگونه قبلي در مورد سن آنها) نيز به حكم قرعه به شيراز اعزام خواهند شد و ۴۸ ساعت مهمان مجله تماشا خواهند بود .

شرائط مسابقه :

۱ - از كليۀ ايرانياني كه نامشان كورش است دعوت ميشود كه در اين مسابقه شركت كنند .
۲ - از اين اشخاص تقاضا ميشود كه فرم را پسر كنند و به نشاني دفتر مجله ارسال دارند .
۳ - نام كورش و يا كورس بايد بدون هيچگونه پيشوند و يا پسوند در شناسنامه اين شركت كندگان به عنوان نام كوچك ثبت شده باشد .

امسال يعني سال ۱۳۵۰ شمسي ، سال برگزاري جشنهاي دوهزار و پانصدمين سال شاهنشاهي ايران و به عبارتي ديگر سال كورش بزرگ است ، مسابقه اي كه در مجله تماشا آغاز شده است مخصوص كورش ها است . مجله تماشا ميخواهد سالمند ترين كورش را معرفي كند .

۲۵ كورش به نمايندگي ۲۵ قرن تاريخ شاهنشاهي ايران در تخت جمشيد ، شاهدبرگزاري جشن هاي سال كورش كبير خواهند بود

نام خانوادگي	نام	
تلفن	نشاني منزل	
تلفن	محل كار سن شغل	
نام پدري (اگر در حال حيات باشد) .		

كوين را پركنيد
و
براي ما بفرستيد

گسترش مناسبات سیاسی

قرارت و وسایل برقراری مجدد روابط سیاسی ایران و لبنان بزودی فراهم آید. انجام فعالیت در این زمینه به بازگشت اردشیر زاهدی از سفر به اروپا و آفریقا موکول شده بود.

گویا اینک دو کشور در کارتبادل نظر و مطالعه برای تعیین سفرای خود هستند. در ماه های اخیر مقامات دولت لبنان بارها تمایل خود را بتجدید رابطه با ایران اعلام داشته اند. سفر اردشیر زاهدی به قاهره و بدنبال آن سفر وزیر خارجه لبنان به قاهره در فراهم آمدن مقدمات تجدید رابطه موثر بوده است و اینک انتظار میرود که ظرف ۱۴ روز آینده تجدید روابط تهران و بیروت رسماً اعلام شود.

جمهوری عربی یمن هم سفر خود را در دربار شاهنشاهی تعیین کرده است. «هاشم ابن هاشم» اولین سفیر این دولت در تهران خواهد بود و وزارت خارجه ایران قبولی خود را اعلام کرده است.

ایران و جمهوری یمن شمالی سال پیش با یکدیگر رابطه سیاسی برقرار کردند و اکنون امکان این هست که سفیر ایران در عربستان سعودی بتواند سفیر «آکرده» در یمن شمالی هم بکسار بردارد.

بحران در اردن

بعد از چند ماه نبرد قدرت میان چریکهای فلسطینی و حکومت اردن تجدید زدن و خورد در جرش و نابق - در شمال عمان - در هفته گذشته نشان داد که دولت اردن قصد دارد به ترتیب قدرت خود را به سراسر کشور گسترش دهد و «مینی دولت» فلسطینی ها را از میان بردارد.

«کمال ادوان» از رهبران سازمان آزادی فلسطین در مصاحبه ای در بیروت دولت اردن را متهم کرد که قصد انهدام سازمان های فلسطینی را دارد. ادوان با هر راه حل صلح آمیزی برای بحران خاورمیانه عربی مخالفت کرد.

این رهبر فلسطینی از همه کشور های عرب خواست که مانع زدوخورد در اردن شوند. دولت اردن عقیده دارد که چریکهای فلسطینی زیر حمایت برخی دولت های عرب قصد سرنگونی حکومت اردن را دارند.

در میان این اتهامها و شداتهام ها اوضاع در شمال اردن هنوز مهم است ولی همه شواهد نشان میدهد که دولت اردن بر سراسر این کشور تسلط کامل دارد.



یک کنفرانس مهم

شهبانو در نطق افتتاحی شان اشاره فرمودند که ۲۴ سازمان و جمعیت تحت ریاست ایشان باید ضوابط توسعه سازمانها و جمعیت های خود را معین کنند، برای برنامه های مختلف خویش حق اولویت منطقی قائل گردند. در فعالیت های شان اصول مدیریت را در نظر داشته باشند و از افراد کاردان استفاده برند.

ساعت ۹ صبح شنبه علیاحضرت شهبانو کنفرانس سازمانها و جمعیت های تحت ریاست خود را گشودند. این سازمانها و جمعیتها مرکز فعالیتهای هنری، علمی و نیکوکارانه بسیار وسیعی هستند به جهت کنفرانس و مسائلی که در آن مطرح میشود، در این سه زمینه نتایج مهمی خواهد داشت.

تشریح سیاست ایران

قرارت و قیاسات یک هیات سنگالی در آینده نزدیک به ایران بیاید تا ترتیب برقراری روابط بازرگانی و اقتصادی میان دو کشور را فراهم سازد. اردشیر زاهدی در پاریس با موریس شومان وزیر خارجه فرانسه گفتگو کرد. هدف اصلی سفر وزیر خارجه ایران تشریح سیاست ایران و آشنائی با نظریات گردانندگان سیاست خارجی کشور های میزبان بود. ایران از طرح های صلح انور سادات رئیس جمهوری مصر جانبداری میکند اردشیر زاهدی در سفرش به رم - داکار و پاریس درباره طرح های سادات هم با مقامات سه کشور میزبان تبادل نظر کرد.

آقای اردشیر زاهدی بامداد یکشنبه از سفر به ایتالیا - سنگال - پرتغال و فرانسه به تهران بازگشت. وزیر امور خارجه در راه بازگشت در مصاحبه ای که در هواپیما ترتیب داده بود باریکتر تأیید کرد که ایران خواهان اجرای مفاد قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت در زمینه رفع بحران خاور میانه عربی است. در اعلامیه مشترک ایران و سنگال که روز جمعه در پایان گفتگو های وزیر خارجه ایران و مقامات سنگالی انتشار یافت، دو کشور در مورد راه های رفع بحران خاور میانه عربی و جنگ ویتنام نظریات مشابهی ابراز داشته اند. دیپلماتی ایران در کارشناسانندن چهره جدید میهن ما به آفریقای سیاه است. سفر اردشیر زاهدی با توجه بهمین هدف صورت گرفت.

سر نوشت سه جزیره

نظران سیاسی در تهران عقیده دارند که واگذاری این سه جزیره ایرانی به ایران باید قبل از تشکیل فدراسیون صورت گیرد تا در راه تشکیل فدراسیون موانع از میان برداشته شوند.

«ویلیام لوس» فرستاده وزارت خارجه انگلستان به منطقه خلیج فارس برای گفتگو در این زمینه تا یکی دو هفته دیگر به تهران خواهد آمد.

برای تشکیل فدراسیونی از امارات خلیج فارس در تهران - ریاض - کویت و لندن فعالیت ادامه دارد. گفته میشود فدراسیون شیخ نشین های خلیج فارس بعد از تشکیل درباره واگذاری دو جزیره تنب (بزرگ و کوچک) و ابوموسی به ایران با مقامات ایرانی بگفتگو خواهد پرداخت و باز هم گویا طرحی تهیه شده است که سه جزیره بصورت پایگاه در اختیار ایران قرار

سی سال، از ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۰، مجموعه ای از حوادث دوپانزده سال، پانزده سال یکم از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۵، و پانزده سال دوم از ۱۳۳۶ تا ۱۳۵۰ تا ۱۳۳۵، پانزده سال از سی سال با حوادثی تلخ گذشت که تا ۱۳۳۲ اضطراب بود و تا ۱۳۳۵ دوره نقاهت ناامنی هائی که پیر آن را بیگانه از ۱۳۳۰ در سرزمین ایران پاشیده بود. امروز حتی جوانهایی که دوره تحصیلات عالی را طی میکنند وضع اندوهناک قبل از ۱۳۳۵ را بیچشم ندیده اند و اگر دیده اند، آنچنان ندیده اند که با امروز مقایسه کنند، اما باک امروا قع برای همه مردم ایران از پیر و جوان روشن است، و آن این است که دوران امنیت واقعی و ریشه دار سی سال اخیر از پانزده سال گذشته آغاز شد یعنی از تاریخی که اضطرابهای ۱۳۳۲ بدت سه سال دوره نقاهت خود را گذرانده بود. در پانزده سال یکم از سی سالی که گذشت به فقر و پریشانی و نگرانی رسیدیم و در پانزده سال دوم انقلاب اجتماعی ایران نقطه بست و امروز حاصل انقلاب ۹ ساله ایران را در هر زمینه و در هر زمین در پیش چشم داریم. حاصل انقلاب به توضیح نیاز ندارد، زیرا در هر گوشه و کنار قابل رؤیت است، اما توجه به حقیقتی که از ذهن ما بدور مانده برای هر فرد ایرانی، جوان یا پیر، ضرورت دارد:

در پانزده سال یکم که ایران گرفتار اضطراب بود، شعار و سرود فراوان بود و اگر این شعارها گفته مخالفان حکومت ها بود، به بحث نمی نشستیم، زیرا در هر جامعه ای که از دیکراسی بهره مند است، شعار مخالفان نیز شنیدنی است، اما در پانزده سال اول افرادی بحکومت رسیدند که خود نیز شعار می دادند و موجب تاسف آنکه نه قانونی نبود کارگر گذرانند و نه قذمی در راه بهبود وضع رعیت برداشتند، رعیتی که در امروز کار در بند بود. تاریخ تولد قوانین مترقی ایران اکثرآ در دوره پانزده سال دوم است، یعنی از ۱۳۳۵ تا ۱۳۵۰، یعنی دوره ای که ایران از امن و آرامش و ثبات سیاسی برخوردار بوده است. تاریخ تولد هزاران طرح عمرانی که به نتیجه رسیده اند نیز چنین است، آیا با توجه به این حقایق روشن باز هم میتوان تردید کرد که چرا بیگانگان ایران را مضطرب و پریشان میخواهند؟ گمراهانی که دست به قتل و جنایت زدند، اگر با پولی که ربودند وسائل زینت و جواهر نمی خریدند و هزلب را نیز با یک بادام به صبح می آوردند و پول های بانک را بین محتاجان تقسیم میکردند آیا در اینصورت و با توجه به امنیت ۱۵ سال اخیر که انقلاب ایران در آفتاب آن شکفت باز مجرم و تنه کار نبودند و باز بگناه ایجاد نا امنی و تبعیض و تحلیل تاریخ سی سال اخیر بجرم حرکت ضد انقلاب گناهان بخود پیوندی بود؟

چهار سال « نه جنگ، نه صلح »



روز شنبه چهارمین سالگرد جنگ ژوئن ۱۹۶۷ بود. در این سالگرد در پایتخت های عرب نشانی از تظاهرات و بروز واکنش های تند نبود، فقط مطبوعات و رادیو تلویزیونها به بحث و تفسیر وقایع بعد از جنگ و موقعیت کنونی بحران پرداختند. در میان مفسران عرب اتفاق نظر در این مورد به چشم می خورد که خود داری اسرائیل از به کار بستن قطعنامه ۲۲ نوامبر ۱۹۶۷ شورای امنیت مانع اساسی در راه برقراری آرامش است. اسرائیل در جنگهای شش روزه سرزمینی هائی را اشغال کرد که سه برابر اسرائیل وسعت دارند. یک میلیون عرب بر جمعیت اسرائیل افزوده شد و طول مرز های زمینی اسرائیل با همسایگان عربش به یک سوم کاهش یافت. یک مقایسه میان موقعیت اولین هفته های بعد از جنگ و اوضاع کنونی روشنتر وقایع آینده هم میتواند بود.

مرز اسرائیل و لبنان تنها مرز آرام اعراب و اسرائیل در ژوئن ۱۹۶۷ بود، اکنون هم چنین است. لبنان در سال های ۱۹۶۹ و ۱۹۷۰ روز های سختی را گذراند، چون عملیات چریکها در جنوب لبنان این کشور را آماج حملات سخت اسرائیل کرده بود. از آن جمله حمله کوماندوهای اسرائیلی به فرودگاه بین المللی بیروت. در ژوئن ۱۹۶۷ رئیس جمهوری لبنان « شارل حلو » بود و حالا « سلیمان فرنجیه ». قدرت را در لبنان به دست دارد.

بهر حال بنظر می آید که اسرائیل و لبنان اختلاف ارضی ندارند و به قرار داده آتش بس ۱۹۴۸ پایبند هستند.

بلندیهای جولان را اسرائیل در ژوئن ۱۹۶۷ از سوریه گرفت. اهمیت استراتژیک این بلندیها و استفاده ارتش سوریه از استحکامات جولان برای حمله به کیبوتص های اسرائیل باعث شده است که برخی رهبران تل اوویو مخالفت خود را با پس دادن این منطقه اعلام کنند. اما هنوز به درستی روشن نیست کسه اسرائیل قصد دارد چه قسمت جولان را نگاهدارد و چه نقشه ای برای این منطقه پیش بینی کرده است.

در ژوئن ۱۹۶۷ گروه افراطی بعث (ژنرال جدید - آتاسی و زوعین) بر سوریه حکم میراند. اما اکنون اعتدالی ها به رهبری ژنرال حافظ قدس قدرت را در دست دارند.

پایان کنفرانس ناتو



زُلف لَاقَر

شورای پیمان آتلانتیک شمالی روز های ۱۳ و ۱۴ خرداد کنفرانس خود را در لیسبون پایتخت پرتغال تشکیل داد. انتخاب لیسبون برای برگزاری کنفرانس در بسیاری از محافل هوادار غرب اروپا که با سیاست استعماری پرتغال در آفریقا مخالف هستند، ایجاد نارضائی کرد. در آستانه تشکیل کنفرانس ناتو انفجار بمب در مرکز مخابرات لیسبون و قطع ارتباط پایتخت پرتغال با جهان خارج که چند ساعتی بطول انجامید، نشان داد که مخالفان سیاست استعماری پرتغال در کار دست یازیدن با اقدامات خشن هستند.

عصر جمعه شورای پیمان ناتو با انتشار يك اعلامیه مفصل به کار خویش پایان داد. نکات اصلی این اعلامیه بدین قرارند:

● ناتو خواهان تحکیم مبانی صلح در اروپا همراه با تضمین های امنیتی است.

● اعضای پیمان ناتو وجود این پیمان را برای ادامه صلح در اروپا و جهان ضروری میدانند.

● اعضای ناتو با اعضای پیمان ورشو و دیگر کشور های اروپائی به منظور بررسی مسائل امنیتی تماس برقرار کرده اند و این تماس ادامه خواهد یافت.

● شورای ناتو به پیروزی گفتگو های سالت - کنفرانس کاهش سلاحهای استراتژیک که آمریکا و شوروی در آن شرکت دارند - امید فراوان بسته است.

● به گمان اعضای ناتو دلیل اصلی بحران در اروپا وضع برلن غربی است. به همین سبب باید برای تثبیت وضع برلن چاره اندیشی شود. به عقیده اعضای ناتو هر پیشرفتی در گفتگو های چهار کشور بزرگ در زمینه وضع برلن نشانه تمایل واقعی شوروی به بهبود روابط شرق و غرب اروپاست.

● همچنین، به عقیده ناتو هر پیشرفتی در برنامه « ایجاد تقاضم میان شرق و غرب اروپا » بستگی به نتایج گفتگو های

● در مصر بدنبال مرگ ناصر - پائیز ۱۳۴۹ - انور سادات که به نظر بسیاری از کارشناسان يك « رئیس جمهوری موقتی » بود، سعی دارد اصول سیاست خارجی شش ماهه آخر عمر ناصر را رعایت کند. سادات که بعد از طرد مخالفانش - سفر راجرز (بهبود روابط با آمریکا) و انعقاد پیمان دوستی با شوروی موقعیت مستحکمی دارد، می کوشد تا حدامکان از راه های صلح آمیز با اسرائیل به توافق برسد. رئیس جمهوری مصر در عین حال تاکید کرده است که « تمایل به توافق » به معنای « موافقت با اعطای امتیاز های ارضی به اسرائیل » نیست.

● برای مصر و اسرائیل اینک ایمن امکان وجود دارد که بر سر گوشه شدن ترعه سوئر به توافق برسند. گشایش این راه آبی درآمد مصر را افزایش می دهد بر حیثیت جهانی این کشور می افزاید و برای اسرائیل هم عبور کشتی های کشور های مختلف جهان از ترعه سوئر يك تضمین امنیتی گرانهاست.

● مربوط به برلن دارد.

● پیمان ناتو تلاشهایی را که برای برقراری صلح در مدیترانه شرقی انجام میگیرد، تأیید میکند و در عین حال عقیده دارد که اوضاع این منطقه سبب اشتغال خاطر اعضای پیمان شده است.

● اعضای ناتو تمایل شوروی به کاهش مشترک نیرو ها در غرب و شرق اروپا را با خوشبینی بررسی میکنند و با توجه فراوان تحولات سیاست شوروی در این زمینه را دنبال می کنند.

● در اعلامیه ناتو اشاره شده است که در زمینه کاهش مشترک نیرو ها تماس با شرق ادامه خواهد یافت.

● ۱۵ کشور عضو ناتو عقیده دارند تا زمانیکه وضع برلن بنحو رضایت بخشی روشن نشده، تماس میان کشور های شرق و غرب اروپا برای تشکیل کنفرانس امنیت اروپا نمیتواند ثمر بخش باشد.

● شورای ناتو در همین اجلاس به لیسبون « زُلف - مازی - آنتوان - هوبرت لاقَر » وزیر خارجه هلند را به دبیر کلی پیمان ناتو برگزید. لاقَر ۶۰ سال دارد.

● دبیر کل قبلی ناتو « مانلیو پروزیو » دیپلمات ایتالیائی بود.

سفر رهبر رومانی



سفر يك هفته ای نیکولای چائوشسکو رهبر رومانی به چین کمونیست، در حالیکه پکن سیاست « گشایش به جهان خارج » را با حرارت دنبال میکند اهمیت بسیار دارد. رومانی تا بحال سعی داشته است که در میان پکن و مسکو بیطرف بماند. اما بهر حال چائوشسکو بخاطر موقعیت کشورش نزدیکی بیشتری با مسکو دارد و سفر او به پکن قنعی است در راه ایجاد تعادل در سیاست رومانی در قبال دو غول دنیای کمونیست.

● اهمیت این سفر در این هم هست که بوخارست یکبار دیگر استقلال خود را در برابر مسکو آشکار میسازد.

آشنائی بایک برنامه رادیویی « فرشتگان الهام » باز گوی نقش زن در زندگی مردان بزرگ عالم هنر

برنامه « فرشتگان الهام » که مدتی است از رادیو ایران پخش می‌شود، با الهام از زندگی هنرمندان تنظیم می‌شود. در این برنامه از چگونگی زندگی هنرمند بطور مستند گفتگو می‌شود و سیر زندگی و نیز کم و کیف آن به صورت خلاصه نمایش داده می‌شود. در زندگی هنرمندان گاه « زنان » نقش مؤثری ایفا کرده‌اند و باعث خلق آثار هنری شده‌اند. برنامه « فرشتگان الهام » بر همین مناسبت: عشق‌های هنرمندان، عشق‌هایی که در زندگی آنان درخشیده و انگیزه خلق آثار هنری شده است. در نمایش رادیویی « فرشتگان الهام » پس از برخورد های اولیه هنرمند با زن مورد نظر و نیز مشکلات جاری در زندگی، شرح حال او را می‌شنویم: « ماکسی فن شیلینگ » رهبر و آهنگساز آلمانی در نوزدهم آوریل سال ۱۹۶۸ در « دورن » از شهر های کوچک آلمان به دنیا آمد. او در آغاز در رشته علوم به تحصیل پرداخت. ولی بزودی راه خود را عوض کرد و به دنبال يك وسوسه باطنی به دنیای موسیقی پای گذاشت. هنگامیکه در دانشگاه مونیخ درس می‌خواند، « ریچارد اشتراوس » و « لودویگ توپل » را به عنوان موسیقیدان محبوب خود انتخاب کرد و هرگز از تاثیر موسیقی این دو نفر بیرون نیامد. در سال ۱۸۹۲ به عنوان کنکد رهبر از کستر در فستیوال « بیرات » شرکت کرد و به دنبال آن در خلال سال های ۱۹۰۸ و ۱۹۱۸ عنوان مدیر موسیقی شهر « اشتوتگارت » را داشت.

در سال ۱۹۱۹ به تقاضای « ریچارد اشتراوس » که استاد واقعی او بود به سمت رئیس اوپرای برلین منصوب شد. « ماکسی فن شیلینگ » در سال ۱۹۲۴ برای اولین بار به عنوان یک رهبر بزرگ آلمانی به ایالات متحده رفت. در بازگشت به آلمان اولین برای خود را که در سال

۱۸۹۴ نوشته بود به روی صحنه آورد. در این زمان بود که « ماکسی فن شیلینگ » اپرای معروف « مونا لیزا » ی خود را تصنیف کرد. ماکسی که شیفته « باربارا » خواننده معروف اپرای خود شده بود، بعد از موفقیت مونا لیزا بود که ... « باربارا »: آقای ماکس فن، يك سؤال از شما دارم. ماکسی فن: بپرس باربارا. باربارا: شما برای ساختن شخصیت مونا لیزا از چه چیزی کمک گرفتید؟ آیا فقط تابوی داوینچی شما را به این فکر انداخت یا اینکه ... « بدنشان بود که در سال ۱۸۱۵ این دو هنرمند بزرگ به دنبال يك عشق شورا نگیز با یکدیگر پیوند ابدی بستند و تا بیست و سوم جولای سال ۱۹۳۲ که سال مرگ « ماکسی فن شیلینگ » است این عشق با سعادت و رضایت ادامه یافت... برنامه « فرشتگان الهام » سه سال عمر دارد و طی این مدت بیش از دویست زندگینامه هنرمندان را برای شنوندگان رادیو بازگو کرده است.

برنامه « فرشتگان الهام » را پوران فرخزاد می‌نویسد. او متن آنرا از دائره المعارف‌های معروف جهان اقتباس می‌کند. کارگردان این برنامه مهدی علی محمدی است و ناصر شادی پور برنامه را تهیه می‌کند. دیگر همکاران فرشتگان الهام عبارتند از: ثریا قاسمی، مریم معترف، توران مهرزاد، زینت خطیبی، فریده اسماعیلی، فریبا، بهزاد فراهانی و بهمن زرین پور.

پوران فرخزاد نویسنده فرشتگان الهام طی يك صحبت کوتاه درباره برنامه‌اش می‌گوید:

هدف از نوشتن این برنامه نشان دادن نقش زن در زندگی هنرمندان است چون در زندگی هنرمند مشكل يك آدم عادی بدون شك يك زن یا زانی وجود دارند. و جای پای این زنان همیشه در زندگی آنان باقی میماند. طول عمر برنامه فرشتگان الهام سه سال است. از خانم فرخزاد می‌پرسم در میان زندگی‌نامه‌هایی که نوشته‌اید نقش کدام زن را در زندگی کدام هنرمند بیشتر می‌پسندید؟

جواب میدهد: نقش « هریتا اسمیشون در زندگی هکتور برلیوز، نقش کلارا شومان در زندگی روبرت شومان و در زندگی برامس: نقش الیزابت بارت در زندگی رابرت برونسونک و نقش بثاتریس در زندگی دانته از موثرترین نقش‌هایی است که يك زن میتواند در زندگی يك مرد هنرمند با بازی کند.



• باله « دریاچه قو » اثر معروف چایکوفسکی، توسط سازمان باله ملی ایران در روزهای ۲۲ و ۲۶ فروردین در تالار بزرگ رودکی اجرا خواهد شد. آنچه در زیر می‌خوانید حاصل گفتگوی کوتاهی است با « واختانگ میخایلوویچ چابوکیانی » طراح این باله که اکنون در تهران بهسر می‌برد.

« واختانگ میخایلوویچ چابوکیانی » در ۱۹۱۰ چشم به دنیا گشود و در ۱۹۲۹ آموزشگاه عالی رقص لنینگراد را به پایان رساند و در گروه تئاتر دولتی « اپرا - باله آکادمیک » لنینگراد پذیرفته شد. او از بنیانگذاران شیوهی فهرماناسی رقص کلاسیک مردان به شمار میرود. در هنر رقص به کمک تمثال‌هایی غنی که می‌آفریند، مضامین باله را تجسم می‌بخشد و در رقص ملی از آنها مسدد میجوید.

نام « واختانگ چابوکیانی » به عنوان بالرین و طراح باله، نه تنها در شوروی، بلکه خارج از آن نیز نامی مشهور و شناخته شده است. تکنیک درخشان، حرکتهای استثنائی، و بالاخره حالت مردانه‌ئی که با مهارت هنری درهم آمیخته، به « چابوکیانی » امکان میدهد

تا به طور بارز و درخشانی کار خود را به انجام رساند. زیگفید آرژومند « باله دریاچه قو »، بازیل پاشا « دون - کیشوت »، گبرهای دلیر « باله‌ی گوردا » و « اتلولی » شکسیر، نمودار هائی از قدرت خلاقه‌ی این رقصنده است.

« چابوکیانی » در ۱۹۵۵ تیروی خود را در سناریو نویسی و کارگردانی سینمائی نیز آزمایش کرد. او به همراه دستیارش خانم « وراتسکاندزه » برای کارگردانی « باله دریاچه قو » به تهران آمده است.

ابتدا از دستیارش می‌پرسم: چه ویژگی‌هایی در کار طراحی و کارگردانی آقای « چابوکیانی » محسوس است. این را از شما می‌پرسم به این خاطر که سالهای سال در کار باله با او همکاری بوده‌اید. گذشته از اینکه چند سالی هم زوج رقص او بوده‌اید.

تا به امروز رقصنده‌ی مرد در باله، تنها به عنوان زوج رقصنده‌ی زن به شمار می‌آید، اما « چابوکیانی » تلاش کرد تا اهمیت کار رقصنده‌ی مرد را فزونی دهد. در باله‌های او رقصنده‌ی مسرد همانقدر اهمیت دارد که رقصنده‌ی زن.

در کار طراحی، او از نخستین کسانی بود که در « گرجستان » با استفاده از عوامل بومی و محلی يك باله کلاسیک را گرم‌تر و پرشورتر میساخت. وی با استفاده از رقصهای « گرجی » باله را غنی‌تر کرد. این در واقع انقلابی در باله به شمار می‌آید. بعد از این آزمون طراحان جمهوری‌های دیگر از جمله « ازبکستان » « آذربایجان » و « ارمنستان » این انقلاب را دنبال کردند. « چابوکیانی » برای نخستین بار این آزمون را در باله‌ی « گرجی » « قلب کوهستان » در لنینگراد به کار برد. بعد از بازگشته به « گرجستان »، کوشید تا باله‌ی « گرجی » را به درجه‌ئی برجسته در هنر برساند. او تربیت‌کننده‌ی سه نسل رقصنده در « گرجستان » است.

● در « باله دریاچه قو » هم این کوشش به چشم میخورد؟
- « دریاچه قو » يك باله‌ی کلاسیک است که استفاده از عوامل بومی و محلی در آن لطمه به روال و جریان اصلی اثر میزند. برای همین، آقای « چابوکیانی »، نه در باله‌ی « دریاچه قو » و نه در « اتلولو » این کوشش را دنبال نکرده است.

● از « چابوکیانی » نظرش را در

اهمیت رقصنده‌ی مرد در باله



گفتگویی با کارگردان
باله‌ی « دریاچه قو »

« باله‌ای ویژه‌ی رقص‌های ایرانی خلق باید کرد... »

باره‌ی باله‌ی مدرن که امروز بسیاری از صحنه‌های جهان را تسخیر کرده است می‌پرسم:

می‌گوید:
- با سرعتی که جامعه و زمان امروزی دارد، البته نیاز به هر آنچه تازه و نو باشد، بیش از پیش به چشم میخورد. اما من به شخصه با اثری که به عرف روز مدرن و تازه جلوه می‌کند مخالفم. کار تندرویهایی بسیاری از طراحان و کارگردانان به این میماند که نجار پایه‌های يك صندلی یا سبک کلاسیک را مدرن بسازد. این گونه آثار مدرن هیچ مفهوم و معنایی ندارند، و بهتر بگویم برای من لطفی ندارند. این تنها من نیستم که با تند رویهای مدرنیست‌ها مخالفم، در سراسر جهان بسیاری با آثار « اولترامدرن » به مخالفت برخاسته‌اند و اینکه بار دیگر آنها که از آثار کلاسیک روی برگردانده بودند، به کلاسیک رو آورده‌اند، فکر نکنید من باله‌ی مدرن کار نکرده‌ام. از سی باله‌ئی که طراحی کرده‌ام، تعدادی، باله‌ی مدرن بوده‌اند، با آثاری از « لیست » و « گرشوین ». به این ترتیب احساس می‌کنید که من با باله‌ئی که صرفاً پیرو مد باشد مخالفم.

خوانندگان عزیز

این شماره، در تنظیم صفحات حاوی برنامه های رادیو ها و تلویزیونها روش دیگری در پیش گرفته ایم به قصد آنکه آسانتر و بهتر مورد استفاده شما قرار گیرد بدینمعنی که هر جا درباره برنامه ها توضیحی لازم آمده، آنرا در همان روز و ساعت پخش برنامه آورده ایم و حتی الامکان جدول برنامه ها را از معرفی آنها جدا نکرده ایم. حقیقت اینست که ما هنوز در زمینه تنظیم جدول برنامه ها « تجربه » می کنیم تا بر اساس پیشنهادهای شما، بهترین شیوه را بیابیم و آنرا دائمی کنیم. بامید آنکه این بخش اساسی مجله بتواند مورد استفاده کامل شما واقع شود ...

برنامه اول

تلویزیون ملی ایران

۱۸۳۰	اخبار
۱۸۴۵	کارتون باگربانی
۱۹۱۰	راه آهن
۲۰	اخبار
۲۰۳۵	ترانه ایرانی
۲۰۴۰	میلیاردر
۲۱	قرعه کشی
۲۱۳۰	خانه قمر خانم

مهری که در دام يك محفل گرفتار شده برای نجات از دست او و بازگشت به خانه شوهر مهربانش، نقشه ای می کشد که دیگر همسایه های خانه قمرخانم هم با او همکاری می کنند.

۲۲ فیلم هفته

عشق، تنفر، عشق، فیلمی است بکارگردانی جرج مک کوان با شرکت رایان اوئیل - لسلوآن پیتر هسکل. شیدا دختر جوان و زیبایی که مدل مکانسی است در انتخاب همسر بین دو دوست پسرش مردد می شود و در قبال واکنش آنان یکی را برگزیند و به سوی دیگری می شتابد تا اینکه ...

رایان اوئیل بازیگر فیلم عشق، تنفر، عشق



۱۴	اختاپوس
۱۴۳۰	رقص و آواز هنرمندان اروپایی
۱۴۴۵	اخبار

بخش دوم

۱۷۴۵	آهنگهای روز
۱۸	شروع برنامه
۱۸۰۴	کودکان

بچه ها با کمک دو مجری بازیهای تازه یاد می گیرند.



ممکن است در برنامه های تلویزیون ها تغییراتی در آخرین لحظات روی دهد. این گونه تغییرات قبلا از تلویزیون ها اعلام خواهد شد.

برنامه

تلویزیون ملی ایران

برنامه اول

برنامه دوم

شبکه (همدان، اصفهان، خرمشهر)

مراکز استان

رشت

تبریز

بندرعباس

کرمانشاه

رضائیه

آبادان

شیراز

تلویزیون آموزشی

تلویزیون آمریکا

رادیو ایران

رادیو تهران

رادیو F.M

از پنجشنبه

۲۰ خرداد

تا چهارشنبه

۲۶ خرداد ۱۳۵۰

تلویزیون ملی ایران

۱۹ر۳۰ سلام شاهنشاهی
۱۹ر۳۴ ورزش
گزارش رویداد های ورزشی ایران
و جهان در هفته ای که گذشت
۲۰ اخبار
۲۰ر۴۵ جولیا



۲۲ر۳۰

برنامه دوم

۲۱ر۱۰ سرزمین کیتل ورت
نمایش قسمت دوم ، بکارگردانی
بریستیان ورتول
۲۲ موسیقی ایرانی
گودزی باعمرای گروه موسیقی
اصیل ایرانی قطعاتی در چهارگاه
اجرا می کند .
نوازندگان - فرهنگ شریف -
سیاوش زندگانی - نوکل رحمانی
پور - موسوی سامیر ناصر افتخار .
۲۲ر۳۰ پلیس نیویورک
پلیس نیویورک با آگاهی به دنبال
ماجرا های بسیار تبه کارانه
را جستجو می کند که آسایش عمومی
را سلب کرده اند . جک واردن
و ایرت هوکس ، در نقش دو پلیس
ورزیده در این فیلم شرکت دارند .
و دانیل پتری هم کارگردانی پلیس
نیویورک را به عهده دارد .
۲۳ اخبار

تلویزیون ملی ایران

۱۸ شروع برنامه
۱۸ر۰۴ کودکان (محلی)
اخبار
۱۸ر۴۵ کارتون باگربانی
۱۹ر۱۰ راه آهن
۲۰ اخبار

مرکز شیراز

۲۰ر۳۵ اخبار استان فارس
۲۰ر۴۰ میلیاردر
۲۱ قرعه کشی
۲۱ر۳۰ خانه قهرخانم
۲۲ فیلم هفته

تلویزیون ملی ایران

۱۷ر۴۵ تلاوت قرآن
۱۸ بازی بازی
اخبار
۱۸ر۳۰ همایگان
۱۸ر۴۵ راه آهن
۱۹ر۱۰ اخبار

مرکز آبادان

۲۰ اخبار سراسری و خوزستان
۲۰ر۴۰ روز های زندگی
۲۱ قرعه کشی
۲۱ر۳۰ خانه قهرخانم
۲۲ فیلم هفته
۲۳ر۳۰ وارینه شش و هشت

تلویزیون ملی ایران

۱۶ اسلاید و موزیک
۱۶ر۰۳ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۶ر۳۲ موسیقی و کودک
۱۶ر۴۵ فیلم سرزمین عجایب
۱۷ر۳۰ قصه بگوئیم
۱۸ فیلم جادوی علم
۱۸ر۳۰ ادبیات جهان

مرکز کرمانشاه

۱۹ آقای نواک
اخبار
۲۰ر۳۵ اخبار کرمانشاه
۲۰ر۴۰ آنچه شما خواسته اید
۲۱ هفت شهر عشق
۲۱ر۳۰ مسابقه چهره ها
۲۲ فیلم سینمایی

تلویزیون ملی ایران

۱۸ شروع برنامه
۱۸ر۰۴ کودکان
بازی بازی
اخبار
۱۸ر۳۰ کارتون باگربانی
۱۹ر۱۰ راه آهن



۲۰ اخبار
عشق ، تنفر ، عشق

ملاقات با سرتوشت ، سفر یک آدم
کش حرفه ای که زن و دو فرزندش
را کشته است . با ترن کلون ،
مسافری قطار هر یک به نومی در طول
زندگی خود مرتکب خلافی شده اند
و در هراس این هستند که این
آدم کش در تعقیب آنان است .
بازیگران دیل وایرینس
کارگردان هربرت هیرشمن

تلویزیون ملی ایران

۱۷ برنامه آموزشی (محلی)
کودکان
۱۷ر۴۵ کتاب و نوجوانان
۱۸ر۱۰

مرکز رشت



۲۰ر۴۵ وارینه
۲۱ قرعه کشی
۲۱ر۳۰ مسابقه چهره ها
۲۲ فیلم هفته

۱۸ر۳۰ تونس
۱۹ جادوی علم
نغمه ها
۱۹ر۳۰ اخبار
۲۰ اخبار استان گیلان
۲۰ر۳۵

تلویزیون ملی ایران

۲۰ر۴۰ اختاپوس
نویسنده پرویز صیاد



۲۱ فیلم سینمایی

۱۷ر۳۰ اسلاید و موزیک
۱۸ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۸ر۳۰ فوتبال یا وارینه ایرانی
۱۹ر۳۰ فیلم دختر شاه یران
۲۰ اخبار
۲۰ر۳۵ اخبار آذربایجان

تلویزیون ملی ایران

مرکز رضائیه

تلویزیون آمریکا

۱۷ر۳۰	سلام شاهنشاهی-شروع برنامه	۱۹ر۳۰	نغمه‌ها
۱۷ر۳۴	کودکان	۲۰ر۴۰	میلیاردر
۱۸	اخبار	۲۱	موسیقی ایرانی
۱۸ر۱۲	کتاب برای نوجوانان	۲۱ر۳۰	مسابقه چهره‌ها
۱۸ر۳۵	توسن	۲۲	فیلم هفته
۱۹	جنادوی علم	۲۳ر۳۰	اخبار

۱۳ر۳۰	رژه‌بلکا	۱۸	رویداد های هفته
۱۴	ورزشکار امریکائی	۱۸ر۳۰	عبور از هفت دریا
۱۵	تئاتر	۱۹	بیل آندرسن
۱۶ر۳۰	آنگونه که اتفاق افتاد	۱۹ر۳۰	جمع و جورش کن
۱۷	روش اسکی کیلی	۲۱	قانون بوکس
۱۷ر۳۰	ورزش در هوای آزاد	۲۲	فیلم سینمائی

تلویزیون ملی ایران

مرکز بندرعباس

رادیو تهران

۱۶ر۳۰	اسلاید و موزیک	۲۱ر۳۰	مسابقه چهره‌ها
۱۷	کودکان		
۱۸	ورزش (محلی)		
۱۸ر۳۰	توسن		
۱۹	دامی و پسر :		
	کارگردان - چون گرفت		
	بازیگر - کاراولسن		
	اثر چارلز دیکنر - تنظیم برای		
	تلویزیون در ۱۲ قسمت ۲۵ دقیقه‌ای		
	از هیولثونارد		
۱۹ر۳۰	نغمه‌ها		
۲۰	اخبار		
۲۰ر۳۵	اخبار بندرعباس		
۲۰ر۴۰	وارپته		
۲۱	قرعه کشی		
۲۲	فیلم سینمائی		



بخش دوم		بخش اول	
۱۷	ارکستر های بزرگ جهان	۶	موسیقی سبک
۱۷ر۳۰	موسیقی فیلم	۸ر۳۰	برنامه انگلیسی
۱۸	تدریس زبان فرانسه	۹ر۳۰	برنامه فرانسه
۱۸ر۱۵	سازهای غربی	۱۰ر۳۰	برنامه آلمانی
۱۸ر۳۰	موسیقی جاز	۱۱ر۳۰	ترانه های درخواستی
۱۹	برنامه‌ای از روشک	۱۲ر۳۰	تدریس زبان انگلیسی
۲۰	بهترین آهنگهای روز	۱۲ر۴۵	ساز تنها
۲۰ر۳۰	ادبیات جهان		
۲۱	موسیقی کلاسیک		
۲۳تا۲۲	آهنگهای متنوع غربی		

رادیو F.M



هنرل آهنگساز بزرگ
۳۴ موسیقی رقص

۲۰	ارکستر های بزرگ جهان
	لندی
۲۰ر۳۰	موسیقی جاز :
	تری گیبس
۲۱	آهنگهای انتخابی
۲۲	موسیقی ایرانی
	- ارکستر برنامه سوم :
	برنامه شماره ۱۲۷
	آواز وفالی (شور)
۲۲ر۳۰	موسیقی کلاسیک
	هنرل
	- سادات های فلوت

تلویزیون آموزشی

۱۴ر۳۰	ترانه ها و چشم اندازها	۱۷ر۳۰	انگلیسی
۱۴ر۵۵	سلام شاهنشاهی - اعلام برنامه	۱۷ر۴۵	آئین نگارش
۱۵	مکانیک ششم	۱۸	زنگ تفریح
۱۵ر۳۰	زنگ تفریح	۱۸ر۱۵	طبیعی ششم
۱۵ر۴۵	گریدد انگلیش	۱۸ر۴۰	ترانه
۱۶	شیمی ششم	۱۸ر۴۵	شیمی ششم
۱۶ر۳۰	زنگ تفریح	۱۹ر۱۰	فیزیک ششم
۱۶ر۴۵	گریدد انگلیش	۱۹ر۳۵	جبر ششم ریاضی
۱۷	مثلثات ششم طبیعی	۲۰	برنامه کودک

تلویزیون ملی ایران

برنامه اول

۱۳ر۱۵	آهنگهای روز	۱۹ر۱۰	رنگارنگ
۱۳ر۳۰	آغاز برنامه	۱۹ر۳۵	ستارگان
۱۳ر۳۲	کارگاه موسیقی کودک		(در سکوت راحت‌تری عشق من)
۱۴	کپکشان		سرگذشت زنی که با خرید سمک و
۱۵	رویدادها		شدیدن مکالمات همسرش به
۱۵ر۳۰	فیلم سینمائی		خیانت او برمیگردد و نقشه‌ی خطرناک
۱۷	فوتبال		برایش طرح می‌کند
۱۸ر۳۰	وارپته		رابرت فلوری کارگردان و مرل -
۱۸ر۵۰	آزیر		اوبرون بازیساز فیلم ستارگان
			هستند.
		۲۰	اخبار

۲۰ر۳۵ موسیقی ایرانی فرهنگ و هنر
۲۱ پهلوانان
۲۲ بالاتر از خطر
هنرپیشگان - وینترگرید - مارین
لانگو - باربراین گریک مولی -
دنیاله داستان موشک مرگ آور ،
و کوشش گروه پنج‌نفری فرمانان
مجموعه برای نجات دانشمندی که
در دست دشمن اسیر و مجبور به
ساختن موشک مرگ آور شده .

در ماجرای (کعبان شب) چند نفر
با اسلحه‌ایی که در دوران خدمت
نظام دزدیده‌اند با ایجاد آتش‌سوزی
در چند نقطه مهم شهر به سرعت
اشیاء قیمتی می‌بردازند ولی
فرمانان مجموعه آذرب ...

تلویزیون ملی ایران

۱۹ سلام شاهشاهی
۱۹:۰۴ شما و تلویزیون
۱۹:۳۰ اختاپوس
بازگشت استاد صادق الفوله از
فرنگ و بازگویی قسمتهای شیرین
از سفر او .



۲۰ اخبار
۲۰:۴۵ وارنیه تام جونز
۲۱:۳۰ تاکر
نمایش فیلم سرخ و سیاه اسر
استاندار .
کارگردان پیرکاردینال
بازیگر بین واجرکاشیم
مرد دهقانی در خانه اشراف زاده‌ای
به‌عنوان معلم سرخانه مشغول کار
می‌شود و به زن صاحب خانه دل
می‌بندد اما پنداشدن دختری اشراف
زاده در زندگی این خانواده مسیر
زندگی او را دگرگون می‌کند . اما
چگونه ؟
۲۲:۳۰ بیقرار
ریچارد برادفورد در نقش مک‌گیل
کارآگاه خصوصی - نسام فیلم :
« دختر دوست داشتی »

برنامه دوم

مرکز آبادان

رفته رابهمراه رقص گروه جانبازیان
اجرا می‌کنند .
۲۱ پهلوانان
۲۲ روزهای زندگی
۲۳ موسیقی اصیل ایرانی
هنرمندان تلویزیون ملی
فیلم التهاب ۲۳:۳۰
بل‌براین ، حقوق‌دان جوانی است
که بعد از احساس ناراحتی و درد
با مراجعه به دکتر می‌فهمد که بکمال
دیگر از زندگی او باقی نیست ، راه
سفر در پیش می‌گیرد و با بحری
که در مسائل حقوقی دارد و تجاربی
که می‌آموزد به یاری گرفتاران می
شتابد . بن کارزار بازیگر فیلم است .

تلویزیون ملی ایران

۱۲:۱۵ تلاوت قرآن
۱۲:۲۵ اذان ظهر
۱۲:۳۲ سخنرانی مذهبی
۱۳ معما
۱۳:۳۰ کارگاه موسیقی کودک
۱۴ کیهکشان
۱۵ رویداد های ایران و جهان
۱۵:۳۰ فیلم سینمایی
۱۷ فوتبال
۱۸:۴۵ شما و تلویزیون
۱۹:۳۰ اختاپوس
۲۰ اخبار سراسری و خوزستان
۲۰:۵۰ موسیقی ایرانی
هنرمندان فرهنگ و هنر
بیتا ، صادرام - نادیارام ، ترانه‌های
نقش من ، شاعد غم ، لحظه های

شبکه

۱۸:۳۰ وارنیه
۱۸:۵۰ آژیر
۱۹:۱۰ شما و تلویزیون
۱۹:۳۰ اختاپوس
۲۰ اخبار*
۲۰:۳۵ موسیقی ایرانی :
هنرمندان وزارت فرهنگ و هنر
۲۱ پهلوانان
۲۲ بالاتر از خطر
قسمت دوم داستان موشک مرگ‌آورد

تلویزیون ملی ایران

۱۳:۱۵ آهنگهای روز
۱۳:۳۰ شروع برنامه
۱۳:۳۲ کارگاه موسیقی کودکان
اجرای يك قطعه آواز و نواختن
ساز های آموزشی مخصوص همراه
با حرکات توام با موسیقی
۱۴ کیهکشان
۱۵ رویداد ها
۱۵:۳۰ فیلم سینمایی
۱۷ فوتبال

مرکز کرمانشاه

۲۱:۱۵ ترائه های شاه
۲۱:۳۰ رانده شده
جمال داوود مردی سیاه پوست ،
دور از تعصب نژادی با دوستی
سفید پوست به نام کوری به سوی
غرب می‌نژند تا با جایزه گیری امرار
معاش کنند .
اولیس بانک - دان مووی بازیگران
فیلم هستند .
۲۲:۱۵ رویداد های هفته

تلویزیون ملی ایران

۱۶ اسلاید و موزیک
۱۶:۳۰ سلام شاهشاهی و اعلام برنامه
۱۶:۳۲ بازی بازی
۱۷ فیلم سینمایی
۱۸:۳۰ فیلم دختر شاه پریان
۱۹ اختاپوس
۱۹:۳۰ موسیقی ایرانی
۲۰ اخبار
۲۰:۳۵ اخبار کرمانشاه
۲۰:۴۰ فیلم جون آلیسون
۲۱ بوتن هفتگی استان

مرکز تبریز

۲۰:۳۵ اخبار آذربایجان
۲۰:۴۰ خانه فخرخانم
۲۱ وارنیه های ایرانی یا شبهای
تهران

تلویزیون ملی ایران

۱۷:۳۰ اسلاید و موزیک
۱۸ سلام شاهشاهی و اعلام برنامه
۱۸:۳۰ فوتبال یا وارنیه ایرانی
۱۹:۳۰ فیلم دختر شاه پریان
۲۰ اخبار

مرکز شیراز

۱۸:۵۰ آژیر
تکبیا شب
۱۹:۱۰ شما و تلویزیون
۱۹:۳۵ اختاپوس
۲۰ اخبار
۲۰:۳۵ اخبار استان فارس
۲۰:۴۵ موسیقی ایرانی
۲۱ پهلوانان
مخالفان پهلوان نایب برای از میان
بردن او دامی دیگر بهن می‌کنند .
۲۲ بالاتر از خطر

تلویزیون ملی ایران

۱۲:۴۵ آهنگهای روز
۱۳ شروع برنامه
۱۳:۰۴ بمن بگوئید چرا (محلی)
۱۳:۳۰ کارگاه موسیقی کودک
۱۴ کیهکشان
۱۵ رویداد ها
۱۵:۳۰ فیلم سینمایی
۱۷ فوتبال
جام باشگاههای انگلیس - کاونتری
سیتی - کریستال پالاس
۱۸:۳۰ وارنیه

تلویزیون ملی ایران

مرکز رشت

۱۰	کودکان (محلی)	۲۰ر۴۵	موسیقی ایرانی
۱۱	دختر شاه پریان		هنرمندان وزارت فرهنگ و هنر
۱۱ر۳۰	کارگاه موسیقی کودک	۳۱	پهلوانان
۱۲	باگربانی	۲۲	گرفتار
۱۲ر۳۰	ادبیات گیلان (محلی)		ال ماندی نامیست حادثه آفرین
۱۳	فیلم سینمایی		مجموعه گرفتار که از دزدان بسا
۱۴ر۳۰	سرزمین عجایب		سابقه است و بخدمت پلیس در
	بازیکر - کاری کانوی		آمده ، رابرت واکتر هنرمند مشهور
			سینما ایفاگر نقش اوست .



۱۵ر۳۰	رویداد های ایران و جهان
۱۶	فوتبال
۱۷	راه آهن
۱۸	از دیدگاه شما (محلی)
۱۸ر۳۰	وارپته تام جونز
۱۹ر۳۰	اختاپوس
۲۰	اخبار
۲۰ر۳۵	اخبار استان گیلان

تلویزیون آموزشی

۸ر۳۰	ترانه ها و چشم اندازها
۹	سلام شاهنشاهی - اعلام برنامه
۹ر۵۰	برنامه کودک
۹ر۳۰	برنامه هنری
۱۰ر۳۰	مسابقه اطلاعات عمومی
۱۱	برنامه هنرمندان
۱۳	فیلم سینمایی

تلویزیون آمریکا

۱۳ر۳۰	چهار راه	۱۸ر۳۰	برنامه جمعی کالج های آمریکا
۱۴	زندگی همین است	۱۹	برنامه مخصوص
۱۴ر۳۰	بازی هفته	۲۰	برنامه ادسالیوان
۱۶ر۳۰	برنامه مخصوص	۲۱	بونازا
۱۷	مسابقه کشتی	۲۲	کارآگاهان
۱۷ر۳۰	مسابقه اتومبیل رانی	۲۲ر۳۰	پلی هاس
۱۸	رویداد های هفته		

رادیو تهران

۶	موسیقی سبک	۱۴	در جهان موسیقی
۸	برنامه گلها	۱۵	آوای موسیقی
۸ر۳۰	ارکستر های بزرگ جهان	۱۶	جاز ، موسیقی قرن ما
۹	آهنگهای متنوع غربی	۱۷	نمایشنامه برنامه دوم
۱۰	دفتر آدینه	۱۸ر۳۰	اندیشه و احساس در هنر هفتم
۱۲	آهنگهای انتخابی	۱۹	ایران در بستر زمان
۱۳	موسیقی رقص در آمریکای لاتین	۲۰	از کلاسیک تا مدرن
۱۳ر۳۰	داستانهای کوتاه از نویسندگان بزرگ	۲۳ تا ۲۲	آهنگهای متنوع غربی

رادیو F.M

۱۴	موسیقی سبک	۲۱ر۳۰	کنسرت خوانندگان خارجی : بدفینگر
۱۵	آثار برگزیده از آهنگسازان بزرگ	۲۲	موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم : برنامه شماره ۱۳۱
۱۷	آهنگهای انتخابی	۲۴ر۳۰	ایرا (موسیقی آوازی) : ویشارد اشتراوس (یکصد و هفتمین سال تولد موسیقیدان)
۱۷ر۳۰	موسیقی فولکلوریک ایتالیایی		
۱۸	موسیقی جاز : احمد جمال		
۱۸ر۳۰	موسیقی فیلم : مردی از استانبول		
۱۹	ترانه های ایرانی : (کنسرت گوگوش)		
۱۹ر۳۰	موسیقی رقص		
۲۰ر۳۰	ساز تنها		
۲۱	ارکستر های بزرگ جهان : فرانک باربر		

تلویزیون ملی ایران

مرکز رضائیه

۱۱ر۳۰	سلام شاهنشاهی - آغاز برنامه	۱۸	شما و تلویزیون
۱۱ر۳۴	کارگاه موسیقی	۱۸ر۳۰	وارپته تام جونز
۱۲ر۵۰	باگربانی	۱۹ر۳۰	اختاپوس
۱۲ر۳۰	رنگارنگ	۲۰	اخبار
۱۳	فیلم سینمایی	۲۰ر۴۰	موسیقی ایرانی
۱۴ر۳۰	سرزمین عجایب	۲۱	پهلوانان
۱۵ر۳۰	رویداد های ایران و جهان	۲۲	فیلم
۱۶	فوتبال	۲۳	موسیقی ایرانی
۱۷	راه آهن		

تلویزیون ملی ایران

مرکز بندرعباس

۱۱ر۳۴	کارگاه موسیقی		می شود که دو کودک خردسال را از ترس بدخونی های دایه پیر به زنی جوان و تحصیل کرده می - سپارد . روز های زندگی این دو کودک نازمانی که سرانجام می یابند داستان پر کشش فیلم خیابان منحوس است .
۱۲ر۵۰	باگربانی	۱۹ر۳۰	اختاپوس
۱۲ر۳۰	رنگارنگ	۲۰	اخبار
۱۳	فیلم سینمایی	۲۰ر۴۰	موسیقی
۱۴ر۳۰	سرزمین عجایب	۲۱	پهلوانان
۱۵ر۳۰	رویداد های ایران و جهان	۲۲	الفردهیچکاک
۱۶	فوتبال	۲۳	موسیقی ایرانی
۱۷	راه آهن		
۱۸	شما و تلویزیون (محلی)		
۱۸ر۳۰	خیابان منحوس		
	برگزیده از آثار بزرگ نویسندگان جهان که بصورت فیلم تلویزیونی در شش قسمت یکساعت ساخته شده است . داستان با زندگی زنی آغاز		

تلویزیون ملی ایران

برنامه اول

۱۳ر۴۵	آهنگهای روز	۱۴ر۳۰	موسیقی اصیل ایرانی « تک نوازی
۱۳	شروع برنامه		حافظی با تاربهراهی سبک سیرنی
۱۳ر۰۴	اخبار		تعلیمی در مخالف سه گاه می نوازند
۱۳ر۱۵	کارگر		
	آشنایی کارگران با وسایل تکنیکی و ایمنی و حفاظت از خطرات دستکامها .		
۱۳ر۳۰	ویدئو		

تلویزیون ملی ایران

برنامه اول

۱۷ر۴۵	آهنگهای روز	۱۸ر۳۰	اخبار
۱۸	آغاز برنامه	۱۸ر۴۵	سرزمینها
۱۸ر۰۴	کودکان	۱۹ر۱۰	جادوی علم
		۱۹ر۳۰	مجله نگاه

زیرگردگیر - از گذشته های دور
زیر گنبد کبود داستان دو چرخه فرمز
با تصاویر جالب تعریف می شود از
گذشته های دور برنامه نیست برای
معرفی پادشاهان ایران در زمان های
گذشته .

۲۰	اخبار	۲۰ر۳۵	ترانه ایرانی
۲۰ر۴۰	میلیاردر		

هنرپیشگان : ژان کلود باسکال -
ساری فرانس بوییه .

۲۱	انتخابات	۲۱ر۰۵	چهره های ایران
۲۱ر۳۰	روز های زندگی	۲۱ر۳۰	کنت مونت کریستو

ایستای ساختمانها و آتش سوزی .
کریستال سازی ، آوازی از یکی
مارش ، کشتی های بدل ، مسابقه
پناده روی ، خواص سبزیها و میوه
ها . دوربینهای تلویزیون در خدمت
زندگی امروزی ، مورد توجه قرار
می گیرد .

تلویزیون ملی ایران

برنامه دوم

مرکز آبادان

هنرمندان تلویزیون خلیج فارس



۱۷ر۴۵	قرائت قرآن	۱۷ر۴۵	قرائت قرآن
۱۸	کودکان	۱۸	کودکان
۱۸ر۳۰	اخبار	۱۸ر۳۰	اخبار
۱۸ر۴۵	همسایگان	۱۸ر۴۵	همسایگان
۱۹ر۱۰	جادوی علم	۱۹ر۱۰	جادوی علم
۱۹ر۳۵	مجله نگاه	۱۹ر۳۵	مجله نگاه
۲۰	اخبار سراسری و خوزستان	۲۰	اخبار سراسری و خوزستان
۲۰ر۴۰	موسیقی تلویزیون خلیج فارس (خوزستان)	۲۰ر۴۰	موسیقی تلویزیون خلیج فارس (خوزستان)

۲۱	انتخابات	۲۱ر۰۵	چهره های ایران
۲۱ر۳۰	پیتون پلیس	۲۱ر۳۰	پیتون پلیس
۲۲ر۳۰	کنت مونت کریستو	۲۲ر۳۰	کنت مونت کریستو
۲۳ر۳۰	فیلم سینمایی	۲۳ر۳۰	فیلم سینمایی

تلویزیون ملی ایران

برنامه شبکه

مرکز کرمانشاه

تلویزیون ملی ایران

۱۷ر۴۵	آهنگهای روز	۱۷ر۴۵	آهنگهای روز
۱۸	آغاز برنامه	۱۸	آغاز برنامه
۱۸ر۰۴	کودکان	۱۸ر۰۴	کودکان
۱۸ر۳۰	اخبار	۱۸ر۳۰	اخبار
۱۸ر۴۵	سرزمینها	۱۸ر۴۵	سرزمینها
۱۹ر۱۰	جادوی علم	۱۹ر۱۰	جادوی علم
۱۹ر۳۵	مجله نگاه	۱۹ر۳۵	مجله نگاه
۲۰	اخبار	۲۰	اخبار
۲۰ر۳۵	ترانه ایرانی ، اصفهان . همدان	۲۰ر۳۵	ترانه ایرانی ، اصفهان . همدان
۲۰ر۴۰	میلیاردر (قسمت نهم) :	۲۰ر۴۰	میلیاردر (قسمت نهم) :
	چاقوب (میریام) به کارش در		چاقوب (میریام) به کارش در
	کشتی ادامه میدهد و ملیاردر		کشتی ادامه میدهد و ملیاردر
	مراحمتهایی که برایش فراهم می		مراحمتهایی که برایش فراهم می

کنند ، به نوشتن خاطرات سفر می
پردازد ولی هنوز نتوانسته توجه
رئیس را جلب کند .

۲۱	انتخابات	۲۱ر۰۵	چهره های ایران
۲۱ر۳۰	روز های زندگی . اصفهان .	۲۱ر۳۰	روز های زندگی . اصفهان .
۲۱ر۴۰	همدان (قسمت های	۲۱ر۴۰	همدان (قسمت های
۲۱۹ - ۲۲۰)		۲۱۹ - ۲۲۰)	
۲۲ر۳۰	کنت مونت کریستو	۲۲ر۳۰	کنت مونت کریستو
۲۳	اخبار	۲۳	اخبار

۱۶	اسلاید و موزیک	۱۶	اسلاید و موزیک
۱۶ر۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۱۶ر۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۶ر۳۲	کودکان	۱۶ر۳۲	کودکان
۱۷	برنامه آموزشی (تولید محلی)	۱۷	برنامه آموزشی (تولید محلی)
۱۸	دانش	۱۸	دانش
۱۸ر۳۰	برنامه محلی	۱۸ر۳۰	برنامه محلی
۱۸ر۴۵	فیلم غرب وحشی	۱۸ر۴۵	فیلم غرب وحشی

بازیگران - رابرت کتراد - راس مارتین
موسیقی محلی ۱۹ر۳۰
۲۰ اخبار
۲۰ر۳۵ اخبار کرمانشاه
۲۰ر۴۰ فیلم پیتون پلیس
۲۱ر۳۰ چهره ایران
۲۲ مسابقه تلاش

مرکز رشت

تلویزیون ملی ایران

مرکز تبریز

تلویزیون ملی ایران

۱۷	برنامه آموزشی (محلی)	۱۷	برنامه آموزشی (محلی)
۱۷ر۴۰	تدریس انگلیسی	۱۷ر۴۰	تدریس انگلیسی
۱۸	کودکان	۱۸	کودکان
۱۸ر۳۰	سرزمینها	۱۸ر۳۰	سرزمینها
۱۹	مجله نگاه	۱۹	مجله نگاه
۱۹ر۳۰	کنت مونت کریستو ،	۱۹ر۳۰	کنت مونت کریستو ،
۲۰	اخبار	۲۰	اخبار

۲۰ر۳۵ اخبار استان گیلان
۲۰ر۴۵ موسیقی ایرانی
۲۱ خانه قمر خانم
۲۱ر۳۰ پیتون پلیس
۲۲ واریته
۲۲ر۳۰ چهره ایران
۲۳ موسیقی فرهنگ و هنر (محلی)

۱۸	اسلاید و موزیک	۱۸	اسلاید و موزیک
۱۸ر۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۱۸ر۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۸ر۳۲	کودکان (بازی بازی)	۱۸ر۳۲	کودکان (بازی بازی)
۱۹	جادوی علم	۱۹	جادوی علم
۱۹ر۳۰	فیلم حقیقت	۱۹ر۳۰	فیلم حقیقت

۲۰ اخبار
۲۰ر۳۵ اخبار آذربایجان
۲۰ر۴۰ چهره ایران
۲۱ فیلم غرب وحشی

مرکز رضائیه

تلویزیون ملی ایران

مرکز شیراز

تلویزیون ملی ایران

۱۷	آموزشی (محلی)	۱۷	آموزشی (محلی)
۱۷ر۳۰	تدریس انگلیسی	۱۷ر۳۰	تدریس انگلیسی
۱۸	اخبار	۱۸	اخبار
۱۸ر۱۲	کودکان	۱۸ر۱۲	کودکان
۱۸ر۳۵	سرزمینها	۱۸ر۳۵	سرزمینها
۱۹	مجله نگاه	۱۹	مجله نگاه
۱۹ر۳۰	آرزوهای از دست رفته	۱۹ر۳۰	آرزوهای از دست رفته
۲۰	اخبار	۲۰	اخبار

۲۰ر۳۵ اخبار رضائیه
۲۰ر۴۰ موسیقی ایرانی
۲۱ خانه قمر خانم
۲۱ر۳۰ روزهای زندگی
۲۲ واریته
۲۲ر۳۰ چهره های ایران
۲۳ واریته
۲۳ر۳۰ اخبار

۱۸	آغاز برنامه	۱۸	آغاز برنامه
۱۸ر۰۴	کودکان	۱۸ر۰۴	کودکان
۱۸ر۳۰	اخبار	۱۸ر۳۰	اخبار
۱۸ر۴۵	سرزمینها	۱۸ر۴۵	سرزمینها
۱۹ر۱۰	جادوی علم	۱۹ر۱۰	جادوی علم
۱۹ر۳۵	مسابقه مسائل روز (محلی)	۱۹ر۳۵	مسابقه مسائل روز (محلی)
۲۰	اخبار	۲۰	اخبار

۲۰ر۳۵ اخبار استان فارس
۲۰ر۴۰ میلیاردر
۲۱ انتخابات
۲۱ر۰۵ چهره ایران
۲۱ر۳۰ پیتون پلیس
۲۲ر۳۰ کنت مونت کریستو
۲۳ اخبار

تلویزیون ملی ایران

مرکز بندرعباس

رادیو تهران

۱۶ر۳۰	اسلاید و موزیک	۲۰ر۴۰	موسیقی ایرانی
۱۷	تدریس زبان انگلیسی	۲۱	خانه قهرخانم
۱۷ر۳۰	کودک	۲۱ر۳۰	پیتون پلیس
۱۸	اخبار	۲۲	واریته
۱۸ر۳۵	سرزمینها	۲۲ر۳۰	چهره ایران امواج روشن
۱۹	آرزوهای از دست رفته	(منجلی)	
۲۰	اخبار	۲۳	واریته
۲۰ر۳۵	اخبار بندرعباس		

بخش اول	۱۷ر۳۰	موسیقی فیلم
۶	۱۸	تدریس زبان فرانسه
۸ر۳۰	۱۸ر۱۵	سازهای غربی
۹ر۳۰	۱۸ر۳۰	موسیقی جاز
۱۰ر۳۰	۱۹	برنامه روشک
۱۱ر۳۰	۲۰	بهترین آهنگهای روز
۱۲ر۳۰	۲۰ر۳۰	صدای هنرمند
۱۲ر۴۵	۲۱	موسیقی کلاسیک
بخش دوم	۲۲ تا ۲۳	آهنگهای متنوع غربی
۱۷		ارکسترهای بزرگ جهان

تلویزیون آموزشی

۱۳ر۳۰	ترانه ها و چشم اندازها	۱۶ر۴۵	اطلاعات عمومی
۱۳ر۵۵	سلام شاهنشاهی - اعلام برنامه	۱۷ر۰۵	زنگ تفریح
۱۴	بخوانیم و بنویسیم	۱۷ر۱۵	طبیعی ۱ و ۲
۱۴ر۱۵	فیزیک و فیزیک گمانی ششم	۱۷ر۴۰	ترانه
۱۴ر۴۵	گرید انگلیش	۱۷ر۴۵	شیمی ۱ و ۲
۱۵	فیزیک ششم	۱۸ر۱۰	فیزیک ۱ و ۲
۱۵ر۳۰	زنگ تفریح	۱۸ر۳۵	مثلثات ششم ریاضی
۱۵ر۴۵	گرید انگلیش	۱۹	زنگ تفریح
۱۶	چهر ششم	۱۹ر۱۰	حساب استدلالی ششم
۱۶ر۳۰	مکالمه آلمانی		

F.M رادیو

۲۱	ارکسترهای بزرگ جهان
	سرچیومندس
۲۱ر۳۰	موسیقی جاز :
	دیو برویک
۲۲	موسیقی ایرانی
	- ارکستر برنامه سوم شماره ۱۳۳
	آواز سیاوش (اصفهان)
۲۲ر۳۰	موسیقی کلاسیک :
	باخ
	- آلتاری برای ارگ

تلویزیون آمریکا

۱۷	برنامه کودکان
۱۸	اخبار
۱۸ر۳۰	آنگونه که اتفاق افتاد
۱۹	برنامه رد اسکلتون
۱۹ر۳۰	سرزمینهای سبز

تلویزیون ملی ایران

۱۹ر۳۵	واریته شش و هشت
۲۰	اخبار
۲۰ر۳۵	ترانه ایرانی
۲۰ر۴۰	روکامبول
۲۱	انتخابات
۲۱ر۰۵	جایزه

بخش اول

۱۳ر۴۵	آهنگهای روز
۱۳	شروع برنامه
۱۳ر۰۴	اخبار
۱۳ر۱۶	حفاظت و ایمنی
۱۳ر۳۰	دختر شاه پریان
	بازسازیان : کلینت هوارد - بت
	بریگل - دنیس ویور
	فیلم : دو محاصره آتش -
	خریق جنگل و توسعه آتش سوزی
	که جان خانواده مارک را در خطر
	میاندارد .
۱۴	ادبیات جهان
۱۴ر۳۰	واریته
۱۴ر۴۵	اخبار

بخش دوم

۱۷ر۴۵	آهنگهای روز
۱۸	آغاز برنامه
۱۸ر۰۴	کودکان
۱۸ر۴۵	آقاخرسه
۱۹ر۱۰	ایران زمین

برنامه اول

۲۱ر۳۰ موسیقی ایرانی
 هنرمندان وزارت فرهنگ و هنر .
 افسانه ترانه سرگردان را بهمراهی
 ارکستر میادرام اجرا می کند .
 نواز برنامه عماد رام ، فلوت آبتین
 ضرب .



۲۲ سیمارون :
 بازیگر - استوارت ویتمن

استیو مک کوئین در نقش جاش وندل
 جایزه بگیر در فیلم «دزدبانگ»
 عده ای دزد پسرپرستی کلانتر شهر
 به بانگ دستبرد میزنند. جاش برای
 تحویل پولهای نو میسرود و در
 بازگشت مورد حمله دزدان قرار
 میگیرد ولی با هوشیاری و زرنگی
 بسیار فرار می کند و مردم شهر را
 از نقشه خطرناک کلانتر آگاه می
 کند .



تلویزیون ملی ایران

برنامه دوم



تریو تلویزیون ملی ایران

۱۹۳۰ سلام شاهنشاهی
۱۹۳۴ فیلم مستند
۲۰ اخبار
۲۰۴۵ موسیقی ایرانی
۲۱ داش‌پالکی
۲۲ موسیقی کلاسیک
تریو تلویزیون ملی ایران، تریو اپوس ۸۷، شماره ۳ دو ماهه از پوهان براس (۱۸۳۳-۱۸۹۷) را اجرا می‌کند.

بازی سرنوشت

۲۴۳۰ گذشته، داستان مردی است که به کمک دوست دخترش قصد کشتن همسر پولدارش را دارد، اما زن از نقشه آگاه می‌شود و طی سلسله حوادثی مرد را به دست پلیس گرفتار می‌کند. جک لئون خنریشه مشهور سینما بازیگر فیلم گذشته است و وایزن فلوری آنرا کارگردانی کرده است.

مرکز تبریز

تلویزیون ملی ایران



۱۸ اسلاید و موزیک
۱۸۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۸۳۳ کارتون باگربانی
۱۹ نوجوانان (مسابقه چهره های درخشان)
۱۹۳۰ فیلم آنچه شما خواسته‌اید
۲۰ اخبار
۲۰۳۵ اخبار آذربایجان
۲۰۴۰ هفت شهر عشق

مرکز شیراز

تلویزیون ملی ایران

۱۸ شروع برنامه
۱۸۰۰۴ کودکان
۱۸۳۰ اخبار
۱۸۴۵ آقاخسه
۱۹۱۰ ایران زمین
۱۹۳۵ واریته شش و هشت
۲۰ اخبار
۲۰۳۵ اخبار استان فارس
هفت شهر عشق
۲۰۴۰ روکامبول
۲۱ انتخابات
۲۱۰۰۵ داش‌پالکی
۲۲ موسیقی کلاسیک
اجرای آناری از براس
۲۴۳۰ بازی سرنوشت
۲۳ اخبار

مرکز آبادان

تلویزیون ملی ایران

۱۷۴۵ تلاوت قرآن
۱۸ کودکان
۱۸۳۰ اخبار
۱۸۴۵ همسایگان
۱۹۱۰ ایران زمین
۱۹۳۵ آنچه شما خواسته‌اید
۲۰ اخبار سرسری و خوزستان
۲۰۴۰ روزهای زندگی
۲۱ انتخابات
۲۱۰۰۵ داش‌پالکی
۲۲ موسیقی کلاسیک
تریو تلویزیون ملی ایران
۲۴۳۰ بازی سرنوشت
۲۳ اخبار
۲۳۱۰ موسیقی ایرانی



شهنار وریشی گوینده تلویزیون آبادان

مرکز کرمانشاه

تلویزیون ملی ایران

۱۸ آموزش روستایی (محل)
۱۹ سرکار استوار
بشرکت: همایونی - حسینی - الهی
نویسنده پرویز کردان
۱۹۳۰ فیلم هالیوود و ستارگان
۲۰ اخبار
۲۰۳۵ اخبار کرمانشاه
۲۰۴۰ موسیقی ایرانی
۲۱ مسابقه جایزه بزرگ (محل)
۲۱۳۰ فیلم سینمایی
۱۶ اسلاید و موزیک
۱۶۳۰ شروع برنامه
۱۶۳۳ داستانهای تاریخی
۱۶۴۵ کهکشان
بازیگر: گای ویلیامز
دکتر اسمیت و همکارانش برای تحقیقات علمی سوار سفینه ای می‌شوند آنها به علت نقص فنی مجبور به پیاده شدن در کرات دیگر و مواجه با حوادث بی‌شمارند.
۱۷۳۰ مسابقه چهره های درخشان

تلویزیون ملی ایران

شبکه

باکارا، که روشه‌را در منزل خود پناه داده بعد از جلب او از نقشه سرویلیمز آگاه می‌شود و تصمیم می‌گیرد مانع کارهای او شود ولی به وسیله خدمتکارش بیخوش می‌شود، روکامبول در نقش یک دکتر تشخیص بیماری مایخولیا برای باکارا میدهد و چون باکارا قصد دارد پلیس را خبر کند، او را روانه بیمارستان می‌کند.
۲۱ انتخابات
۲۱۰۰۵ داش‌پالکی

۱۷۴۵ آهنگهای روز
۱۸ شروع برنامه
۱۸۰۰۴ کودکان
۱۸۳۰ اخبار
۱۸۴۵ آقاخسه
در محاسره‌آتش
۱۹۱۰ ایران زمین
۱۹۳۵ واریته شش و هشت
۲۰ اخبار
۳۰۳۵ ترانه ایرانی. اصفهان. همدان
۲۰۴۰ روکامبول
زان‌بیردکور - کارگردان: میشل بون - ژوز دوکینگ بازیگران -



۲۲ موسیقی کلاسیک
تریو تلویزیون ملی ایران - اجرای آناری از براس
بازی سرنوشت
بشرکت جک لئون
۲۴۳۰ اخبار
۲۳

تلویزیون ملی ایران

مرکز رشت

تلویزیون آمریکا

۱۷ برنامه آموزشی (محلی)	۱۹۳۰	دور دنیا
۱۷ر۴۰ تدریس آلمانی	۳۰	اخبار
۱۸ کودکان	۲۰ر۳۵	اخبار استان گیلان
۱۸ر۳۰ ما و شما پاسخ به نامه ها	۲۰ر۴۵	روکامبول
۱۹ واریته شش و هشت		کارگردانان پیردور -
۱۹ ایران زمین		بازگرا - میشل بون - ژرژ دوکینگ
حماسه های ملی - گفتگو پیرامون شاهنامه فردوسی	۲۱	دانش پالکی
	۲۲	موسیقی کلاسیک
	۲۲ر۳۰	اسرار شهر بزرگ

۱۷ قلب مقدس	۱۸ر۳۰	برنامه دانشگاهی
۱۷ر۱۵ کریستوفرها	۱۹	دانیل بون
۱۷ر۳۰ سرزمینهای سبز	۲۰	برادران اسامدز
۱۷ر۵۵ سی بی بی	۲۱	دود باروت
۱۸ اخبار	۲۱ر۵۵	سی بی بی
۱۸ر۱۵ بزرگترین مبارزه قرن	۲۲	فیلم سینمایی

رادیو تهران

بخش اول

۶ موسیقی سبک	۱۷	ارکسترهای بزرگ جهان
۸ر۳۰ برنامه انگلیسی	۱۷ر۴۰	موسیقی فیلم
۹ر۳۰ برنامه فرانسه	۱۸	تدریس زبان فرانسه
۱۰ر۳۰ برنامه آلمانی	۱۸ر۱۵	سازهای غربی
۱۱ر۳۰ ترانه های درخواستی	۱۸ر۳۰	موسیقی جاز
۱۲ر۳۰ تدریس زبان انگلیسی	۱۹	برنامه های از روشنگر
۱۳ر۴۵ ساز تنها	۲۰	بهترین آهنگهای روز
	۲۰ر۳۰	ترکه زرین
	۲۱	موسیقی کلاسیک
	۲۳ تا ۲۲	آهنگهای متنوع غربی

F.M رادیو

۲۱ ارکسترهای بزرگ جهان :	۲۲ر۳۰	موسیقی کلاسیک
۲۱ر۳۰ آهنگهای انتخابی		موزارت :
۲۲ موسیقی ایرانی		کوبیننت زهی



موزارت آهنگساز بزرگ جهان



ارکستر برنامه سوم شماره ۱۱۱ - آواز شهیدی در بیات ترک

تلویزیون ملی ایران

مرکز رضائیه

۱۷ آموزش (محلی)	۲۰	اخبار
۱۷ر۳۰ تدریس زبان آلمانی	۲۰ر۳۵	اخبار رضائیه
۱۸ اخبار	۲۰ر۴۰	روکامبول
۱۸ر۱۳ کودکان	۲۲	موسیقی ایرانی
۱۸ر۳۵ واریته شش و هشت	۲۲ر۳۰	اسرار شهر بزرگ
۱۹ ایران زمین	۲۳ر۳۰	اخبار
۱۹ر۳۰ دور دنیا		

تلویزیون ملی ایران

مرکز بندرعباس

۱۶ر۳۰ اسلاید و موزیک	۲۰	اخبار
۱۷ کودک	۲۰ر۳۵	اخبار بندرعباس
۱۷ر۳۰ واریته شش و هشت	۲۰ر۴۰	روکامبول
۱۸ جوانان (محلی)	۲۱	دانش پالکی
۱۸ر۳۰ بهداشت (محلی)	۲۲	موسیقی کلاسیک
۱۹ ایران زمین	۲۲ر۳۰	اسرار شهر بزرگ
۱۹ر۳۰ دور دنیا		

تلویزیون آموزشی

۱۳ر۳۰ ترانه ها و چشم اندازها	۱۶ر۴۵	دستور زبان فارسی
۱۳ر۵۵ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۱۷ر۰۵	زنگ تفریح
۱۴ علوم دبستانی	۱۷ر۱۵	طبیعی ۴
۱۴ر۱۵ فیزیولوژی جانوری ششم	۱۷ر۴۰	ترانه
۱۴ر۴۵ گریبند انگلیش	۱۷ر۴۵	شیمی ۴
۱۵ شیمی ششم	۱۸ر۱۰	فیزیک ۴
۱۵ر۳۰ زنگ تفریح	۱۸ر۳۵	ریاضی سال دوم
۱۵ر۴۵ گریبند انگلیش	۱۹	زنگ تفریح
۱۶ حساب استدلالی ششم	۱۹ر۱۰	مثلثات ششم
۱۶ر۳۰ مقاله انگلیسی	۱۹ر۴۵	برنامه کودکان

تلویزیون ملی ایران

برنامه اول

۱۳ر۴۵ آهنگهای روز	۱۳	شروع برنامه
۱۳ر۰۴ اخبار	۱۳ر۱۵	کارگر
۱۳ر۳۰ محله بیتون	۱۴	شما و تلویزیون
۱۴ر۳۰ موسیقی اصیل ایرانی	۱۴ر۴۵	اخبار



۱۳ر۴۵ آهنگهای روز	۱۸	آغاز برنامه
۱۳ر۰۴ کودکان	۱۸ر۰۴	کودکان

چکار کنم - ساختن یک کیف دستی با وسایل ساده و ارزان .



تلویزیون ملی ایران

برنامه اول



اکبر محسنی رهبر ارکستر

- ۱۸۳۰ اخبار
- ۱۸۴۵ تونس
- ۱۹۱۰ دانش
- ۱۹۳۵ دوردنیا
- ۳۰ اخبار
- ۳۰۳۵ ترائه ایرانی
- ۳۰۴۰ میلیاردر
- ۲۱ انتخابات
- ۳۱۰۵ تشنگار
- ۳۱۳۰ هفت شهر عشق

شرح حالی از عارف سالک و صوتی شاعر فخرالدین ابراهیم عراقی - سمیده - گودوزی خوانندگان تلویزیون ملی برهبری اکبر محسنی و نوازندگی بهاری، محسنی، مجله ناهید، شفیعیان - رجبی در این برنامه همکاری دارند.

۲۲ سازمان اس

اف . آی . آی واشنگتن ، سوریه پاریس سی . آی . آی لندن پشیمان سازمان اس در کشف جنایات است . پیتروین گارد در نقش ادوارد سالیوان روزماری نیکلز ، آنا بل منس سازمان زول بابین ، جیسون نویسنده مسائل جنائی .

مرکز تبریز

تلویزیون ملی ایران



- ۱۸ اسلاید و موزیک
- ۱۸۳۰ سلام شاهنشاهی - اعلام برنامه
- ۱۸۳۲ موسیقی کودکان و نوجوانان
- ۱۹ فیلم جولیا
- ۱۹۳۰ سرکار استوار
- ۲۰ اخبار
- ۲۰۳۵ اخبار آذربایجان
- ۲۰۴۰ ایران زمین
- ۲۱ فیلم بالاتر از خطر

برنامه دوم

تلویزیون ملی ایران

در ضمن سفر با کلوچراپنا آشنا می شوند و آنان را به یاری می طلبند اما دزدان از قصد آنان آگاه می شوند و به طمع گنجینه کاهنان دخترک را از پای در می آورند . داستان تقریباً کاهن شرح مقابله آقای « فیور » (کلنیت ایستود) با راهزنان است .

۲۲ مسابقه جایزه بزرگ

آزمونی از معلومات عمومی دانش آموزان دور دوم دبیرستانهای طارو دکتر صورتگر .

- ۲۲۳۰ وارینه
- ۲۳ اخبار

- ۱۹۳۰ سلام شاهنشاهی
- ۱۹۳۴ ادبیات جهان

زندگی و آثار و احوال فرانتس کافکا نویسنده بزرگ چک بررسی خواهد شد . این برنامه به یادآوری خلاصه ای از داستانهای این نویسنده به یاری تصویرهایی که از نمایشگاه مونیخ تهیه شده است ، اختصاص دارد .

- ۲۰ اخبار
- ۲۰۴۵ کاوش
- ۲۱ روهاید

پدر و دختری به دنبال معبد کاهنان از نقطه ای به نقطه دیگر می روند و

شبکه

تلویزیون ملی ایران



- ۱۷۴۵ آهنگهای روز
- ۱۸ شروع برنامه
- ۱۸۰۴ کودکان
- ۱۸۳۰ اخبار
- ۱۸۴۵ تونس
- ۱۹۱۰ دانش

« انرژی انمی در خدمت بشر » انرژی انمی رادیو ایزوتوپها در خدمت پزشکی ، کشاورزی و صنعت .

- ۱۹۳۵ دوردنیا
- ۳۰ اخبار
- ۳۰۳۵ ترائه ایرانی . اصفهان - همدان
- ۳۰۴۰ میلیاردر
- ۲۱ روهاید

معبد کاهنان با شرکت کلنیت ایستود . مسابقه جایزه بزرگ

- ۲۲۳۰ وارینه
- ۲۳ اخبار

دبیرستانهای طارو - دکتر صورتگر

مرکز شیراز

تلویزیون ملی ایران

- ۱۸ شروع برنامه
- ۱۸۰۴ کودکان
- ۱۸۳۰ اخبار
- ۱۸۴۵ تونس
- ۱۹۱۰ دانش

- ۱۹۳۵ دور دنیا
- ۳۰ اخبار
- ۳۰۳۵ اخبار استان فارس
- ۳۰۴۰ میلیاردر
- ۲۱ انتخابات
- ۳۱۰۵ روهاید
- ۲۲ مسابقه جایزه بزرگ
- ۲۲۳۰ موسیقی محلی شیراز
- ۲۳ اخبار



اسماعیل میرفخرائی مجری برنامه دانش

تلویزیون ملی ایران

۱۷ر۴۵	تلاوت قرآن	۲۰ر۴۰	روزهای زندگی
۱۸	کودکان	۲۱	انتخابات
۱۸ر۳۰	چکارکنم	۲۱ر۰۵	روهاید
۱۸ر۴۵	اخبار		تقریر کاخین با شرکت کلینت ایستوود
۱۹ر۱۰	همسایگان	۲۱	مسابقه جایزه بزرگ (محلّی)
۱۹ر۳۵	دانش	۲۲ر۳۰	واریته
۲۰	انرژی آتمی	۲۳	اخبار
	دور دنیا	۲۳ر۱۰	دکتر بن کیسی
	اخبار سراسری و خوزستان		

تلویزیون ملی ایران

۱۶	اسلاید و موزیک	۱۹ر۳۰	برنامه زنگوله ها
۱۶ر۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۲۰	اخبار
۱۶ر۳۲	فیلم کیمیا	۲۰ر۳۵	اخبار کرمانشاه
۱۷	برنامه آموزشی (تولیدمحلّی)	۲۰ر۴۰	فیلم بیتون پلیس
۱۸	رنگارنگ	۲۱ر۳۰	شما و تماشاگران (محلّی)
۱۸ر۳۰	گزارش استرنج	۲۲	فیلم آخرین مهلت

تلویزیون ملی ایران

۱۷	برنامه آموزشی (محلّی)
۱۷ر۴۰	تدریس انگلیسی
۱۸	کودکان
	چکارکنم
۱۸ر۳۰	دانش
۱۹	دکتر کیلدر
۲۰	اخبار
۲۰ر۳۵	اخبار استان گیلان
۲۰ر۴۵	موسیقی ایرانی
۲۱	مسابقه جایزه بزرگ
۲۱ر۳۰	سال کوروش بزرگ
۲۲	داستانهای جاوید ادب پارسی
۲۳	آزیر

ریچارد چمبرلن در نقش دکتر کیلدر

تلویزیون ملی ایران

۱۷	آموزشی (محلّی)
۱۷ر۳۰	تدریس انگلیسی
۱۸	اخبار
۱۸ر۱۲	کودکان
۱۸ر۳۵	دانش
۱۹	دکتر کیلدر
۲۰	اخبار
۲۰ر۳۵	اخبار رضائیه
۲۰ر۴۰	موسیقی
۲۱	مسابقه جایزه بزرگ
۲۱ر۳۰	سال کوروش بزرگ
۲۲	داستانهای جاوید ادب پارسی
۲۳	فانوس خیال
۲۳ر۳۰	اخبار

تلویزیون ملی ایران

مرکز بندرعباس



۱۶ر۳۰	اسلاید و موزیک
۱۷	تدریس زبان انگلیسی
۱۷ر۳۰	کودکان
۱۸	دانش
۱۸ر۳۰	موسیقی محلّی
۱۹	دکتر کیلدر
۲۰	اخبار
۲۰ر۳۰	موسیقی
۲۱	میزگرد تلویزیون (محلّی)
۲۱ر۳۰	سال کوروش بزرگ
۲۲	داستانهای جاوید ادب فارسی
۲۳	فانوس خیال

تلویزیون آموزش

۱۳ر۳۰	ترانه ها و چشم اندازها	۱۶ر۴۵	عربی ششم
۱۳ر۵۵	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۱۷ر۰۵	زنگ تقریح
۱۴	بخوانیم و بنویسیم	۱۷ر۱۵	طبیعی ۳
۱۴ر۱۵	زمین شناسی ششم	۱۷ر۴۰	ترانه
۱۴ر۴۵	گریددانگلیش	۱۷ر۴۵	شیمی ۳
۱۵	فیزیک ششم	۱۸ر۱۰	فیزیک ۳
۱۵ر۳۰	زنگ تقریح	۱۸ر۳۰	ریاضی سوم (هندسه و جبر)
۱۵ر۴۵	گریددانگلیش	۱۹	زنگ تقریح
۱۵ر۳۰	زنگ تقریح	۱۹ر۱۰	هندسه و مخروطات ششم
۱۶	مثلثات ششم ریاضی	۱۹ر۳۵	برنامه کودکان
۱۶ر۳۰	مکالمه فرانسه		

تلویزیون آمریکا

۱۷	دانیل بون	۱۹ر۳۰	جولیا
۱۸	اخبار	۲۰	نمایش باربارا مکثیر
۱۸ر۳۰	اطلاعات مخصوص	۲۱	غارنگران
۱۹	هانی وست	۲۲	مسابقه بکس

رادیو تهران

بخش اول	۶	موسیقی سبک	
۸ر۳۰	برنامه انگلیسی	۱۷	ارکسترهای بزرگ جهان
۹ر۳۰	برنامه فرانسه	۱۷ر۳۰	موسیقی فیلم
۱۰ر۳۰	برنامه آلمانی	۱۸	تدریس زبان فرانسه
۱۱ر۳۰	ترانه های درخواستی	۱۸ر۱۵	سازهای غربی
۱۲ر۳۰	تدریس زبان انگلیسی	۱۸ر۳۰	موسیقی جاز
۱۳ر۴۵	ساز تنها	۱۹	برنامه ای از روشک
		۲۰	بهترین آهنگهای روز
		۲۰ر۳۰	جهان اندیشه
		۲۱	موسیقی کلاسیک
		۲۳ تا ۲۲	آهنگهای متنوع غربی

رادیو F. M

۲۱	ارکسترهای بزرگ جهان :	۲۳ر۳۰	موسیقی کلاسیک :
	جانن سکات :		بروکنر :
۲۲	موسیقی ایرانی :		سنفونی شماره ۸ :

تلویزیون ملی ایران

برنامه اول

بخش اول	۱۲ر۴۵	آهنگهای روز	۱۳	شروع برنامه	۱۳ر۰۴	اخبار	۱۳ر۱۵	کانون خانواده	۱۴	سفرهای جیمی مک فیترز	۱۴ر۴۵	اخبار	۱۷ر۳۵	آهنگهای روز	۱۷ر۵۰	شروع برنامه	۱۷ر۵۴	کودکان روستایی
نمایش فیلم، مسابقه، پیام بهداشتی، موسیقی برای کودکان - تهیه کنندگروه آموزش روستایی		اخبار	۲۰	ترانه ایرانی	۲۰ر۳۵	سرکار استوار	۲۰ر۴۰	سرکار استوار	۲۱ر۳۰	سال کوروش بزرگ	۲۲	فیلم سینمایی						

برنامه دوم



جون آلیسون

شبکه

۱۹ر۳۰	سلام شاهشاهی	۱۹ر۳۴	موسیقی ایرانی	۲۰	اخبار	۲۰ر۴۵	نگاهی بگذشته	۲۱	فیلم ویژه	۲۲	ایران زمین	۲۳	اخبار	۲۳ر۳۰	جون آلیسون
-------	--------------	-------	---------------	----	-------	-------	--------------	----	-----------	----	------------	----	-------	-------	------------

تلویزیون ملی ایران

تلویزیون ملی ایران

۱۷ر۳۵	آهنگهای روز	۱۷ر۵۰	شروع برنامه	۱۷ر۵۴	کودکان روستایی	۱۸ر۳۰	اخبار	۱۸ر۴۵	آموزش روستاییان
۱۸	اسلاید و موزیک	۱۸ر۳۰	سلام شاهشاهی و اعلام برنامه	۱۸ر۳۲	نغمه‌ها	۱۹	فیلم داستان سفر	۱۹ر۳۰	موسیقی ایرانی

تلویزیون ملی ایران

۱۷ر۵۰	شروع برنامه	۱۷ر۵۴	کودکان روستایی	۱۸ر۳۰	اخبار	۱۸ر۴۵	آموزش روستایی	۱۹ر۳۵	موسیقی ایرانی	۲۰	مترجمان فرهنگ و هنر	۲۰ر۳۵	اخبار استان فارس
۲۰ر۴۰	سرکار استوار	۲۱ر۳۰	سال کوروش بزرگ	۲۲	فیلم سینمایی	۲۳	اخبار						

تلویزیون ملی ایران

مرکز آبادان

۱۷ر۳۰	تلاوت قرآن	۱۷ر۵۰	آموزش کودکان روستایی	۱۸ر۳۰	اخبار	۱۸ر۴۵	آموزش روستایی	۱۹ر۳۵	جوانان (محلی)	۲۰	اخبار سراسری و خوزستان
۲۰ر۴۰	سرکار استوار	۲۱ر۳۰	سال کوروش بزرگ	۲۲	فیلم سینمایی	۲۳ر۳۰	موسیقی تلویزیون خلیج فارس (خوزستان)	۲۴	رقص محلی		



مرکز کرمانشاه

تلویزیون ملی ایران

۱۶	اسلاید و موزیک	۱۶ر۳۰	سلام شاهشاهی و اعلام برنامه	۱۶ر۳۲	فیلم آقاخره	۱۷	راز بقا	۱۷ر۳۰	زنگ تقریح	۱۸	فیلم ستارگان	۱۸ر۳۰	دفاع غیر نظامی
۱۸ر۴۵	فیلم روهابید	۱۹ر۳۰	موسیقی کلاسیک	۲۰	اخبار	۲۰ر۳۵	اخبار کرمانشاه	۲۰ر۴۰	سرکار استوار	۲۱	ایران زمین	۲۱ر۳۰	موسیقی ایرانی

مرکز رشت

تلویزیون ملی ایران

۱۸	آقاخره	۱۸ر۳۰	آنچه شما خواسته‌اید	۱۹	آموزش روستایی	۲۰	اخبار
۲۰ر۳۵	اخبار استان	۲۰ر۴۰	سرکار استوار	۲۱ر۳۰	فیلم سینمایی	۲۳	بحث آزاد جوانان یا موسیقی ایرانی (محلی)

مرکز رضائیه

تلویزیون ملی ایران

۱۶ر۳۰	آموزش روستایی	۱۸	اخبار	۱۸ر۱۲	وارثه غربی	۱۸ر۳۵	آقاخره	۱۹	آنچه شما خواسته‌اید	۱۹ر۳۰	موسیقی فرهنگ و هنر
۲۰	اخبار	۲۰ر۳۵	اخبار رضائیه	۲۰ر۴۰	سرکار استوار	۲۱ر۳۰	فیلم سینمایی	۲۳ر۳۰	اخبار		

مرکز بندرعباس

تلویزیون ملی ایران

۱۶ر۳۰	آموزش روستایی	۱۸ر۱۲	وارثه غربی	۱۸ر۳۵	آقاخره	۱۹	آنچه شما خواسته‌اید	۱۹ر۳۰	موسیقی فرهنگ و هنر
۲۰	اخبار	۲۰ر۳۵	اخبار بندرعباس	۲۰ر۴۰	سرکار استوار	۲۱ر۳۰	فیلم سینمایی	۲۳	ایران زمین

تلویزیون آموزشی

۱۳۳۰	ترانه‌ها و چشم‌اندازها	۱۶۳۰	مکالمه آلمانی
۱۳۵۵	اعلام برنامه - سرود فرهنگ	۱۶۴۵	فارسی ششم
۱۴	علوم دبستانی	۱۷۰۵	طبیعی ۵
۱۴۱۵	فیزیولوژی جانوری ششم	۱۷۴۰	ترانه
۱۴۴۵	گرید انگلیش	۱۷۴۵	شیمی ششم
۱۵	شیمی ششم	۱۸۱۰	فیزیک ششم
۱۵۳۰	زنگ تفریح	۱۸۳۵	ریاضی ۴
۱۵۴۵	گرید انگلیش	۱۹	زنگ تفریح
۱۶	تربیتی و رفاهی ششم	۱۹۱۰	جبر ششم طبیعی
		۱۹۳۵	برنامه کودکان

رادیو تهران

بخش اول	۶	موسیقی سبک
۸۳۰	برنامه انگلیسی	
۹۳۰	برنامه فرانسه	
۱۰۳۰	برنامه آلمانی	
۱۱۳۰	ترانه‌های درخواستی	
۱۲۳۰	تدریس انگلیسی	
۱۳۴۵	ساز تنها	
بخش دوم	۱۷	ارکسترهای بزرگ جهان
۱۷۳۰	موسیقی فیلم	
۱۸	تدریس زبان فرانسه	
۱۸۱۵	سازهای غربی	
۱۸۳۰	موسیقی جاز	
۱۹	برنامه‌های از روشنگر	
۲۰	بهترین آهنگهای روز	
۲۰۳۰	قرن بیستم و افکار نو	
۲۱	موسیقی کلاسیک	
۲۳ تا ۲۴	آهنگهای متنوع غربی	

تلویزیون آمریکا

۱۷	هانی وست	۱۹۳۰	نمایش دروسدی
۱۷۳۰	جولیا	۲۰	نمایش جیم نابورز
۱۸	اخبار	۲۱	گلن کامپل
۱۸۳۰	اطلاعات مخصوص	۲۲	گرفتاری دانه
۱۹	اطاق ۲۲۴	۲۳	نمایش دیک کاونت

رادیو F.M

۲۱	ارکسترهای بزرگ جهان	۲۱	راجر ویلیامز
۲۱۳۰	آهنگهای انتخابی	۲۲	موسیقی ایرانی
۲۲	موسیقی ایرانی	۲۳	آواز و فانی (همایون)
۲۳	موسیقی کلاسیک	۲۳	موسیقی کلاسیک

« ادوارد گرگ »
یکصد و بیست و هشتمین سال تولد
بخش آثار برگزیده موسیقیدان
پرگینت
کنسرتو برای پیانو و ارکستر در
لامینور سونات برای ویلن و پیانو

چهارشنبه ۲۶ خرداد

تلویزیون ملی ایران

برنامه اول

بخش اول	۱۳۴۵	آهنگهای روز	۲۰۴۰	درباره کنکور
۱۳	شروع برنامه	۱۳۴۰	دانشگاه‌های ایران - نحوه انتخاب رشته تحصیلی و راهنمایی دانشجویان	
۱۳۱۵	فیلم بیگ مک	۲۱	انتخابات	
۱۳۳۰	محله پیتون	۲۱	خارج از محدوده	
۱۴	جولیا	۲۱	نویسنده: هادی خرسندی	
۱۴۳۰	موسیقی اصیل ایرانی	۲۱	مجری: حسن خیاط‌باشی (مهندس بیلی)	
۱۴۴۵	اخبار			

تلویزیون ملی ایران

شبکه

۱۷	آهنگهای روز	۱۷	در طی حادثه‌هایی یکی از مسافران پاکستانی به قتل میرسد که به تشخیص دکتر مبتلا به بیماری وبا بوده و ...
۱۸	آغاز برنامه	۱۸	اخبار
۱۸۰۴	آموزش روستایی زنان	۱۸	ترانه ایرانی - اصفهان - شهدان
۱۸۳۰	اخبار	۱۸	درباره کنکور
۱۸۴۵	آنچه شما خواسته‌اید	۲۰	انتخابات
۱۹۱۰	گزارش استرنج	۲۱	خارج از محدوده
	« داستان قتل غیر عمد »	۲۱	روزهای زندگی
	بازیگران: آنتونی کوایل، کازکراس - دانیل پتری	۲۲	جنگ بزرگ
	مردی به نام موریس از اهالی انگلیس با حمل و نقل مسافری تاجاق درآمد هنگفتی به دست آورده اما	۲۳	اخبار

بخش دوم

۱۷	آهنگهای روز	۲۱	مدافعان
۱۸	شروع برنامه	۲۱	بازیگران - ای. جی. مارشال - رابرت رید
۱۸۰۴	آموزش زنان روستایی	۲۲	مردم و مسائل روانی
	طرح مسائل بهداشتی برای زنان روستاها این برنامه از باشگاههای تلویزیون سراسر کشور پخش می‌شود.	۲۳	طرح و بررسی مشکلات روانی مردم و علل ایجاد آن به همراهی گروهی از متخصصین فن روانی با استفاده از فیلم و اسلاید.
۱۹۱۰	گزارش استرنج	۲۳	جنگ بزرگ
۲۰	اخبار	۲۳	اخبار
۲۰۳۵	ترانه ایرانی		



تلویزیون ملی ایران

مرکز تبریز

۱۸	اسلاید و موزیک
۱۸۳۰	سلام شاهنشاهی - اعلام برنامه
۱۸۳۲	کودکان (زیر گنبد کبود - از گذشته‌های دور)
۱۹	پهلوانان



۲۰	اخبار
۲۰۳۵	اخبار آذربایجان
۲۰۴۰	سابقه تلاش
۲۱۱۵	فیلم روهاید

تلویزیون ملی ایران

برنامه دوم

۱۹۳۰	سلام شاهنشاهی
۱۹۳۴	دنیای حیوانات
۲۱	مدافعان
۲۲	مردم و مسائل روانی
۲۳	جنگ بزرگ
۲۳	اخبار
۱۹۳۰	زندگی انواع و اقسام حیوانات
۱۹۳۴	کمپاب چون لیمارها - سی بیکی‌هاک
۲۱	راف‌ها - باجرها که در نقاط مختلف دنیا پراکنده‌اند مورد توجه قرار می‌گیرد.
۲۲	اخبار
۲۳	موسیقی ایرانی

تلویزیون ملی ایران

مرکز شیراز

۱۸	شروع برنامه
۱۸ر۰۴	آموزش زبان روستایی
۱۸ر۳۰	اخبار
۱۸ر۴۵	آنچه شما خواسته‌اید
	بهبوش کردن حیوانات از طریق خاصی که در آن سرنگ به سوی حیوان پرتاب می‌شود و پس از بهبودی به دومان بیماری او می‌پردازند. در باغ وحش سیدباگو - توزیع ماکارونی در ژاپن - پانیناز چند نفره - ساختمانهای یادبود.
۱۹ر۱۰	گزارش استرنج
۲۰	اخبار
۲۰ر۳۵	اخبار استان فارس
۲۰ر۴۰	درباره کتکور
۲۱	انتخابات
۲۱ر۰۵	خارج از محدوده
۲۱ر۳۰	روزهای زندگی
۲۲ر۳۰	جنگ بزرگ
۲۳	اخبار

تلویزیون ملی ایران

۱۷	آموزشی (محلی)
۱۷ر۳۰	تدریس زبان انگلیسی
۱۸	اخبار
۱۸ر۱۲	کودکان
۱۸ر۳۵	باگربانی
۱۹	مسابقه
۲۰	اخبار
۲۰ر۳۵	اخبار رضائیه
۲۱	خارج از محدوده
۲۱ر۳۰	روزهای زندگی
۲۲ر۳۰	هفت شهر عشق
۲۳	نگاهی بگذشته
۲۳ر۱۵	کاوش
۲۳ر۳۰	اخبار

تلویزیون ملی ایران

مرکز آبادان

۱۷ر۴۵	تلاوت قرآن
۱۸	آموزش زبان روستایی
۱۸ر۳۰	اخبار
۱۸ر۴۵	همسایگان
۱۹ر۱۰	گزارش استرنج
۲۰	اخبار سراسری و خوزستان
۲۰ر۴۰	درباره کتکور
۲۱	انتخابات
۲۱ر۰۵	خارج از محدوده
۲۱ر۳۰	بینتون پلیس
۲۱ر۳۰	روزهای زندگی
۲۳	اخبار
۲۳ر۱۰	فیلم انسانها



تلویزیون ملی ایران

مرکز کرمانشاه

۱۶	اسلاید و موزیک
۱۶ر۳۰	سلامشاهشاهی و اعلام برنامه
۱۶ر۳۲	توسن
۱۷	برنامه آموزشی (تولید محلی)
۱۸	آموزش روستایی
۱۹	جولیا
۱۹ر۳۰	موسیقی ایرانی
۲۰	اخبار
۲۰ر۳۵	اخبار کرمانشاه
۲۰ر۴۰	فیلم بینتون پلیس
۲۱ر۳۰	پلیس و مردم
۲۱ر۴۵	مسابقات ورزشی

تلویزیون ملی ایران

مرکز رشت

۱۷	برنامه آموزشی (محلی)
۱۷ر۴۰	تدریس انگلیسی
۱۸	کودکان
۱۸ر۳۰	کارتون باگربانی
۱۹	مسابقه
۱۹ر۴۵	ترانه های ایرانی
	ارکستر تلویزیون رشت
۲۰	اخبار
۲۰ر۳۵	اخبار استان گیلان
۲۰ر۴۰	رقص و آواز هنرمندان اروپایی
۲۱	خارج از محدوده
۲۱ر۳۰	بینتون پلیس
۲۲ر۳۰	هفت شهر عشق
۲۳	نگاهی بگذشته
۲۳ر۱۵	کاوش



تلویزیون ملی ایران

مرکز بندرعباس

۱۶ر۳۰	اسلاید و موزیک
۱۷	تدریس زبان انگلیسی
۱۷ر۳۰	کودکان
۱۸	نوباوگان (محلی)
۱۸ر۳۰	باگربانی
۱۹	مسابقه تلاش
۲۰	اخبار
۲۰ر۳۵	اخبار بندرعباس
۲۰ر۴۰	وارینه
۲۱	خارج از محدوده
۲۱ر۳۰	بینتون پلیس
۲۲ر۳۰	هفت شهر عشق
۲۳	نگاهی به گذشته
۲۳ر۱۵	کاوش

تلویزیون آموزشی

۱۳ر۳۰	ترانه ها و چشم اندازها
۱۳ر۵۵	اعلام برنامه
۱۴	بخوانیم و بنویسیم
۱۴ر۱۵	رسم فنی
۱۴ر۴۵	گرید انگلیش
۱۵	فیزیک ششم
۱۵ر۳۰	زنگ تفریح
۱۵ر۴۵	گرید انگلیش
۱۶ر۳۰	گرامر انگلیسی
۱۶ر۴۵	فارسی ششم
۱۷ر۰۵	زنگ تفریح
۱۷ر۱۵	طبیعی ششم
۱۷ر۴۰	ترانه
۱۷ر۴۵	شیمی ۵
۱۸ر۱۰	فیزیک ۵
۱۸ر۳۵	ریاضی ۵
۱۹	زنگ تفریح
۱۹ر۱۰	ترسیمی و رقصی ششم
۱۹ر۳۵	برنامه کودکان

تلویزیون آمریکا

۱۷	برنامه کودکان
۱۸	اخبار
۱۸ر۳۰	برنامه مخصوص
۲۰	برنامه کمکی
۲۱	برنامه تآتر

رادیو تهران

بخش دوم	
۱۷	ارکسترهای بزرگ جهان
۱۷ر۳۰	موسیقی فیلم
۱۸	تدریس زبان فرانسه
۱۸ر۱۵	سازهای غربی
۱۸ر۳۰	موسیقی جاز
۱۹	ایران در بستر زمان
۲۰	بهترین آهنگهای روز
۲۰ر۳۰	جهان هنر
۲۱	موسیقی کلاسیک
۲۲ تا ۲۳	آهنگهای متنوع غربی
بخش اول	
۶	موسیقی سبک
۸ر۳۰	برنامه انگلیسی
۹ر۳۰	برنامه فرانسه
۱۰ر۳۰	برنامه آلمانی
۱۱ر۳۰	ترانه های درخواستی
۱۲ر۳۰	تدریس زبان انگلیسی
۱۳ر۴۵	ساز تنها

رادیو M

۲۱	ارکسترهای بزرگ جهان
۲۱ر۳۰	هنری مانسینی
۲۲	موسیقی جاز
۲۲	ادبی کارن
۲۲	موسیقی ایرانی
۲۲ر۳۰	موسیقی کلاسیک :
	باغ
	پیرلودوفوک از شماره ۱ تا ۸
	شوپن
	۲ - بالاد
	شوبرت
	۱ - کوآرت های زمی
	ارکستر برنامه سوم - شماره ۱۰۱
	آواز ایرج (همایون)

برنامه ویژه روز جمعه

۶ بامداد سلام شاهنشاهی و اعلام خبر	۶.۰۵	بگوئید و بشنوید	۱۶.۰۵
۶.۰۸ تقویم تاریخ	۱۷	آئینه زندگی	۱۷
۶.۱۵ شادی و امید	۱۸	اخبار	۱۸
۷ مشروح اخبار	۱۸.۰۵	کاروانی از شعر و موسیقی	۱۸.۰۵
۷.۱۰ برنامه کودک	۱۸.۲۰	مسابقه رادیویی	۱۸.۲۰
۷.۲۰ نسل آینده	۱۹	اخبار ورزشی	۱۹
۸ اخبار	۱۹.۰۵	موسیقی ایرانی	۱۹.۰۵
۸.۰۵ شما و رادیو	۲۰	اخبار و تفسیر	۲۰
۱۱.۲۰ کر و ارکستر رادیو ایران	۲۰.۲۰	موسیقی ایرانی	۲۰.۲۰
۱۲ اذان ظهر	۲۱	زیر آسمان نبود	۲۱
۱۲.۰۶ رنگها و بیرنگها	۲۱.۲۰	گلها	۲۱.۲۰
۱۲.۲۰ سیر و سفر	۲۲	اخبار - افسانه آدینه	۲۲
۱۳ نمایشنامه	۲۲.۲۰	ساز تنها	۲۲.۲۰
۱۴ مشروح اخبار و تفسیر	۲۲.۴۵	موسیقی ایرانی	۲۲.۴۵
۱۴.۴۵ ساز تنها	۲۳	اخبار	۲۳
۱۵.۱۰ شاعران قصه میگویند	۲۳.۰۵	گلها	۲۳.۰۵
۱۶ اخبار	۲۳.۳۰	موسیقی ایرانی	۲۳.۳۰
	۲۴	برنامه عادی	۲۴

هفتگی

ایران



برنامه

رادیو



مرضیه خواننده رادیو ایران و انوشیروان روحانی

از شنبه تا پنجشنبه

۶ بامداد سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه ها	۱.۰۲۰	ترانه های ایرانی	۱.۰۲۰
۶.۰۲ اخبار	۱۱	اخبار	۱۱
۶.۰۸ تقویم تاریخ	۱۱.۱۰	موسیقی ملل	۱۱.۱۰
۶.۱۵ شادی و امید	۱۱.۲۰	موسیقی محلی	۱۱.۲۰
۶.۴۵ موسیقی نشاط انکیز	۱۱.۴۵	سخنرانی مذهبی	۱۱.۴۵
۷ اخبار	۱۲	اذان ظهر	۱۲
۷.۱۵ کودک	۱۲.۰۶	ایران و اسلام	۱۲.۰۶
۷.۲۲ شگفتیهای جهان درون	۱۲.۲۰	کارگران	۱۲.۲۰
۸ اخبار	۱۳	اخبار هنری	۱۳
۸.۰۵ تگاهی بمطبوعات	۱۳.۰۵	برنامه جوانان	۱۳.۰۵
۸.۱۵ آهنگهای بیگلام	۱۴	اخبار	۱۴
۸.۲۰ رنگین کمان	۱۴.۲۰	سیری در مسئله روز	۱۴.۲۰
۹ اخبار	۱۵	ساز تنها	۱۵
۹.۰۵ زن و زندگی	۱۵.۱۵	عمران منطقه ای	۱۵.۱۵
۱۰ اخبار	۱۵.۲۰	کاروان شعر و موسیقی	۱۵.۲۰
۱۰.۰۵ زن و زندگی	۱۶	اخبار	۱۶
۱۶ بامداد سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه ها	۱.۰۲۰	از چهار گوشه جهان	۱.۰۲۰
۱۶.۰۲ اخبار	۱۷	اخبار	۱۷
۱۶.۰۸ تقویم تاریخ	۱۷.۰۵	آئینه زندگی	۱۷.۰۵
۱۶.۱۵ شادی و امید	۱۸	اخبار و برنامه دهقان	۱۸
۱۶.۴۵ موسیقی نشاط انکیز	۱۹	اخبار ورزشی	۱۹
۷ اخبار	۱۹.۰۵	موسیقی	۱۹.۰۵
۷.۱۵ کودک	۱۹.۱۵	بحث ایدئولوژیک	۱۹.۱۵
۷.۲۲ شگفتیهای جهان درون	۲۰	اخبار و تفسیر	۲۰
۸ اخبار	۲۰.۲۰	نگاهی بمطبوعات	۲۰.۲۰
۸.۰۵ تگاهی بمطبوعات	۲۰.۴۰	موسیقی ایرانی	۲۰.۴۰
۸.۱۵ آهنگهای بیگلام	۲۱	مشاعره	۲۱
۸.۲۰ رنگین کمان	۲۱.۲۰	دنباله مشاعره و برنامه گلها	۲۱.۲۰
۹ اخبار	۲۲	اخبار	۲۲
۹.۰۵ زن و زندگی	۲۲.۰۵	داستان شب	۲۲.۰۵
۱۰ اخبار	۲۲.۲۰	ساز تنها	۲۲.۲۰
۱۰.۰۵ زن و زندگی	۲۲.۴۵	موسیقی ایرانی	۲۲.۴۵
۲۳ اخبار	۲۳.۰۵	برنامه گلها	۲۳.۰۵
۲۳.۰۵ برنامه موسیقی ایرانی	۲۴	خلاصه اخبار ۲۴ ساعت	۲۴
۲۴ دقیقه بعد از نیمه شب برنامه گلها	۴۰	دقیقه بعد از نیمه شب موسیقی ایرانی	۴۰
۱ بامداد موسیقی رقص	۱.۱۵	بامداد برنامه گلها	۱.۱۵
۲ بامداد موسیقی رقص	۲.۱۵	بامداد موسیقی از مشرق زمین	۲.۱۵
۳ بامداد ترانه های ایرانی (جاز)	۳.۱۵	بامداد ترانه های ایرانی (جاز)	۳.۱۵
۴ از هر خواننده ترانه ای	۴.۱۵	از هر خواننده ترانه ای	۴.۱۵
۵ برنامه بامدادی	۵.۱۵	از آواز جاویدان از آهنگسازان بزرگ	۵.۱۵
۶ برنامه موسیقی ایرانی	۶.۱۵	برنامه بامدادی	۶.۱۵

به پیشنهاد برخی از شنندگان رادیو، چون برنامه های روزانه رادیو ایران در ساعتهای مختلف غالباً یکسان است، در این شماره جدول کامل برنامه های یک روز رادیو ایران را همراه با تفاوت های آن در روز های هفته درج می کنیم و امیدواریم این ترتیب بیشتر مورد استفاده خوانندگان قرار گیرد.

تفاوت برنامه های رادیو ایران

ساعت	شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه
۷/۳۲	شگفتیهای جهان درون	سخنرانی	آشنائی با قانون	گفت و شنود هفته	دانشنی ها	دانشنی ها
۱۴/۳۰	سیری درمساله روز	سیری درمساله روز	سیری درمساله روز	درخدمت مردم	سیری درمساله روز	تفسیر قرآن
۱۵/۱۵	عمران منطقه ای	موسیقی	حمایت حیوانات	موسیقی ایرانی	سازمان ملل متحد	یاسداران جامعه
۱۵/۳۰	کاروان شعر و موسیقی	جلوه های زیبائی در زبان پادسی	کاروان شعر و موسیقی	کاروان شعر و موسیقی	کاروان شعر و موسیقی	کاروان شعر و موسیقی
۱۶/۰۵	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	نقشی در آینه هفته
۱۸/-	اخبار و برنامه دهقان	اخبار و برنامه دهقان	اخبار و برنامه دهقان	اخبار و برنامه دهقان	اخبار و برنامه دهقان	هنر برای مردم
۱۹/-	اخبار ورزشی	اخبار ورزشی	اخبار ورزشی	اخبار ورزشی	اخبار ورزشی	»
۱۹/۰۵	موسیقی	سپاهیان انقلاب	سوری در ادبیات و هنر	سپاهیان انقلاب	بحث ایدئولوژیک	»
۱۹/۱۵	بحث ایدئولوژیک	»	»	»	»	»
۱۹/۳۰	»	موسیقی ایرانی	»	اسرار تندرستی	»	یک شاخه گل
۲۱/-	مشاعره	برنامه ادبی	نغمه ای در خاموشی	فرهنگ مردم	جانی دالر	سخنرانی راشد
۲۱/۳۰	»	برنامه گلها	برنامه گلها	»	موسیقی فرهنگ و هنر	»

سه روز پیش کارکنان رادیو و تلویزیون ملی ایران با اندوه بسیار آگاهی یافتند که سه تن از همکارانشان در يك تصادف اتومبیل جان باخته‌اند . همانروز از طرف سرپرست تلویزیون ملی ایران و امور رادیویی کشور اطلاعیه‌ای انتشار یافت که در این صفحه چاپ شده است و « کارو » ، شاعر ، مطلبی نگاشت و به مجله فرستاد که می‌خوانید .

به آستان دوستانی که نمر شدند ...

چهمیتوان کرد ؟

چه میتوان کرد ، با این حقیقت همه درد ، که مرگ واپسین نقطه واپسین جمله داستان زندگی است ؟ وانکس که نیوسیده آستان مرگ را در غم غروب زندگانی، کیست ؟

همهمیبرند ...

و در مرگ خیلی از انسانها ، چه عزا های شیون بارکه نمی‌گیرند ...

اما مرگ ، برای انسانهاییکه جان خود را به خاطر هدفی انسانی ، به مرگ میبازند ، ...

انسانهایی که در سینه دم يك انقلاب انسانی ، بخاطر تداوم عظمت يك ملت ، با مرگ خود ، از مرگ زندگی می سازند ...

برای انسانهایی اینچنین ، وداع از زندگی ، مفهومی مردن نیست ...

جوانان ما با شور و صمیمیتی که در شان پاسداران ۲۵ قرن فرهنگ و تمدن فکر آفرین است ، با دستهای یخ بسته در انجماد استخوان سوز زمستانها و ، در اوج حرارت تب اندوز تابستانها ، عرق برجبین ، تیپندهای قلب آکنده از عشق خود را به فریاد طبل پیروزی يك انقلاب سازنده تبدیل میکنند ، در تک افتاده ترین روستا های از بند رسته ایران زمین ...

مرگ برای جوانانی اینچنین که نفسایشان ، آمالشان، خونشان ، عین است با آنها و خواهی این سرزمین ، ترجمان ابدیت نام آنهاست در متن ابدیت کشوری خورشید پرورد و کوروش آفرین

دود بفرستیم به روان پاک از دست رفته یارانمان که با شهادت خود بدر های دیگری در چمنزار سعادت فردا های ایران کاشتند ...

یارانی که با مرگ خود پرچم پیروزی زندگی مردان راستین روزگار را بر ستون فقرات شکسته‌مرگ، برافراشتند... همکاران ،

بردارید دوربین های خود را ،

کاربارانتان را ادامه دهید

خورشید ایران همچنان می‌تابد

خواهیدند دوستان ما در بستر ابدیت

اما خورشید ایران هرگز نمیخوابد

بردارید دوربین‌هایتان را

روستا ها در انتظارند .

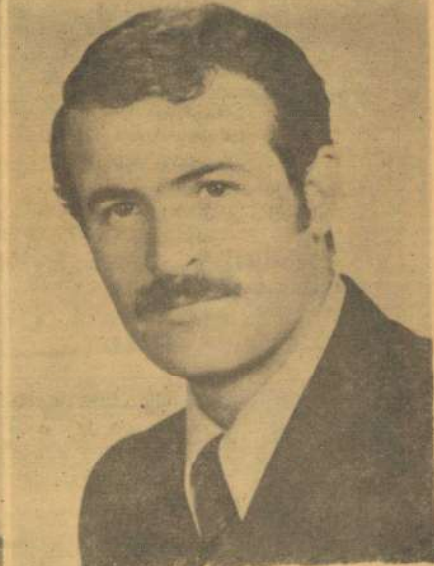
کارو



یار محمد قنبری



محمد حسین شیخ عبادی



احمد فلاح

سرافراز ایران که پهنای گسترده آن در هر گوشه و کنار چهره‌ای درخشان است از فعالیت‌های زندگی ساز انقلاب .
وسرافراز همکاران ما که در کوه و دشت و در شهر و روستا شب و روز در تلاشند تا چهره تابناک انقلاب و وطنمان را با مانت تصویر کنند .
رضا قطبی

بامداد هفدهم خرداد سه نفر از گرامی همکارانمان در راه انجام وظیفه بافتن شهادت نائل شدند :
یار محمد قنبری فیلمبردار ، محمد حسین عبادی راننده و احد فلاح دستیار فیلمبردار ، کارکنان تلویزیون آذربایجان مرکز تبریز ، که عازم فیلمبرداری از فعالیت‌های عبرانی در اردبیل بوده‌اند در راه خلخال- اردبیل در اثر تصادف اتومبیل تلویزیون با یک کامیون جان سپردند .

ساعت ۱۷ تا ۱۹ روز پنجشنبه بیستم خرداد بیاد همکاران ارجمندمان قنبری ، عبادی و فلاح در مسجد الجواد ، میدان ۳۵ شهر یور ، اجتماع خواهیم کرد .
کارمندان سازمان تلویزیون ملی ایران

آژاکس قهرمان باشگاههای اروپا

همه چیز برای پانائینایکوس در لندن تمام شد.

— آژاکس آمستردام در آخرین گام به معجزات پانائینایکوس پایان داد و قهرمان جام باشگاههای اروپا شد. ۹۰ هزار تماشاگر حاضر در ویملبی در مقابل درخشش فوق تصور آژاکس به قهرمانی این تیم صحنه گذاشتند. قدرت کوبنده آژاکس از همان آغاز برانديشه معجزه آفرینی پانائینایکوس خط بطلان کشیده و با یک شیبخون در دقایق نخست تیمی از افکار بلند پروازانه پانائینایکوس را از هم گسست. یونانی ها به تلافی این گل به تمام وجود حمله می کردند و این بردی بسی رحمانه بین دو فینالیست جام باشگاههای اروپا بود.

کمی به عقب برمی گردیم و نتایج به دست آمده این دو تیم را قبل از انجام فینال بررسی می کنیم. پانائینایکوس در دوره یک شانزدهم نهایی تیم ژوس لوگرامپورک را مغلوب کرد. در دوره یک هشتم براسلوان براتیسلاوا و چکلوواکی پیروز شد و در دوره یک چهارم نیم بزرگ اورتون انگلیس را از جدول مسابقات حذف کرد. در نیمه نهایی ابتدا در خاک یوگسلاوی چهار بریک از تیم ستاره سرخ بلگراد شکست خورد و در بازی برگشت سه بر هیچ این تیم را مغلوب کرد و از دور مسابقات خارج کرد و برای دیدار نهایی انتخاب شد.

آژاکس برای رسیدن به فینال جام باشگاههای اروپا تیم های چون ناندوری آلبانی، اف. ت. پالوس، سلستیک گل مسکو را مغلوب کرد و برای رسیدن به ویملبی تیم اتلنتیکو مادرید را از پا درآورد.

انگاه لندن شاهد برگزاری فینال باشگاههای اروپا بین آژاکس و پانائینایکوس بود. پوششهای رهبر یونانیها سرخوش از پیروزی های باور نکردنی به امید فتح جام یونان را ترک گفت. هر چند در این باره سختی برزبان نمی آورد. پنج هزار

تماشاگر یونانی که همراه با تیم خود به لندن آمده بودند در همان آغاز کنار مغلوب ۲۵ هزار تماشاگر هلندی — که برای تشویق تیم خود از هلند به ویملبی آمده بودند — شدند.

علیرغم بازی خوب یونانی ها، آژاکس خیلی زود به گل روحی دست یافت. گل نخست در شرایطی که هنوز ساق های بازیکنان پانائینایکوس گرم نشده بود زده شد. در این موقع پیت کایزر، گوش هلند صاحب توپ شد و پس از جای گذاشتن دو مدافع یونانی توپ را به وان دیک، که در موقعیتی خوب جای گرفته بود سپرد و شوت او خیلی راحت دروازه پانائینایکوس را گشود. آژاکس تا این لحظه نشان داد که شایستگی دفاع از مقام قهرمانی جام باشگاههای اروپا را که تیم هموطنش فاینورد، سال پیش به دست آورده بود، دارد. پس از کسب گل، آژاکس کمی خاموش شد و در مقابل عصبانیت یونانیها کمی میدان را خالی کرد، اما نتیجه تا پایان ۴۵ دقیقه اول به همین شکل باقی ماند.

وقت استراحت پوششهای تمام سایه روشن های بازی را برای یونانی ها تریخ کرد، اما گویی تکنیک خشن یونانیها متهم به شکست در مقابل تکنیک ظریف و خونردی هلندیها بودند.

پانائینایکوس بی محابا به دروازه حریف حمله می کرد اما «هان» ۱۰ دقیقه مانده به آخر بازی از یک فرصت لحظه ای سود برد و گل دوم و اطمینان بخش را برای آژاکس به ثمر رسانید.

با پیروزی آژاکس کارناوال شادی در چین ویملبی به راه افتاد. و تا پلیس مجبور به دخالت نشد، تماشاگران شادمان هلندی حاضر به ترک ورزشگاه نبودند. حالا آژاکس شانزدهمین فاتح جام قهرمانی باشگاههای اروپاست و می رود تا با قهرمان قاره آمریکامسابقه بین قاره ای را برگزار کند.

جام دوستی

تیم پاس اکنون در پایان فصل مسابقات قهرمانی تهران کمی خسته به نظر میرسد، اما با بازیهایی که تاکنون انجام داده است، حاکی از آنست که نمی خواهد به راحتی تسلیم حریفان شود. پاس در دیدار اول در مقابل لهستان شانس پیروزی داشت، اما فورواردهای این تیم نتوانستند از بخت ها استفاده کنند و تن به نتیجه مساوی دادند.

تیم امید ایران یکی از بخت های خوب مسابقات است از زبده ترین بازیکنان جوان ایران که منتظر ورود به تیم ملی ایران هستند، تشکیل شده است و تاکنون

صرفنظر از نتیجه، بازیهای خوب ارائه داده است. دینامو تفلیس با رهبری کاجالین مرپی باسابقه خود به امید فتح جام به تهران آمده است. دینامو تفلیس از نتیجه بازیهای خود زیاد راضی نیست.

مخصوصاً از نتیجه مساوی اولین دیدار که در مقابل تیم آماتور ترکیه برگزار کرد. اما هنوز اشتباهی خود را برای کسب عنوان قهرمانی به خوبی حفظ کرده است و در انتظار نتایج سایر دیدارهاست.

تیم آماتور ترکیه که برای شرکت در دوره مقدماتی بازیهای المپیک ۱۹۷۲ مونیخ تشکیل شده است، نماینده فوتبال ترکیه در سومین دوره جام دوستی است. افراد تیم اکثراً جوان اند و کمتر از ۲۲ سال سن دارند. این تیمی یکدست و یکپارچه است که در مقابل بزرگانی چون دینامو تفلیس درخشش چشمگیری داشت. تیم لهستان تیمی ست متوسط، از فوتبال این کشور، تیم زاگلبی از یک خطمایی خوب و یک گروه فورواردهای کم ثمر برخوردار است. به این لحاظ از هم اکنون امید چندانی به کسب جام ندارد، مگر آنکه تا روز پایان دگرگونی غیر قابل پیش بینی در جدول مسابقات پیش آید.



تیم دنیا یک طرف، تیم دیناموی شوروی طرف دیگر. یاشین برای همیشه خداحافظی کرد!

بر صفر پیروز بود در دقیقه ۵۲ زمین مسابقه را ترک گفت و جای خود را به ولادیمیر ییلگوئی داد. درحالیکه مردم پس از خروج یاشین مدتها فریاد میزدند، لئو، یاشین در میان چنین بدرفقه پر شوری که یکمده هزار تماشاگر از او به عمل آوردند، به لباس کنی رفت و برای همیشه فوتبال را کنار گذاشت در حالیکه برای همیشه خاطره او در فوتبال دنیا زنده خواهد ماند.

تیم دیناموهای شوروی در دقیقه ۷ به وسیله خمپنتسکی دروازه تیم برگزیده جهان گشوده شد و سه دقیقه بعد دومین گل دیناموهای شوروی توسط ژاپوسه ثمر رسید.

تیم برگزیده دنیا که تا زمانی که یاشین در دروازه شوروی قرار داشت موفق به تسخیر این دژ نشده بود در دقیقه ۵۲ بوسیله مزولی و ۷۷ توسط ژوکف دروازه دیناموهای شوروی را گشود و بازی خدا حافظی لئو یاشین با نتیجه ۲-۲، مساوی پایان یافت.

در پایان مسابقه ضمن تجلیل که از یاشین به عمل آمد، سرچ پاولف، رئیس کمیته ورزشی شوروی پرچم سرخ کارگر را از طرف یادگورنی صدر هیات رئیسه شوروی به او داد.

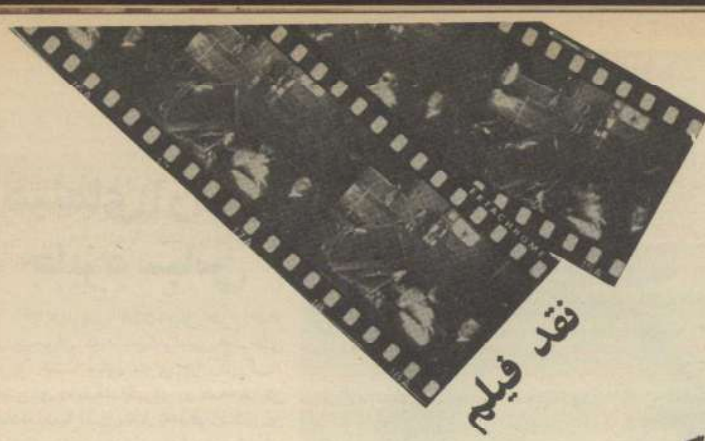
یاشین در پایان مسابقه خداحافظی خود در گفتگویی با خبرنگاران گفت: من از همه تشکر میکنم از همه مردم شوروی و بازیکنانی که از کشور های دیگر آمدند و در این جشن شرکت کردند.

جمعه گذشته یاشین بازی خداحافظی خود را در ورزشگاه لنین مسکو برگزار کرد. برای این دیدار خدا حافظی یک تیم از برگزیده ترین بازیکنان جهان انتخاب شده بود تا در مقابل بازیکنان تمام تیم های باشگاههای دیناموی شوروی که لئو یاشین دروازه بان این تیم بود قرار گیرد.

تیم برگزیده دنیا را این افراد تشکیل میدادند: مازور تویچ (دروازه بان ازاروگوئه) و بعدویکتور از چکلوواکی ژورکاتف و فرانسو و بعد آنجوک از لهستان، مزولی از مجارستان، بوتف از بلغارستان و بعد سونا از چکلوواکی، پنا از مکزیک، فاشی از ایتالیا، بکن بوئر از آلمان فدرال، مولر از آلمان فدرال، باسی چارلتون از انگلستان، ژوکف از بلغارستان، دمیتراچ از رومانی و بعد لوبانسکی از لهستان، یکمده و سه هزار تماشاگر در استادیم لنین مسکو گرد آمده بودند تا با یکی از بزرگان ورزش شوروی و دنیا یعنی لئو یاشین صاحب لقب بهترین دروازه بان دنیا خدا حافظی کنند. یاشین در این مسابقه کاپیتن تیم دینامو های شوروی و بای چارلتون کاپیتن تیم برگزیده دنیا بود.

قبل از شروع مسابقه سراسناتی راس رئیس فدراسیون بین المللی فوتبال که به خاطر این بازی به مسکو رفته بود طی سخنانی از یاشین تجلیل کرد.

یاشین که تاکنون ۷۸ بار از دروازه تیم ملی شوروی محافظت کرده، درحالی که تیم دیناموهای شوروی با نتیجه دو



حسن تهرانی راه جبهه از کدوم طرفه؟

« يك سرمایه‌دار بزرگ آمریکائی که از زندگی خسته‌شده می‌خواهد به‌عنوان سرباز وارد ارتش ایالات متحده بشود. ولی چون پا ورود او موافقت نمی‌شود خود ارتش کوچکی مرکب از سه مطرود دیگر و پیشکار خودش تشکیل می‌دهد و در جنگ پیروز می‌شود.

در این کم‌دی « جری لوئیس »، مساله‌ی « سرمایه‌داران » آمریکائی و نیز « قهرمان » پرستی آمریکائی‌ها به طنز گرفته می‌شود. شخصیت « سرمایه‌دار » کاریکاتورست از آنچه همواره به‌وسیله تبلیغات به‌عنوان شخصیت اصلی سرمایه داران آمریکائی به مردم جهان شناسانده شده - « آم » هائی تنها و مهربان که در موقعیت های حساد دست به هر نوع فداکاری برای مردم می‌زنند و مثل رزیک پول خرج می‌کنند.

این « سرمایه داران » همه چیز را با پول می‌خرند و هیچ کس مقابلشان مقاومت نمی‌کند (صحنه های پرداخت پول به کانگستر سابق ایتالیائی، باغبان کاراته باز ژاپنی و مردان مطرود از ارتش برای راضی کردنشان به همکاری با ارتش خصوصی « سرمایه دار » - ضمناً تنها نیروی مقاوم مقابل قهرمان فیلم و ثروتش « ارتش » است که با تاکید زیاد زوی این مساله، به خوبی، « بازی » بودن

مساله دیگری که همواره در تبلیغ از فداکاری این گروه وجود داشته بیان مبارزه « لوکی » آن هاست! در اینجا هم بی‌بینیم قهرمان فیلم مسلل های « طلائی » دارد، کشتی‌ای که با آن به جنگ می‌رود کشتی تفریحی بسیار زیبایی است و اینفورم های گروهش همگی شیک و قشنگ هستند و خلاصه او جنگ « فوق لوکی » می‌کند - بدینگونه، مسخره بودن تمایل به تماشا « سرمایه‌داران » در تماشاگران همیشگی فیلم های جدی در این نوع و نیز راه طلبی این گروه به خوبی نمایان می‌گردد.

« راه جبهه از کدوم طرفه؟ » قهرمان پرستی آمریکائی را هم در ابعاد متفاوتش به مسخره می‌گیرد. مردی که همواره پیروز است (به گذشتن آسان قهرمان فیلم از سد های مختلف توجه کنید)، شجاع است فداکار است و از

دشمن ترسی ندارد (رفتن میان خیل آلمان ها با لباس خود آن ها) و قدرت فراوان دارد (زد و خورد قهرمان فیلم و نگهبان آلمانی که اسم عبور را می‌پرسد) .

مساله دیگری که بیان شده، برتری آمریکائیست بر دیگران (درست در جنگی که آلمان ها برای اثبات برتری خودشان راه انداخته‌اند!) - که آن نیز در این فیلم به خوبی هجو شده است. توجه کنیم به کلیه صحنه هائی که آلمانی ها مطلقاً متوجه وجود آمریکائی ها بین خود نمی‌شوند و آمریکائی ها همواره بر آنان مسلطند.

سناریوی « راه جبهه از کدوم طرفه؟ » ساختمان خاص سناریوی های کم‌دی‌ای را دارد که برای کم‌دین مشخص و معروفی نوشته می‌شوند - مساله ساختمان سناریو در این نوع کار همواره « پیرو » شخصیت اصلی است - طول مدت فصل ها (که گاه ممکن است بر اثر بداهه سازی کم‌دین مربوطه در زمان فیلم برداری طولانی شود) کمتر مرتبط به ساختمان قصه و پیشبرد آن است.

معیاری که ما می‌توانیم سناریوی این نوع فیلم را با « آن بنجیم، میزان موفقیتش است در بیان هدف اصلی و نیز در نظر گرفتن صحنه هائی برای کم‌دین قهرمان فیلم که خارج از کادر اصلی قصه قرار نگیرد. با این حساب سناریوی « راه جبهه از کدوم طرفه؟ » در اکثر موارد موفق است. چون اکثر صحنه هائی که از آغاز فیلم می‌بینیم و مربوط به « جری لوئیس » است، همگی در خدمت بیان ایده اصلی فیلم هستند - توجه کنید به آن حساسیت « جری لوئیس » (در نقش سرمایه‌دار قهرمان فیلم) به عبارت « طرد شدن » که همیشه با شنیدن آن دچار نوعی حالت رعشه می‌شود! - این صحنه هم به کم‌دین مجال خود نمائی در مورد کار مخصوص به خودش را میدهد و هم نمایشگر میل به موفقیت دائمی در قهرمان فیلم است.

همچنین است در مورد صحنه هائی که « قهرمان فیلم » با لباس ژنرال آلمانی « کسرلینگ » که شباهتی به او دارد به میان قلعه آلمانی ها می‌رود.

سناریوی « راه جبهه از کدوم

طرفه؟ » کاریکاتوری است از سناریو فیلم های جنگی آمریکائی در سال های اخیر - این که گروهی از مردان بسد (اینجا مطرود از ارتش) برای نجات از مجازات اعدام یا حبس ابد و از این قبیل (در این فیلم یکی از مردان اگر قرضش را ادا نکند کشته می‌شود - دیگری از دست زنش که نمونه زن برتری طلب آمریکائیست آسایش ندارد و فرار است و دیگری جوانی است که مقابل دو دخترتری که از او حامله شده‌اند قرار گرفته و باید با یکیشان ازدواج کند) حاضر می‌شوند جان خود را به خطر بیندازند.

اوج این تمسخر پرداخت فیلمهای جدی جنگی، صحنه حمله به قلعه آلمانی هاست - دسته‌ی آمریکائی سعی می‌کنند « کسرلینگ » را از طریق دریچه‌ای در کف قلعه برابند و فرمانده خود را که شبیه اوست به جایش بفرستند - آلمانیها به طریقی راه می‌روند که همیشه از روی دریچه بگذرند تا کار قهرمانان آمریکائی آسان باشد - نگهبانان آلمانی برج مطلقاً متوجه گذشتن آمریکائی از جلو چشمان نمی‌شوند و صدای چکش را به میله های دریچه زیر زمینی (که همه جای قلعه شنیده می‌شود) نمی‌شنوند! (توجه کنیم به صحنه‌ی ورود گروه آمریکائی فیلم « دوازده مرد خبیث » ساخته « رابرت آلدريج » به قلعه آلمانی ها) .

این طریق همچنان در فیلم ادامه می‌یابد و فیلم به هجو چهره‌ای که از آلمانی ها در فیلم های جنگی آمریکائی ترسیم شده می‌پردازد - وقتی قهرمان فیلم جای کسرلینگ می‌رود، هیچکدام از آن ها متوجهش نمی‌شوند و حتی او به هنگام دادن مدال، انتقامی مختصر هم از سربازان آلمانی می‌گیرد - در این فیلم هم مثل فیلم های جدی جنگی نشانه آلمانی بودن بلند حرف زدن است و دائماً « هایل » « هایل » کردن، این است که در تمام طول صحنه های قلعه آلمانی، « کسرلینگ » قلابی و معاون آلمانیست سرهم داد می‌کشد!

آنچه در این فیلم تازگی کامل دارد چهره‌ی تازه‌ایست که از هیتلر نشان میدهد (به نشانه میل ارضاء نشدنی آمریکائی ها برای دیدن هیتلر های مختلف در صدها فیلمی که در این مورد

تاکنون ساخته شده) - و نباید از یاد برد حرکت Slow Motion آغاز این صحنه را که در آن « هیتلر » و « کسرلینگ » یکدیگر را در آغوش می‌گیرند.

هیتلر مردیست مهربان که ظاهر هم جنس بازان را دارد و بر خلاف آنچه منتظریم از جنگ حرف بزند از روابط خود با « اوا » می‌گوید و احوال خانواده « کسرلینگ » را می‌پرسد!

صحنه اختتامیه فیلم - صحنه ایست که در آن قهرمان سرمایه دار پس از پیروی در جنگ با آلمانیها - به شکل یکی از ژنرال های ژاپنی برآمده و در جبهه‌ای تازه می‌جنگد.

آنچه در انتها خسته کننده می‌آید و پرداخت خوبی، در سناریو و در کارگردانی ندارد صحنه های بعد از توطئه بر علیه هیتلر است. فیلم نه میتواند پرداختی به شوخی داشته باشد و نه تمایلی به سوی جدی بودن و این سرگردانی به روش مستقیمی که تاکنون فیلم داشته لطمه می‌زند. « جری لوئیس » به‌عنوان کارگردان به دقت راه سناریو را پیش رفته و خصوصاً در تمام فصل های هجو فیلمهای جنگی موفق است.

بازی او در نقش قهرمان اصلی فیلم، مانند همیشه خارق‌العاده است - او را تنها با زمانه نسل مردانسی چون « چاپلین » و « کیتون » می‌شود دانست - مردی که در کار خود « سبک » به خصوص دارد و همواره روش خود را به کار می‌گیرد. (توجه کنید به صحنه های « درس آلمانی »، « حساسیت به کلمه طرد شدن »، « نقش کسرلینگ را بازی کردن »)

بازی دیگران نیز خوب و قویست، بخصوص « سیدنی میلر » در نقش هیتلر. از امتیازات فیلم عنوان پردازی آنت است که خود به تنهایی « کارتون » زیباییست.

تهیه کننده: برادران وارنر کارگردان: جری لوئیس. هنرپیشه ها: جری لوئیس - سیدنی میلر - جن موری - جان وود.

معتبره - معلوم نیست کی این دوبله و حشتناک دست از سر چنین فیلمهایی بر می‌دارد، بدنیت که اگر کمیته سانسور غیر از حفظ نوامیس زنان شوهر دار، هوای دوبله‌چی ها را هم داشته باشد.

سینمای آزاد و جایزه سپاس

* فیلمهای هشت میلی متری فیلم سازان جوان که در جشنواره‌ی فیلم‌های تجربی هشت میلی متری در کارگاه نمایش و دانشگاه شیراز، به نمایش گذاشته شده است، بنا به دعوت شورای جایزه‌ی سپاس، در این جشنواره شرکت می‌کند. و به فیلم برگزیده، پلاک طلا اعطاء خواهد شد.

مدیر اجرای سازمان جهانی

رادیو - تلویزیون به قتل رسید

آرتور مورس مدیر اجرایی انستیتوی بین‌المللی رادیو و تلویزیون سه‌شنبه شب (۱۱ خرداد) در یک حادثه رانندگی در یکی از جاده‌های اسلونی در یوگسلاوی به قتل رسید. آرتور مورس به سبب (BLED) در یوگسلاوی آمده بود تا در یک کنفرانس بین‌المللی تلویزیونی شرکت جوید.

آثار هنرمندان قرن

نوزدهم و بیستم

* در گالری «بارک برن» در لندن که شعبه‌ی نیز در نیویورک دارد، نمایشگاهی از آثار نقاشی، طراحی، آبرنگ و پیکره‌ی هنرمندان قرن ۱۹ و ۲۰ در این ماه دایر شد. کلیه‌ی آثار این نمایشگاه از کلکسیون خصوصی «نورتون سیمون» انتخاب و در معرض تماشای فروش نهاده شده است. از شاهکارهای این نمایش، تابلوی رنگ و روغن رقصندگان است که «دگا» در ۱۸۷۹ نقاشی کرده و اندازه‌ی آن در ۲۶×۱۴ اینچ است. نمایشگاه شامل ۷۴ قطعه اثر هنری است. که هر یک در حد خود ارزشمند و گرانبها است.



سانسور برنامه جوان بائر

تلویزیون فرانسه برنامه «جوان بائر» خواننده مشهور آمریکایی را که به‌طور مستقیم از تولون - فرانسه پخش می‌شد سانسور کرد. جوان بائر که به‌خاطر مخالفتش با جنگ ویتنام شهرت دارد، هر بار که کنسرتی در یک سالن یا در تلویزیون اجرا می‌کند، سه ترانه می‌خواند و در یک سخنرانی کوتاه نظرات سیاسی و اجتماعی‌اش را بیان می‌دارد.

در تولون هم خواننده آمریکایی همین نیت را داشت، ولی گردانندگان تلویزیون فرانسه در پایان اولین ترانه، برنامه او را قطع کردند. «جوان بائر»

در کانون فیلم

از روز شنبه ۲۲ خرداد تا سه‌شنبه ۲۲ تیر فستیوالی از فیلمهای مایکسل آنجلو آنتونیونی در کانون فیلم تهران برگزار می‌شود. در این فستیوال ۱۳ اثر برگزیده آنتونیونی: وقایع یک عشق، شکست‌خورده

ها، خانم بدون کاملیا، محفل زنان، فریاد، مردم رودخانه بو، نظافت شهری، دروغ عاشقانه، ماجرا، شب، کوف، صحرای سرخ و «بلوآپ» (Blow Up) محصول سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۶ او به نمایش گذاشته خواهد شد.

موفقیتی تازه

* در خلال دو سال گذشته به‌همت یک موسسه‌ی تجاری بین‌المللی - آی. تی. تی - از هنرمندان امروز ۲۰ کشور جهان ۲۰ اثر برگزیده شد و متفاوتاً در نشریه‌های «تایم»، «نیوزویک» و «لایف» به چاپ رسید. از ایران همانطور که میدانید تابلویی از «ایران درودی» انتخاب و به همراه نوشته‌های کوتاه از این هنرمند در نشریه‌های مزبور چاپ شد. اینک بار دیگر به همت آن موسسه، ده تابلو از آن‌میان برگزیده شده و در قطع ۶۰×۴۵ سانتیمتر با رنگهای اصلی تابلو به‌صورت پوستر تهیه شده است تا در دسترس هنر دوستان قرار گیرد. هر یک از پوسترها به قیمت ۵ دلار به تعداد محدود برای خواستاران ارسال می‌شود. از میان ده تابلوی انتخابی از هنرمندان فرانسه، مکزیک، بلژیک و ... آثار دو تن از هنرمندان آسیای جنوبی: از هند تابلویی از «ساتیس گوجرال» و از ایران تابلویی «ایران درودی».

باله‌ی سلطنتی لندن در سفر

* «رویال باله»ی لندن در این ماه شهرهای «بورنماوت»، «آکسفورد» «کاردیف» و «لیورپول» را رقص کنان زیر پا نهاد. با این گروه رقصندگان برجسته‌ی همراه بودند با برنامه‌های زنده و در خور توجهی چون: «سفر بزرگ» باله‌ی تازه‌ی از «جولیتون»، درباری دخترتری تنها از آمریکا که بدیدار بیش از نیمی از جشنواره‌های دهه‌ی ۱۹۲۰ می‌شاید. زیبا و پندیدنی بود، رقصندگان در نقشهای ستاره‌هایی ظاهر می‌شدند که هیچگاه آنها را به‌چشم ندیده بودند. در کنار این باله‌ی فانتزی و زیبا، اثر دیگری عرضه شده که در زمره‌ی آثار جدی هنر باله به‌شمار می‌آید «نگاره‌های صحرا» که ستایش و تحسین تماشاگران جوان را همصدا با تماشاگران پاهن‌نهاد پذیرا شد. نیز «رویال باله»ی لندن در کنار این دو اثر، کارهای ارزنده‌ی دیگری را به روی صحنه‌های این شهرها زنده کرد.



تماشاگر فیلم باید به حس انتخاب درست، دست یابد.

* ولی چندتا از همین فیلمها که به تازگی توسط نورپردازان ساخته شده بازار خوبی پیدا کرد.

کاووسی - بازاری بودن یک فیلم با ارزشمند بودن آن فرق دارد. البته ما بارها شاهد فیلمهای باارزشی بودیم که بازار هم پیدا کردهاند. ولی متأسفانه در ایران این توهم پیش آمده که کار هر فیلمسازی را که بازار پیدا میکند در ردهی کارهای هنری قرار میدهند و سازندهاش را هنرمند قلمداد میکنند. در حقیقت سینمای ما حیوانی را میماند که پوست کهنه را دور انداخته و پوست تازه‌ای پیدا کرده. کار هر فیلمسازی در ایران عوض نشده است و همه آدمهای سابق در سمت خود باقی مانده‌اند.

* شما به عنوان یک منتقد، سینماگران ایرانی را چگونه می‌بینید؟
کاووسی - باید صریحاً بگویم که سینمای ما زیر صفر است و سینماگران ما مثل آدمهایی هستند که غلط املاشی دارند و بعد میخواهند سبک بیافرینند. من همیشه دوربین فیلمبرداری را به ماشین تحریر تشبیه کرده‌ام. فرض کنید در یک ماشین تحریر یک ورق کاغذ گذاشته شده و بعد یک کودک یا یک آدم ناآگاه شستی‌های آنرا به حرکت در آورده خواه ناخواه نقوشی به روی کاغذ خواهد افتاد مثلاً چند «گ» یا «چ» بی‌دربی یا حروف دیگری نوشته شده. اگر این متن ناشیانه را به دست یک فرد بیسواد بدهید البته خیال می‌کند که واقعا چیزی روی آن کاغذ نوشته شده، اما اگر همین متن را به دست یک آدم باسوادی بدهید خواهد فهمید که چقدر بی ربط است.

سینما خاصیت‌هایش را دارد هر کسی میتواند فیلمی را در دوربین بگیرد و بعد آنرا به یک منبع انرژی یا فنر وصل کند و بعد با فشار دکمه‌ای مخصوص فیلم بگیرد. خواه ناخواه تصاویری بروی فیلم نقش خواهد بست ولی آنچه مهم است مغزی است که در کنار دوربین قرار دارد و بازده تلاش این مغز.

آنچه که مسلم است اینست که مردم از روز اول این را نمیخواستند و این سلیقه‌ها فیلمسازان به مردم قبولانده‌اند. تماشاگر فیلم باید به یک انتخاب درست دست یابد.

* اما با بازاری که سینمای ساز و ضربی ایران دارد چگونه می‌توان فرهنگ غنی سینما را برای مردم تفهیم کرد؟
کاووسی - من معتقدم که باید برای پیشرفت جدی سینما، جلوی نمایش فیلمهای بد را گرفت و وحشت و ابامی از ورکشکنگی اشخاص یا واکنش‌های دیگرشان نداشت.

سینمای متضخ فعلی مردم را به فکر نکردن عادت داده است. یعنی در سینمای ما، تماس تصویری تا حد دبلن و تماس

بقیه در صفحه ۴۹

در سینما گفته میشود، قبلاً توسط کسی یا کسانی گفته و عمل شده است.

* ولی می‌شود مساله آفرینش و خلاقیت را نا دیده گرفت؟ کارگردان امروز با معیارها و ارزشهای هنری زمان خودش حرف می‌زند و کارش طبعاً با آنچه قبلاً گفته شده تفاوت دارد و حتی میتوان گفت که جدا از آنهاست.

کاووسی - آفرینش هنری یک مساله روانی است. مثالی بزنم بشر عصر حجر از سنگ سلاحی ساخت و انتظاری که از این وسیله داشت برآورده شد.

یعنی اگر کار بود، می‌برد و اگر تیر بود، می شکست. اما یکروز بروی آن نقش گلی انداخت، خوب او آنچه از این وسیله میخواست انجام میداد. ولی چه انگیزه‌ای باعث شد تا علاوه بر کاری بودن وسیله‌ی زندگیش انتظار زیبایی از آن داشته باشد؟ این چیزی جز نیاز به برون ریزی درونیات عاطفی که آفرینش باشد نبود.

اما در مورد آفرینش هنری در زمینه سینمایی من تصور میکنم آدمهایی مثل «ملی‌س» و یا «گرفیت» دیگر چیزی باقی نگذاشته‌اند تا دیگران به آن بپردازند. کماینکه، هرچه دیگران گفته‌اند، در زمینه‌های فنی بوده یعنی با بهتر شدن وسایل ضبط صوت و تصویر، با آمدن رنگ و پرده‌های عرض‌مندی. سینما از نظر تکنیک تکامل یافته است.

* نظرتان راجع به نو پردازی در سینمای ایران چیست؟

کاووسی - باید گفت قطع رابطه کردن با سنتهای گذشته و پذیرفتن سنت‌های جدید دلیل ارزشمند بودن این سینما نیست. متأسفانه در کشور ما اغلب بی‌دلیل، چیزهای نو را با ارزش جلوه داده‌اند.

* ولی به‌تازگی سینمای ما عنوان میکند، با گذشته تفاوت بسیار دارد.
کاووسی - ببینید، سینمای فعلی کشور ما تمام معایب و اشتباهات سینمای گذشته را با خود دارد و فقط برخوردها را عوض کرده و برخوردها و خطاهای جدیدی را جای آن گذاشته است.

* شما به هیچ‌گونه این سینما به‌عنوان یک واقعیت بهتر نگاه نمیکنید؟
کاووسی - نه من مطلقاً به این سینما معتقد نیستم. جز به چند نفری که کاملاً پراکنده کار میکنند و کارشان هم بالطبع از فیلمسازان فارسی جدا است.

این‌ها را با اجتماع چطور بیان می‌کنید؟
کاووسی - سینما تنها هنری نیست که از این خصالت برخوردار است.

فی‌المثل معماری هم چنین حالتی دارد. در سینما هم مانند معماری که از زحمات و کوششهای عده‌ای جهت‌تکونین و تکامل یک نقشه و طرح منجر به نتیجه‌ای میشود که نام آرشیتکت را بر خود مینهد. کار و کوشش عده‌ای از جمله تدوین کننده، فیلمبردار و بازیگر، منجر به تکونین و تشکیل فرمی از هنر را میدهد که قصد کارگردان بوده است.

نقش یک کارگردان همیشه به‌عنوان یک قدرت خلاقه قابل بررسی است - کما اینکه کارگردان است که به سناریو عبق و «بعد» می‌بخشد و هم اوست که تدوین کننده و فیلمبردار و بازیگر را به دنبال خود میکشد و به هدفی رهبری میکند که خواست اوست.

* در ضمن گفته‌هایتان به «بعد» اشاره کردید. فکر می‌کنم احتیاج به توضیح بیشتری دارد.

کاووسی - منظورم از بعد یک بعد عکاسی نیست، بلکه بعد کاراکتر است. مقصود درونیات و احساسات تصاویر یا آدمهایی است که حرکت میکنند. و یکی از مشخصات سینمای بد دنیا، نداشتن همین «بعد» سوم است.

* اما مساله مغزهای دیگر سوای کارگردان در اینجا نادیده گرفته میشود. مثلاً سناریست.

کاووسی - بله سناریو نقش مهمی را در ارائه یک فیلم بازی میکند ولی فراموش نکنیم که سناریو خطی است و بیشتر یک اثر ادبی محسوب میشود و در واقع «سینمایی» که سناریو ارائه میدهد شکل معینی ندارد. خواننده یک سناریو میتواند به هر شکل و صورتی قهرمان سناریو را مجسم کند، ولی وقتی که همین سناریو فیلم شد ذات میگیرد و نقش بزرگی را که کارگردان در این میانه بازی میکند، تبدیل و بردن کلمه و خط به تصویر است.

* تصور نمیکنید با پیشرفت روز افزون تکنیک و صنعت، هنر در سینما نیز بهمان اندازه پیشرفت کند؟

کاووسی - با یک بررسی در تاریخ، سینما در ظرف زمانی که بر آن گذشته، آنچه باید بگوید گفته است و جز در زمینه تکنیک، در زمینه هنری شاهد ابداعی نخواهد بود، کما اینکه هر آنچه به‌تازگی

برای معرفی و شناسائی دکتر هوشنگ کاووسی توضیح زیادی لازم نیست. از دیرباز این نام برای خوانندگان مطبوعات آشناست. حتی شاید بشود گفت اولین مقاله‌ها و نقد های سینمایی که به صورتی مشروح تر به زبان فارسی منتشر شد، از اوست برای آشنائی بیشتر با اندیشه و کار او گفتووی ترتیب دادیم که حاصلش در زیر می‌آید.

* آقای کاووسی، سر صحبت‌ها از تجربه و عقیده کلی شما در مورد سینما باز می‌گردد. فکر می‌کنید امکانات امروزی جهان سینما این هنر را در چه مرحله‌ای قرار داده است؟

کاووسی - یک مساله گاهی اوقات در برابر چنین سؤالیهای ایجاد اشکال می‌کند و آن برداشت و تعریف دقیق و صحیح سینما است. حقیقتاً نباید تصور کرد که هر عکسی روی پرده سفیدبافتند و حرکت کند، امش سینما است. در کار فیلم هم مثل بسیاری هنرهای دیگر مثلاً نقاشی، ادبیات، معماری و مجسمه سازی حاشیه‌روی‌های بی‌دلیل و بیهوده‌ای انجام گرفته است.

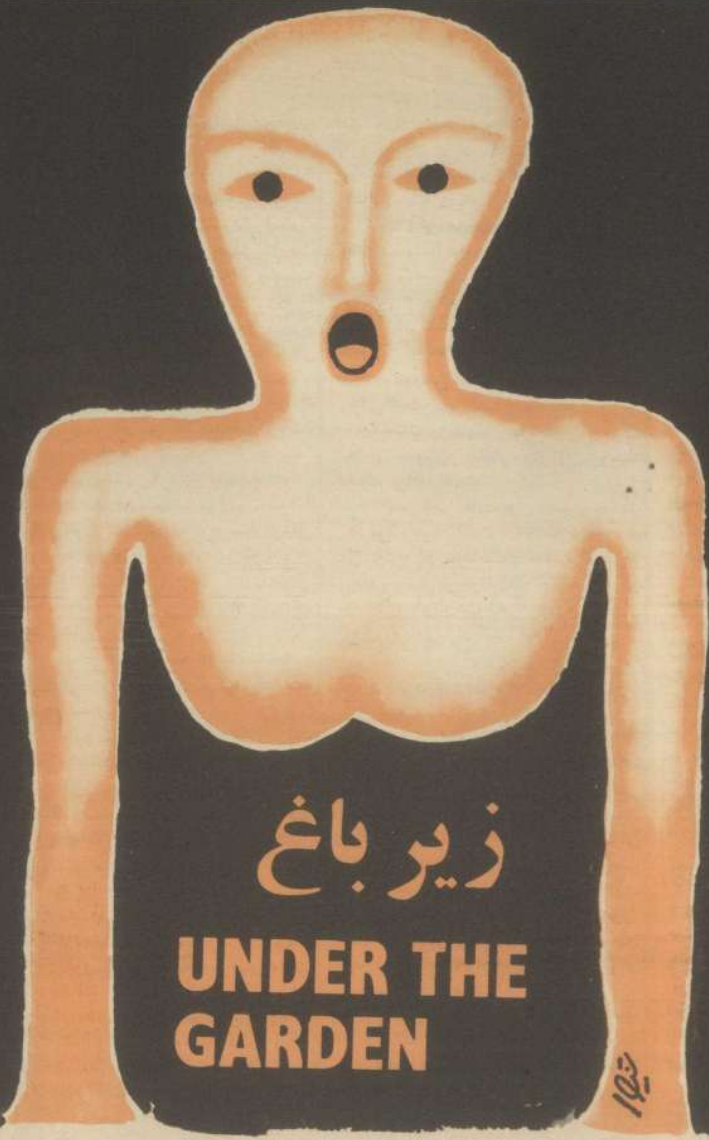
همانطور که میدانید سینما در سال‌های اول پیدایی، یک وسیله علمی بود. بدین معنی که دستگاهی که فقط می‌توانست زندگی فردی و اجتماعی را در جریان طبیعت ضبط کند. اما بعدها یعنی بعد از سال ۱۹۱۱، اندکان متوجه این مساله شد که این وسیله ضبط تصاویر زندگی به طریق عکاسی در جریان می‌تواند یک وسیله هنری هم باشد و همین باعث شد که سینما هنر باشد. یک هنر تنها و خالص مثل موسیقی و مجسمه سازی. و سازنده یک اثر سینمایی هم بالطبع همانند دیگر خالقین آثار هنری، کسی است که استنباط‌های خود را از دنیای اطرافش توسط وسایل هنری (سینمایی) در اختیار متفانان میگذارد.

سینما، این مشخصه را داشت که می‌توانست یک وسیله سرگرمی عمومی هم باشد و این خاصیت تصویری بودن سینما و در نتیجه آسان تر درک کردن آن برای عموم، باعث شد که سینمای تجارتمی هم در کنار آن به وجود بیاید. ولی نباید تصور کرد که آنچه این سینما می‌سازد، چیز مهملی است.

* میدانیم خصالت سینما از حالت انفرادی به دور است و بالاجبار در کار سینما، گروهی با هم کار می‌کند. رابطه



سینمای ما حیوانی است که فقط پوست عوض می‌کند



زیر باغ UNDER THE GARDEN

گراهام گرین ترجمه: منوچهر محجوبی

قسمت اول

- ۱ -

وقتی دکتر به او گفت: « البته این حقیقت که شما سیگار نمی کشید به نفع تان است. » وایلدیج تازه فهمید که دکتر چه چیزی را می خواهد بازبرگی به او بگوید. دکتر « کیو » (Cave) عکس هائی را که با اشعه ایکس گرفته بود، روی دیوار، کنار هم چسبانده بود، پیچ ها و حلقه های روی عکس، بیمار را به یاد عکسهائی انداخت که در زمان جنگ، از ارتفاع بسیار از سطح زمین گرفته بود تا نقاط سوق الجیشی دشمن را در آنها نشان دهد.

دکتر کیو برایش توضیح داده بود که: « دلم می خواهد مشکل مرا خوب بفهمی » این حرف به گزارشهای مختصر و مبهم جاسوسی می مانست که در باره یک مساله خیلی مخفیانه و مهم رای می دادند و تنها افسر مربوطه می توانست از آن سر در بیاورد. وایلدیج از اینکه می دید بخت با او یاری کرده است

احساس رضایت می کرد، و برای اینکه اشتیاق و علاقه اش را نشان دهد، به جلو خم شده بود و عکسهای دل و روده خود را با دقت نگاه می کرد.

دکتر کیو گفت: از این طرف شروع می شود. بگذارید ببینم، آوریل، مه، ژوئن، پله سه ماه پیش، زخمهائی که به علت ذات الریه ایجاد شده بخوبی دیده می شود. می توانید آنها را از اینجا ببینید.

وایلدیج با پریشانی گفت: بله فربان.

دکتر کیو نگاهی مبهم به او کرد و گفت: حالا ما اگر این عکس های وسطی را رها کنیم و به سراغ عکس دیروز بیائیم می بینیم که اثر زخم پاكشده است، می توانی خودت ببینی.

وایلدیج گفت: خوب است.

انگشت دکتر در روی عکس حرکت کرد و چیزی شبیه آثار بازمانده از مزارع پیش از تاریخ را نشان داد: — اما نه کاملاً. اگر همه عکسها را نگاه کنی متوجه می شوی که بهبودی چقدر کند بوده است. در این عکس آخری در واقع نمی بایستی اثری از زخم باقی باشد.

وایلدیج گفت: متاسم. حالا دیگر به جای احساس رضایت، حالتی شبیه احساس گناه داشت.

— اگر عکس آخری را به تنهائی نگاه می کردیم ممکن بود بگوئیم که هیچ نشانه ای از خطر نیست.

دکتر سه کلمه آخر را چنان تلفظ کرد که گوئی زنگ خطر را نه صدا در می آورد. وایلدیج پیش خودش فکر کرد. تکند دکتر تصور سل دارد.

— فقط وقتی عکسها را باهم مقایسه می کنیم متوجه این کندی می شویم بعید نیست که مانعی در کار باشد.

— مانع؟

— اینطور که پیداست چیز مهمی نیست. منتها من نمی توانم بدون یک آزمایش دقیق، از مرخص کردن تو زیاد خوشحال باشم.

دکتر کیو عکسها را ترك کرد و پشت میزش نشست. وقفه ای طولانی ایجاد شد وایلدیج آن را تحمل بر دوستی دکتر کرد. گفت: البته اگر باعث خوشحالی شما بشود اشکالی ندارد.

اینجا بود که دکتر باردیگر آن کلمات توضیحی را تکرار کرد: البته

این حقیقت که شما سیگار نمی کشید، به نفعتان است. — او، بله.

— فکر می کنم بهتر باشد که از « سرنایگل سامسون » خواهش کنیم که آزمایش را او انجام بدهد. اگر چیزی باشد، جراحی بهتر از او برای عمل پیدا نمی کنیم.

وایلدیج برای پیدا کردن تاکسی از خیابان ویببول گذشت و وارد میدان کاوندیش شد. یکی از آن روزهای تابستانی بود. که از کودکی تا به حال به یاد نداشت، هوا گرفته و بارانی بود. تاکسی ها از کنار ساختمانهای بلند چگری رنگ که مطلب دندان پزشکان بود می گذشتند و گوئی قربانی ها را به قربانگاه می بردند.

باد گرم ژوئیه، دانه های باران را به صورت اریب به بدنه ساختمانها می کوبید و آنها را می شست. صدای پسرکی از پشت سر به گوش رسید: ناراحتم می کند.

مادرش — یا معلمش — جواب داد: بیخودی داد و فریاد راه نینداز.

هفته بعد وایلدیج تحت يك آزمایش طاقت فرسا قرار گرفت . اما دادفریادی راه پیدا نداشت ، و دتر ها سکوئی را نه او به خاطر بیهوشی می برد ستوندند . برای يك آدم غیر حرفه ای وارد شدن به بیمارستان یا رفتن به سر بازی احساسی بدسان ایجاد می کند : احساس بی تفاوتی ، ادبی بی پناه ، بدون احساس هوشی مسوولیتی وارد محیطی بسته می شود . وایلدیج خود را در زمانی محصور می یافت ، حال آنکه بیرون از آنجا تابستان اندلیس بر روی سف ماشین ها می بارید . از پایان جنگ تا بحال ، چنین احساس آزادی نکرده بود .

آزمایش - که رادیوسکوپی ریه ها بود - تمام شده بود ، واز آن خاطرهای ناراحت کننده باقی بود ، احساسی می کرد که چون عصا مانند را از گلویش پائین داده بودند و پس از فرو کردن در ریه ها بیرون کشیده بودند . صبح روز بعد با بدنی لخته و خرد بیدار شد ، حتی عمل بیهوشی نیز برایش رنج آور بود . اما پرستار به او گفت که این حالت یکی دو روز بعد از بین می رود ، فعلا می تواند لباسهایش را بپوشد و به خانه اش برود . وایلدیج از اینکه می دید او را با این لحن خنک از آن محیط بسته به دنیای خارج می فرستند دل شکسته می نمود .

پرسید : وضع رضایتبخش هست ؟ واز طرز بیان پرستار بی پرده که کنجکاوی بی موردی به خرج داده است . پرستار گفت : من چیزی نمی توانم بگویم ، آقای نایگل می توانند فرصت معاینه تان کنند .

وایلدیج روی لبه تخت نشسته بود و کراواتش را گره می زد که آقای نایگل سامسون وارد شد . این نخستین بار بود که وایلدیج حضورش را با آگاهی احساس می کرد ، پیش از این فقط هنگام اثر کردن داروی بیهوشی بود که وی را با شنیدن صدایش شناخته بود . شروع تعطیلات پایان هفته بود و آقای نایگل برای رفتن به حومه زاکت پشمی کهنه ای پوشیده بود . موهای سفید و ژولیده داشت و وایلدیج را با پریشان حواسی نگاه کرده به جسم شناوری می ماند که در چشمه ای این سو و آن سو شود . با قاطعیت گفت : او ، حالت بهتر است .

شاید .
آقای نایگل گفت .
معلوم است خوش نیامده ، اما می دانی ، ما هم نمی توانستیم بدون معاینه بگذاریم بروی .
خوب معاینه کردید ؟
آقای نایگل حالتی پیدا کرد که گویی ناگهان زیر آب چشمه رفته و پس از لحظه ای به جایی آرام رسیده است . نگاهی میهم به اطراف اتاق انداخت و سپس خود را روی يك صندلی پایه بلند چنان رها کرد که گویی روی يك میل راحت می نشیند .
آن وقت گفت : آقای عزیز ، کاری نکن که نگذارم لباس را بپوشی . و بعد یکی از جیبهای بزرگش را

لمس کرد - گویا ساندویچی در آن بود .

خبر تازه ای دارید ؟
ساعت نقره ای بزرگی را - که به علتی اثر با نخب بسته بود - از جیبش بیرون آورد و گفت : فکر می کنم تا چند دقیقه دیگر دتر کیو به اینجا بیاید . باید زرم را در خیابان لیورپول ملاقات کنم . ازدواج کرده ای ؟
نه .

خوب است ، يك دتر کمتر .
بچه داری مسئولیت سنگینی است .
يك دختر بچه دارم - ولی جانی دور از اینجا زندگی می کند .
دور از اینجا ؟ می فهمم .
زیاد به درد همدیگر نرسیده ام .
انگلیس را دوست نداری ؟
تبعیض نژادی سفارش را به اینجا مشکل کرده است .

حس کرد که لحن صدایش کودکانه و معصوم است ، گویی باین اعتراف غریب می خواست ، حتی بدون اینکه امید موفقیتی داشته باشد ، توجه او را به خود جلب کند .
آقای نایگل گفت :

اوه ، بله . خواهر و برادر چه ؟ منظوری خودت است .
يك برادر بزرگتر دارم . منظوری ؟
بسیار خوب ، فکر می کنم پرسیدن ندارد .

آقای نایگل از جا برخاست و به طرف در خروجی رفت . وایلدیج روی تخت نشسته بود و کراوات دور زانوش بود . در باز شد و آقای نایگل گفت :
اینهم دتر کیو . حالا دیگر باید رفت . داشته به آقای وایلدیج می گفتم که يك بار دیگر باید بیینش . لطفا قرارش را با او بگذار .
و با گفتن این جمله از در خارج شد . وایلدیج پرسید : چرا باید دوباره ایشان را بیینم ؟

بعد که از دست پاچگی دتر کیو فهمید که شوال احمقانه ای کرده است ادامه داد : - بله ، البته ، متوجه چیزی شدید ؟

واقعا شانس بزرگی بوده اگر بیشتر طول می کشید .
هیچ آمیدی هست ؟
همیشه امید هست .
بنابر این وایلدیج فکر کرد که دوباره ، همانطور که دلش می خواست ، در محیطی محصور خواهد بود .

دتر کیو دفترهای را ، که مخصوص نوشتن وقت ملاقات بود ، از جیبش بیرون آورد و با عجله گفت :
وقت دتر نایگل محدود است . دهمین ملاقات در کلینیک مشکل است ، چه برسد به پانزدهمین . هیچ به این فکر نیست که بعد از پانزدهمین ملاقات نوبت به ما می رسد .

ماهی گیر بزرگی است ؟
ماهی گیر ؟ آقای نایگل ؟ هیچ نمی دانم .
دتر کیو آزاده می نمود ، چنان بود که گویی نمودار غلطی پیش رویش گذاشته باشند . گفت :
نوبت پانزدهم را بنویسم ؟
شاید بتوانم بعد از تعطیلات پایان

هفته جواب بدهم . می دانید ، هنوز فکر نکرده ام که آیا می توانم این مدت دراز را در انگلیس بمانم یا نه .
دتر کیو سریع و تلگرافی گفت : فکر می کنم هنوز نتوانستم شمارا قانع کنم که مساله جدیت ، ولی واقعا جدی است . تنها شانس شما - تکرار می کنم ، تنها شانس شما اینست که هر چه زودتر آن مانع برطرف شود .
بعدش چه ؟ لایذ چند صباح دیگری زنده خواهم بود .

تعمینش غیر ممکن است . . .
اما معالجات کاملی کرده ایم .
وایلدیج گفت : نمی خواهم تصور کنید که اهل بحث و جدل . اما می خواهم بدانم که این نوع زندگی خاص را باید در آینده هم ادامه بدهم یا نه .
دتر کیو گفت :

زندگی همه ما همین جور است .
من می دانم که شما مذهبی نیستید پس خواهش می کنم مرا دچار سوء تفاهم نکنید ، منم مذهبی نیستم . درباره آینده ام کنجکاوی ندارم .

گذشته مطلبی دیگر بود . وایلدیج رهبری را به خاطر آورد که در جنگ های انفصال شرکت داشت و خسته و زخمی سوار بر اسب ، از نردی میهم گریخت . باردیگر به دیدار خانه ای آمد که در آن بود به دنیا آمده بود و عروسی کرده بود با معنودوی که در آن می زیستند و موقعیت او را نمی شناختند و روبرو شد ، آنها فقط مردی خسته را بر اسبی می دیدند ، و عاقبت - اما وایلدیج نتوانست پایان این شرح حال را درست به خاطر بیاورد : فقط هنگامی که مانند آقای نایگل سامسون ، در خیابان لیورپول سوار بر قطار می شد ، طرحی از مرد خسته دید که بر زین فرو افتاد . در کالجستر قطار را با قطار راه فرعی ویتون تمویض کرد ، و ناگهان تابستان آغاز شد ، این همان تابستانی بود که هنگام زندگی در ویتون به خاطر داشت . از آن پس روزها به تدریج کوتاهتر می شد . دیگر روزها از ساعت شش صبح ، که جهان بیدار می شود ، شروع نمی شدند .

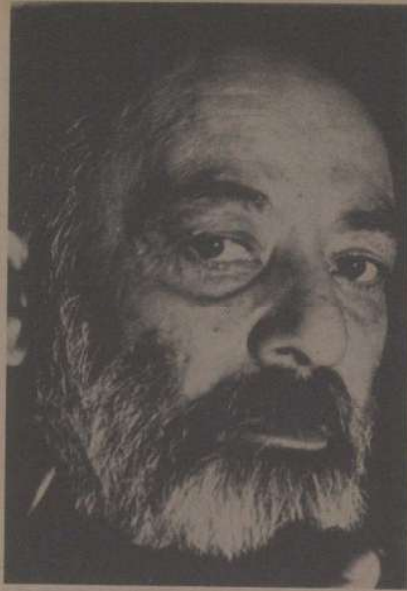
هنگامی که وایلدیج کودک بود ، ویتون حال به عمومی او تعلق داشت ، و تابستانها آنرا در اختیار مادر وایلدیج می گذاشت . از اواخر ژوئن تا اوت سال سپتامبر ، که سال تحصیلی شروع می شد ، ویتون حال عملا در اختیار وایلدیج بود . در خاطره او مادر و برادرش چهره هایی میهم بودند در آن سوی دیدگاه . اهمیت اینها حتی از ماشینی که به آنجا می آمد و او با پرداختن يك پنی يك دانه شکلات از آن می خرید کمتر بود . حتی برای آنها اهمیت کمتر از درخت بلوطی قائل بود که جلو دیوار آجری ویتون حال قرار داشت و شاخ و برگ سبزش بر فراز چمنها گسترده بود - درختی که در اوت گرم ۱۹۱۴ سربازان خسته را زیر آن دیده بود و میانشان سیب قسمت کرده بود . درختان نقره فام غان را به خاطر آورد و

چشمه صافی که خزه ها رنگ آترا سبز نشان می دادند . وی در خاطره اش دیگران را در این خانه سهم نمی کرد ، تنها خود را صاحب آن می دانست .
با وجود این ، خانه به جای اینکه به او برسد به برادرش رسید ، زیرا هنگامی که عمویش می مرد وی فرستگها از خانه دور بود و پس از آن نیز هرگز به این خانه بازنگشته بود . برادرش عروسی کرده بود ، چند تا بچه داشت (که به خاطر آنها چشمه را مرمت کرده بود) چمن زاری که پشت باغ میوه و سبزی قرار داشت ، و او در آنجا لاغ سوار می کرد ، همانطور که برادرش برای او نوشته بود) برای ساختن خانه های سازمانی به فروش رفته بود . اما عمارت و باغی که دقیقا به خاطر داشت هیچگونه تغییری نکرده بود .

چرا اکنون باید برمی گشت و آن را در دست دیگران می دید ؟ آیا آدمی در آستانه مرگ باستانی دست از همه چیز بشوید ؟ اگر پولی اندوخته کرده بود اکنون حالتی داشت که آنرا بین دیگران تقسیم می کرد . شاید مردی که سوار بر اسب از صحنه جنگ بهروستا آمده بود ، همچنانکه گوینده شرح حال گفت ، هنوز با آنچه بیش از همه برایش ارزش داشت وداع نکرده بود ، شاید می خواست آنچه را خطای باصره بود یا چشم باز ببیند و از خطای باصره رهائی یابد ، به این ترتیب در هنگام فرارسیدن مرگ ورشکسته ای واقعی بود . می خواست در آن لحظه نهائی چیزی جز زخمهایش در تملک خویش نداشته باشد .

وایلدیج می دانست که برادرش از دیدن وی چندان به هیجان نخواهد آمد . وی باین واقعیت خو گرفته بود که وایلدیج هرگز به ویتون نخواهد آمد ، آنان سالها پیش یکدیگر را در باشگاه برادرش در لندن ملاقات کرده بودند ، اکنون جورج مردی زن مرده بود که تنها زندگی می کرد . وی همواره از وایلدیج به عنوان مردی یاد می کرد که از روستا نماند است و به سرزمین های دور دست و مردم میخانه نیاز دارد . همیشه به این مطلب اشاره می کرد که خوشبختانه خانه به او رسیده بود ، زیرا اگر به وایلدیج می رسید آنرا می فروخت تا به سرزمین های باز هم دورتری سفر کند . وایلدیج را مردی خستگی ناپذیر ، نا آرام ، مجرد و بدون بچه عنوان می کرد که مدت درازی در يك جا نمی ماند ، تا آنکه شایع شد که در آفریقا... یا شاید هم در شرق... وایلدیج به خوبی آگاه بود که برادرش چگونه از او یاد می کند . برادرش اکنون مالک مغرور چمنها بود و استخر ماهیهای درختی که در کودکی آنرا گذرگاه تارک می نامیدند ، بر که و جزیره... وایلدیج از پنجره قطار به سرزمین سخت و صاف « ایست انگلیان » ، به پرچین های خشک گیاهی و به علفهای نولک نیز ، که شورمه زارها را در نهنش زنده می کرد ، نظر انداخت . در تمام این سالها برادرش اشغالگر بود ، و هنوز بدین فکر نیفتاده بود که در زیر خاکهای باغچه خفته است .

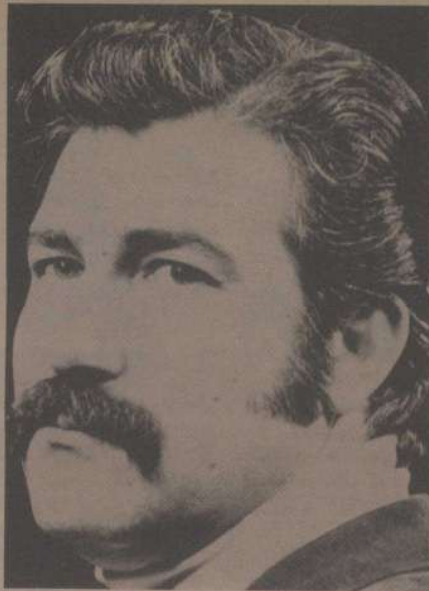
ناتمام



رضا بنی احمد

یکی از پرسابقه ترین چهره های تئاتر ایران است. او ۴۰ سال است که روی صحنه نقش آفرین نقش های بی شماری بوده است. بازیگری را از ۱۵ سالگی شروع کرده و خودش می گوید « تا حالا کار های زیادی در ادارات مختلف داشتم اما به علت عشق به تئاتر تمام کار ها را ترک کردم. »

پس احمد پنج فرزند دارد که بزرگترینشان سرساله است و کوچکترینش سمساله .
پس احمد را در مجموعه بی دربی الاخون والاخون دیدیم و اکنون هم ناظر بازی در خانه مهر خانم هستیم.



علی اکبر آقاجانی

دانشلام مجموعه مهر خانم سه سال است کار شرکت در مجموعه های تلویزیونی را با مجموعه الاخون والاخون آغاز کرده است . او ۲۵ سال دارد ، ازدواج کرده و صاحب سه فرزند است . آقا جانی علاوه بر شرکت در سریال های تلویزیون ، کارمند قسمت حمل و نقل تلویزیون نیز هست . او در يك فیلم سینمایی نیز شرکت کرده است .



شیده رحمانی

یکی از چهره های مشهور مجموعه مهر خانم شیده رحمانی است . شیده متولد ۱۳۱۲ است و کار تئاتر را از اصفهان شروع کرده و همراه با کار های تئاتر مدتی نیز گوینده رادیو اصفهان بود و با مجموعه الاخون والاخون پایش به تهران کشیده شد . شیده علاوه بر بازی در تئاتر های تلویزیون ، کارمند وزارت آب و برق نیز هست .



زری پورزند

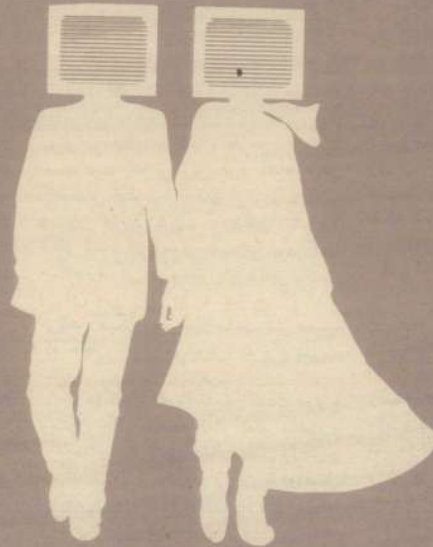
چهره آشنای برنامه خانه مهر خانم ۲۵ سال دارد زری مدت دو سال است که وارد تئاتر های تلویزیون شده است .

علاوه بر مجموعه مهر خانم چند بار نیز در مجموعه کانون گرم خانواده ظاهر شده است. زری صدای خوبی هم دارد و شاید ما روزی چهره اش را هنگام اجرای برنامه های موسیقی ایرانی ببینیم .

يك سرگرمی و نظر خواهی

آقای تلویزیون ؟

خانم تلویزیون ؟



کوبن مخصوص رای گیری

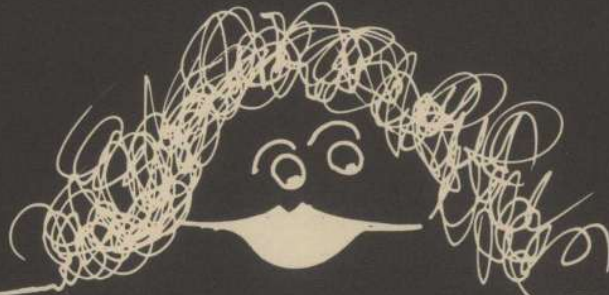
..... آقای تلویزیون

..... خانم تلویزیون

..... نام رای دهنده

..... نشانی و تلفن :

من او را گم کرده ام



ژان کوکتو
تک گوئی
برای یک هنر پیشه

شد . سایه ها به حرکت افتادند . من دوباره بیدار شدم . چرخ و فلک براه افتاد . او سوار شد . من فقط انقدر فرصت پیدا کردم که بهش بگم : « اسمتو بهم بگید . » و انقدر فرصت بود که جوابش را بشنوم : « بعدا ، بعدا بهتون می گم ! » و ارکستر شروع به نواختن کرد . ارکستر و کالسه های زرین و آبنمها و شمعون ها ، همه به چرخش درآوردند . او ، نهایتا تنها ، روی اون حیوون بالدار نشسته بود ، نا ناف اسمون بالا می رفت و بعد مثل یک بیج ، به طرف پایین ، به طرف جهنم می بیفتد . با هر چرخش ، اونو بالای بیج می دیدم . او به من می خندید . حالا بیاده شد ، پائین آمد . من داد زدم : « اسمتو بهم بگید . » من از روی شکل دهش جوابشو حدس زدم .

من گمش کردم . اینطوری شد که گمش کردم . من اونو تو غرفه و بفر عسلی پیدا کردم ، نو چادر تیراندازی تم کردم . با شامیانی تم کردم ، موقع ناپ بازی تم کردم . در حال حلقه انداختن ، وقتی داشتم حلقه مینداختم دوباره بیدار شدم و همونجا گمش کردم . من سر هر بیج اونو می دیدم . او به من می خندید . سرشو بلند می کرد . حالا حرکت کالسه ها کندتر شده . حرکت چرخ و فلک هم کندتر ، کندتر - کندتر شده . ارکستر دیگه نمی زنه ، همه چیز ساکت شد و ایستاد . من بزیدم جلو ، چون اسب اون جلوی من ایستاده ، اما اون رو اسپش نبود . دیگه رو اسپش نبود . پس کیجا بود ؟ من اونو دوباره پیدا کرده بودم برای اینکه گمش کنم ؟

از میدان جشن گذشتم . از نوبی نزد و خالد از وسط سایه ها گذشتم و داد زدم : « اسمتو چیه ؟ » و هیچکس جواب نداد . نو جشن بود که با اون برخورد کردم ، نو جشن بود که او رو از دست دادم . هیچوقت و به هیچ جشنی نرید ! آدم ها همدیگر رو پیدا می کنند و از دست میندند . آدم ها یا همدیگر آشنا می شن و دنبال هم می گردن . چون الان من دارم دنبالش می گردم ! من نمی دونم اسمش چیه ! صداس می گم : « هی ! هی ! هی ! » من دنبالش می گردم ! من دنبال اون می گردم . دنبالشم ، دنبال اون هستم و دیگه هیچوقت بیدارش نمی کنم .

نوبه جشن بود . نوبه جشن بود . آره نوبه جشن عمومی بود که بیدار شدم و نوبه جشن بود که گمش کردم . یک جشن عمومی بزرگ بود . یک جشن بزرگ که و بفر عسلی ، بیلبارد ژاپونی ، غرفه تیراندازی ، غرفه شامیانی حتی چرخ و فلک داشت . چرخ و فلک می چرخید و ترق تروق می کرد . بیلبارد همیشه در حال کار بود ، و بفر های عسلی همه جارو خوشبو کرده بود و نای و نوق فراوان نفاک شکارچی ها می اومد . من با یک نفاک سرپر نشونه گیری می کردم و تیر مینداختم . من تیراندازی رودست ندارم خیلی هم به هنر خودم می نازم . صبر کنید ! - نه اشتباه کردم . من اونو تو چادر تیراندازی ندیدم ، من با اون نوبه و بفر عسلی برخورد کردم . بوی خوش عسل ادمو مست می کرد و اون دو لبی مشغول نوش جان کردن بود . عسل رو فوت می کرد و تود سفید رو سروصورت من می نشست . اون خندید . من گفتم :

« اسمتو چیه ؟ » اون گفت : « بعدا بهتون می گم ! » بعد رفتم جای تیراندازی . اونجا بود که گمش کردم . نو چادر تیراندازی همه خال ها روزدم . هر دفعه که می زدم اون فریاد می کرد : « براوو ! » وقتی همه خالها رو زدم ، نخم مرغی رو که رو آب فواره دائم می چرخید نشونه گرفتم و داد زدم : « اسمتو چیه ؟ » و اون جواب داد : « حالا نه ، بعدا بهتون می گم ! » تیر رو در کردم . نخم مرغ داغون شد ، برگشتم که نگاهش کنم ، دیدم محو شده . من اونو دم غرفه تیراندازی گم کردم و دوباره بیدارش کردم . می دویدم ، مثل دیوونه ها می دویدم . به مردم تنه می زدم ، بهم فحش می دادند ، من اونو تو غرفه شامیانی چشم . حلقه خریدم تعداد زیادی حلقه خریدم . من و او ، با هم ، نو به دستگاه که می چرخید حلقه انداختیم . داد زدم : « اسمتو چیه ؟ » و اون جواب داد :

« حالا نه ، بعدا بهتون می گم . » هی ! بیا بریم باهم ناپ بخوریم . ناپ های اینجا خیلی بزرگه . زیاد بالا می ره ، خیلی زیاد . بعد باز برمی گرده پائین . آدم اوج می گیره . اوج ، اوج ، اونوقت می افته پائین ، می افته و می میره . پس از اون گمش کردم . سرتاب بازی . هیچکس ! و شب اومد . چراغ ها روشن



برگردان از : ایرج زهری

کنت کلارک « تمدن »

ترجمه: دکتر حسن مرندی

-۷-

اندیشه مردانگی و ناموری جوانمردان
از خصوصیات فلورانس قرن پانزدهم
بود.

نخستین سی سال قرن پانزدهم در
فلورانس عصر کار قهرمانی دانش
پژوهان بود.

کلیسا های جامع گوتیک، سرودی در
ستایش نور ایزدی است. من آنجا به
آسانی به انسان ایمان می آورم



شکل ۵۴ - نماز خانه اش را وقف می کند جیوتو



شکل ۵۵ - دانه و شهر بهشتی - اندیکوینی پیشانیو

نقاشی دارد، به مکان مقدس در جهان بدل ساخت.
این کار به سفارش صرافی بنام اتریکو اسکرووینی
Enrico Scrovegni انجام شد که پدرش بانام پرباخواری
مغرط - یعنی گرفتن بهره به نرخ بیش از مرسوم - زندانی
شده بود. زیرا در آن روزگار نرخ متوسط بهره بطور غیر
رسمی معلوم شده بود. این یکی از نخستین مواردی است که
نوکیسه‌ای، بعنوان نوعی کفاره، سفارش کار هنری داده است.
اقدام این نوکیسه‌مانند بطالوتو عشرت دیگران، به‌جهانیان بهره
رسانده است. در اینجا اتریکو می‌بینید (شکل ۵۴)،
این شاید یکی از قدیمی ترین صورتسازهای باشد که شباهتی
به اصل دارد. وی در این جا نمونه نماز خانه خود را به سه
فرشته هدیه میکند و به این دلیل در «روز جزا» در میان
تیکان جای میگیرد.

آثار دیگر جیوتو نیز برای بانکداران، دو خانواده بزرگ
سراف در فلورانس، یعنی باردی Bardi و پروسی Peruzzi
نقاشی شده بود. این مردان حسابگر بعد ها مرکب اشتباهی
مهلك شدند. آنان از درك این نکته عاجز ماندند كه

شكافی بزرگ اقتصاد بود و او این آثار از اشرافیت بی‌مسئولیت
شمال جدا و متمایز می‌کند، آنها میلیونها بهره به ادوارد
سوم پادشاه انگلیسی قرن دوازدهم تا با فرانسه جنگید. در
۱۲۲۹، پادشاه انگلیسی به آرامی زیر قرض خود زد و در
نتیجه نخستین سقوط مالی در تاریخ سرمایه داری پدید آمد.
بسیست سال پیش از این فاجعه، جیوتو دومازخانه
پهلوی هم را در سانتا کروزه Santa Croce تزئین کرده بود
که نشان دهنده استادی او در هنر تاجه پایه به رشد خود
ادامه داده است.

جیوتو نگارگر بی‌همناهی زندگی بشری، در شکلهای
کوناگون آن است. او میتواند صحنه‌های چون این را تصویر
کند:

زنانشوی در کانا، که تقریباً سیک چاوسر Chaucer
نویسنده را در نقاشی بکار برده است. پشت جامه‌های سفالی،
میزبان شکم برآمده‌های نشسته است و با حیرت شرابهایی را
که از تبدیل آب به شراب دوست شده می‌چشد. اما آنجا که
درام بشری عظیم تر است، عظمت جیوتو بیشتر تجلی میکند،
همچون این صحنه لوگدان مسیح توسط پهلوی‌های اسخر یوطی
گتسمن Geth Semane (شکل ۵۵). چه اقتراح حیرت
انگیزی که یهودا سولای خود را بر دوش مسیح می‌اندازد.
همه چیز - سرها - حرکات و اطوار - و طرح آشفته کون نیزه
ها اوج احساس، فشار روحی و خشونت است.
اما جیوتو میتواند زیبایی غزل وار حرکت جمعیت در
ازدواج علما را نیز تصویر کند.

ظرافت نولی‌مه تانزوره Noli me Tangere با ارتباط
حیرت انگیز و ظریف چهره ها و پیکرها و سرانجام، مویه‌بر
جسد مسیح که شاهکاری از ساختمان تصویری است -
و به مدت ه قرن سرمشق نقاشی عالی آکادمیک بوده است.
اما این جنبه فنی بزودی فراموش شد. گاهی به حرکات
و سرهای زنان مویه‌گر بیفکندید.

اگرچه بنظر من جیوتو یکی از برترین نقاشان جهان است،
اما هم‌ترازی نیز دارد. در سال تولد او، و در همان ناحیه
مردی زاده شد که هم‌پایه‌ای برای او نمیتوان یافت. بزرگترین
شاعر فلسفی که تاکنون جهان بخود دیده است. دانته. چون
این دو معاصر و هموطن یکدیگر بوده‌اند، آدم گمان میکند که



میتوان دانته را توسط جیوتو تصویر کرد. ظاهراً یکدیگر
را می‌شناخته‌اند و شاید جیوتو تصویری از دانته کشیده
باشد.

دو واقع تخیل این دو، در دو سطح مختلف سیر میکند.
جیوتو بیش از همه به بشریت علاقه داشت، با موجود بشری
و سیمای او هم‌فردی میکرد و به علت جسمیت این موجودات،
در زمین مستقر بود. البته بشریت دو دانته نیز وجود دارد.
دانته در بحبوحه سیاست فلورانس می‌زیست و همه اشخاصی
که مورد نفرت، یا تحسین یا ترحم او بودند در شعر او ظاهر
میشوند، آنهم نه فقط بعنوان مظاهر خیر و شر، بلکه با همه
زیر و بمهای وجود بشری مردم واقعی. اما جیوتو آن مایه
قدرت فلسفی و قضاوت اخلاقی دانته، آن تحقیر قهرمانانه
پستی را، که مقرر بود در آثار میکلا آژر تجلی کند، نداشت.
بالا از همه آن قدرت شهودی نظام آسمانی و نیروی ذهنی
برای تفهیم آنرا قائل بود.

از يك لحاظ شاعر و نقاش دو ملتقای دو جهان ایستاده‌اند.
جیوتو به جهان نوین واقفیت های استوار و مجسم، جهان

ساخته ها ، بازرگانان و بانکدارانی که در خدمتشان بود ، تعلق داشت . دانته ، آنگونه که اغلب گفته شده به مراحل نخستین جهان گوئیک ، جهان سن توماس آکینسیائی و کلیسا های عظیم متعلق بود . آدم در نماز خانه آنها به دانته آنقدر نزدیک نیست ، که در تعمیرگاه رومانسک شهر پیزا نزدیک است .

مشیر ساخت نیکولو پیزانو ، Pisano ، پنجسال پیش از ولادت دانته ساخته شد - با این همه احساس هراس ، حتی برخی از عناصر عجیبی که در دوزخ دانته راه دارند - همراه با بسیاری چیز ها که از عهد باستان گرفته شده در آن نمایان است . همان دید موشکاف دوزخ جزئیات حقیقت را دارد ، گویانکه ما دیگر نمی توانیم به این غولهای نسبتا مضحك باور داشته باشیم .

جیوانی ، فرزند نیکولو ، که در حدود ۱۵ سال از جیوتو و دانته بزرگتر بود ، و مینقا زیر نقوذ هنر گوئیک شمال فرار داشت ، بنظر من روحیه دانته ای را تمام و کمال منعکس میکند . جیوانی یکی از بزرگترین فننامه نویسان در هنر مجسمه سازی است . هنر هایی که او در پیزا و پستویا در نزدیکی آن حجاری کرد تصویری از جهان وحشت هستند . در اینجا رنج سرشار از اندوه را در « قتل عام مسمومان » می بینیم .

اما احساس جیوانی از تراژدی فقط یک جنبه کنار دانته است - در نیمه دوم منظومه بزرگ دانته ، از نیمه برزخ بیدم ، لفظانی از سعادت روحانی وجود دارد که هیچ هنرمندی در آن زمان حق آن را ادا نکرده است . نقاشان قرن چهاردهم نیز برای انعکاس احساس دانته از نور آمادگی نداشتند . دانته نیز مانند همه نهرمانان این سلسله ، نور را مظهر تمدن می انگاشت و در منظومه خویش ، کمدی الهی ،

شکل ۵۶ - نماز خانه - جیوانی پیزانو

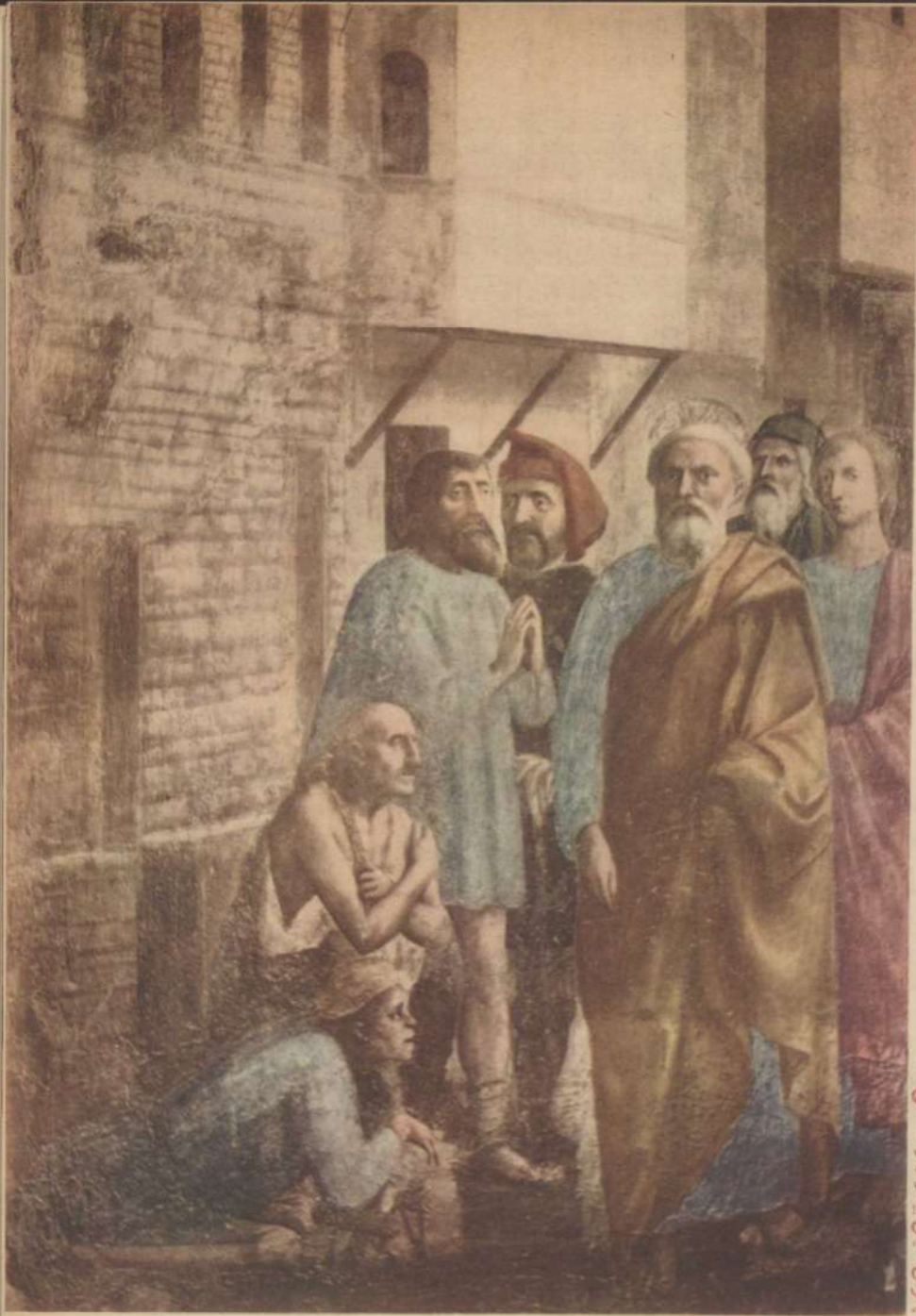


نیکولو پیزانو - نمازخانه

با دقت و ایجاز ، نور را با همه آثار متنوع آن وصف میکند : نور سپیده دم ، نور بر دریا ، نور بر برهنگای بهاری . همه این توصیف های زیبا ، آن قسمتی از وجود هنری دانته هستند که بیشتر مورد علاقه ماست ، اما همه آنها فقط تشبیه و استعاره هستند و همه آنها با کلمه « چنانکه گفتی » شروع میشوند و مقصود از گفتن آنها تصویر کردن و قابل فهم کردن شهود نظام متعالی و زیبایی آسمانی برای اذهان ماست و همه آنچه ای هائی که تخته بشد این جهان خالی هستند .

انسان معیار همه چیز است

مردانی که فلورانس را به فنی ترین شهر اروپا بدل کردند ، بانکداران و تاجران پشم بودند ، این واقع بیان پارساخوی در خانه های دژ مانند تیره گون می ریسند که برای مقابله دوبرابر کینه های فرقه ای و شورش مردم ساخته شده بود . پیدایش آن حادنه شگفت تاریخ تمدن که به نام رنسانس معروف است در جبین زندگی آنان دیده نمی شد . دلیل این نکته معلوم نیست که چرا ناگهان از خیابانهای تنگ و تاریک آنان این طاقهای روشن آفتابگیر با قوسهای مدور و قوسهای مستقیم



که گویی در شادی مسابقه گذاشته اند « سربر آورد . این ساختمانها از لحاظ آهنگ و تناسب و خصلت باز و خوشایند خویش با سبک تیره گوئیک که قبل از آنها وجود داشت و تا حدودی هنوز آنها را در میان گرفته بود ، تناقضی فاحش دارند . چه پیش آمده است ؟ پاسخ در کلامی از پروتاگوراس Prutagoras فیلسوف یونانی نهفته است : « انسان معیار همه چیز است » نماز خانه بازی Fazzi (شکل ۵۸) که بدست بروتلسکو Brunellesco بزرگمرد فلورانس در حدود ۱۴۳۰ ساخته شد به نسبی است که معماری انسانیت نام گرفته است . دوست و همکار او لئون باتیستا آلبرتی با این کلمات به انسان خطاب می کند : « به شما پیگری زیباتر از دیگر جانداران عطا شده و قدرتی شایسته حرکات گوناگون ، و نیز ترین و ظریفترین حواس و هوش و عقل و حافظه چون خدایان جاودان » . بی شک غلط است اگر بگوییم که مازبیاتر از دیگر جانداران هستیم و فعلا نیز خود را چندان مانند خدایان جاودان نمی بینیم . اما فلورانس های سال ۱۴۰۰ چنین می اندیشیدند . مثالی بهتر از این نمی توان یافت که چگونه اعتماد به خویش ، که زمینه

فکری فلورانس های اوایل قرن چهاردهم بود ، می تواند باعث ظهور ناگهانی تمدن شود . به مدت سی سال تروتهای جمهوری فلورانس که از لحاظ مادی رو به زوال بود ، در دست هوشمند ترین افرادی قرار داشت که تاکنون در یک جامعه دموکراتیک انتخاب شده اند . از سالوناسی Salututi به بعد دانشوران در فلورانس صدارت داشتند . اینان به Studia Humanitatis (تعلیم بشری) که طبق آن آموختن می تواند برای نیل به خوشبختی بکار رود مؤمن بودند و به کاربرد هوش آزاد در نمیشد امور خلاق عقیده داشتند و بالاتر از همه به فلورانس ایمان داشتند .

دومین و بزرگترین این صدراعظم های حکیم لئوناردو برونی Brunni بود که فضایل مدنیت فلورانس را به فضایل جمهوری روم شبیه دانسته است . وی بعدا فلورانس را حتی به آن عهد پریکلس Pericles تشبیه کرد . فیلسوفان قرون وسطی ، در مواردی که به عصر خود دو مرصه تاریخ می اندیشیدند تمکین می شدند . جان اهل سالیسبوری می گفت : « ما گورزادانی هستیم که بر شانه غولها ایستاده ایم » اما

برونی فلورانس را احیا کننده فضایل یونان و روم می‌دانست و بر گور او در کلیسای سانتا کروزچه **Santa Croce** این کلمات نقش بسته است: «تاریخ سوگوار است» (شکل ۵۹). این گور نشسته را دو موجود بالدار نگهداشته‌اند که چون در کلیسا هستند می‌توان آنها را فرشته دانست، اما در واقع پیکهای پیروزی طاق نصرتهای رومی هستند و بالای سر آنها مقابلهای امپراطوری قرار دارند که سنگ قبر را نگهداشته‌اند. درست است که در دایره بالای مزار پیکره مریم و مسیح کودک نقش بسته، اما قسمتهای مهم قبر را تماما سیولهای کلاسیک آراسته‌اند و این آومان را بیان می‌کنند که در فلورانس قرن پانزدهم اندیشه مردانگی رواج داشته و ناموری پادشاه افراد برجسته شمرده می‌شده است.

برونی و دوستانش این آومانها را از نویسندگان یونان و روم گرفته بودند. هرچیز تازه‌ای هم درباره رنسانس گفته شده، این عقیده قدیمی که شالوده اساسی مطالعه ادبیات باستان بوده به قوت خود باقی است. البته گرون وسطی نیز بیش از آنچه تصور می‌شود، چیزها از عهد باستان کسب کرده بود. اما منابع آن عصر محدود، متون تحریف شده و تعبیرهای هوسکارانه بود. تقریباً نخستین کسی که آثار مصنفان باستان را با بصیرت خواند پترارک **Petrarch** بود. این سیمای بفرنج قرن چهاردهم، این فجر ناپایدار حکمت انسانی و شوق او به مناصب متضاد، به شهرت و تنهایی، به طبیعت و سیاست، به فن بلاغت و مکاشفه نفس ما را به این فکر می‌اندازد که او نخستین انسان نو بوده است. تا آنکه آثارش را می‌خوانیم.

در متون کلاسیک در جستجوی حقیقت است نیز کمتر از او شوق و جدیت ندارد. برای جا دادن این متون گرانبها، که هر کدام می‌توانست مکاشفه جدیدی برای تغییر مسیر اندیشه بشری باشد کاریمودومدیچی **Cosimo de Medici** کتابخانه سان مارکو (شکل ۶۱) را ساخت. این کتابخانه اکنون به نظر ما آرام و چون خاطره‌ای دور دست می‌نماید، اما نخستین مطالعاتی که در آن انجام گرفت ابتدا دور از زندگی نبود. این کتابخانه در واقع مادل آزمایشگاههای بزرگ مسرما در دوره رنسانس بود. نسخ خطی که زیر این طاقهای هماهنگ باز می‌شد و مورد مطالعه قرار می‌گرفت، می‌توانست مسیر تاریخ را نه با انفجار ماده، بل با گسترش ذهن و اندیشه، تغییر دهد.

اگرچه مطالعه متون لاتین و یونانی در اندیشه و سبک و تضاد اخلاقی فلورانسها اثر گذاشت، از آن دهنرایشان چندان زرف نبود و به نقل قطعه‌ها و تکه‌های محدود می‌شد. و معماری آنها، همانگونه که در نمازخانه بانوی **Pazzi** می‌توان دید به هیچ وجه باستانی نیست. این سبک سبکیال و باصرفه که به هیچ چیز قبل یا بعد از خود شبیه نیست از کجا آمد؟ به گمان من این سبک اختراع یک فرد به نام برولسکو بود. اما البته یک سبک معماری نمی‌تواند پایگیرد مگر آنکه نیازهایی از زمان خود را برآورد. سبک برولسکو نیاز مردان روشن بین و تندذهنی را برمی‌آورد که در آن زمان در فلورانس ظاهر شده بودند و زمانی که نظم بازرگانی و بانکداری از شکل بسیار مرتاضانه خود درمی‌آمد و گشاده روئی می‌شد و زندگی، با بهره برداری کامل از استعداد های انسانی، از پول در آوردن

اهمیت بیشتری می‌یافت. عده‌ای که برای نخستین بار معماری های آغاز دوره رنسانس - مثلا نماز خانه پاتری و خوانه مقدس سان لورنزو **San Lorenzo** را می‌بینند ناراحت می‌شوند که چرا این بنا ها چنین کوچکند. آری آنها در مقایسه با بناهای عظیم دوره رومانسک و گوتیک کوچکند. آنها کوشش ندارند که مانند بنا های مذهبی به زور اندازه و وزن را زیرس تاثیر بگذارند و خرد کنند. همه چیز آنها با موازین معقول نیاز انسانی تطبیق یافته است. هدف آنها این است که هر فرد را، به عنوان یک موجود کامل از لحاظ اخلاقی و معنوی، به قدرتهای خود بیشتر آگاه سازند. این ها بیان کننده جلال انسانند.

جلال انسان! امروز این کلمات روی لبهای ما وامی‌روند. اما در فلورانس قرن پانزدهم معانی آنها هنوز تازه و تیربخش بود. یکی از حکمای اهل عمل، بنام جیانوزمانتی **Gianozzo Manetti** که زبرووم سیاست را دریافته بود، کتابی با عنوان «درباره جلال و علوانسان» نوشت این همان مفهومی است که دوستان برولسکو به آن جنبه بصری و مشهود می‌دادند. در پیرامون کلیسای بازرگان ارسان میکلّه **Orsan Michele** پیکره های قدیسان را به اندازه طبیعی می‌بینیم: مرثی قدیمی **St Mark** اثر دوناتلو **Donatello** که میکل آنژ درباره آن گفته بود: «هیچکس نمی‌تواند سخنان مردی چنین صمیمی را باور نکند.» و سن ژرژ دوناتلو (شکل ۶۲) که در جنگ اول جهانی ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ قدیس حامی سربازان شد نیز در آنجاست. این پیکره ها غایت مطلوب انسانیت را که



شکل ۵۹ - گور برونو - فلورانس - ایتالیا



شکل ۶۰ - فلورانس - ایتالیا

پترارک هرگز زبان یونانی را یاد نگرفت، اما بوکاچیو **Boccaccio** که معاصر او و جوانتر از او بود یونانی بلد بود و از این راه نیروی تازه جان بخشی در اندیشه فلورانس وارد شد و سرمشق آن گردید. وقتی برونو فلورانس را به آن تشبیه می‌کند، بی‌شک توسیدید **Thucydides** را خوانده بوده است. نخستین سی سال قرن پانزدهم در فلورانس عصر کار قهرمانی دانش پژوهی بود، در این عصر متون جدیدی کشف و متون قدیم منقح شد، در این عصر دانشوران معلم و فرمانروا و رهبر معنوی جامعه بودند. تصاویر فراوان از عصر رنسانس در دست است که دانشوران را در کار مطالعه نشان می‌دهد، و معمولا آنها را به شکل یکی از آباء کلیسا، فردوسی یا اوگوستین نقش کرده‌اند. این دانشوران در اطفاهای راحت و خوشنمای خویش نشان داده می‌شوند، که کتابهای در قفسه‌ها آنبوه شده، و متون قدیمی در رحل‌ها جلوی آنها قرار گرفته و یک کوزه فلکی در کنارشان قرار دارد که اندیشیدن آنها را درباره کائنات حکایت می‌کند حالت پرشور و جدی سن اوگوستین اثر بویچلی **Boticelli** (شکل ۶۰) بی‌شک نمابشگر اندیشیدن درباره خداوند است. اما دانشوری که



شکل ۶۰ - شهر دلخواه اثر پیرو دلافرانچسکا

راهبر فعالیت های دنیوی فلورانس بود نشان می دهند . اما بزرگترین گواه بر جلال انسان اثر فردی دیگر از همین گروه ، بنام ماسوجیو Massocio است که دو یک سلسله نقاشی دیواری در کلیسای کارمین Carmine خود را نمایانده است .

اینان چگونه افرادی بودند : مردانی گرانسک از نظر معنوی و فکری ، دور از سخافت و فرستگها دور از درباریان شاد خود و آن دوبری که فقط سی سال از اینان بزرگتر بودند . اینان دارای آن سرزندگی توأم با کف نفس و اطمینان به خویش هستند که اغلب در بنیاد گذاران تمدن ها می توان یافت . از این گونه کسان می توان مؤسسان چهار سلسله اول مصر باستان را نام برد .

اما مفهوم خیرات مسیحی نیز محرک اینان بوده است . پطرس قدیس با ایهت در خیابان راه می رود و سایه او بیماران را شفا می دهد در نقاشی دیواری مقابل آن پطرس قدیس و شاگردانش به زنی پینوا صدفه می دهند . تصویر این زن یکی از بهترین آفرینش های تندیس واز در هنر نقاشی است .

وقار ، بار سنگین ، اخلاق جدی ، اگر با سبک گامی هوش همراه نباشد ، ملال آور می شود . بعد از نماز خانه پانزی شبستانه سائناکروچه قرار دارند . این ها نیز ساخته برونلسکو هستند . بیلاگتم که کلیسای جامع گوئیگسردی در ستایش نورابودی است . این شبستانها جشن شادمانه نور مقل بشری را گرفته اند و من وقتی در میان آنها می نشینم به آسانی اینان می آورم . آنها دارای کیفیاتی هستند که یک فرضیه ریاضی را ممتاز می سازد ، وضوح ، صرفه جویی و

تناسب . شک نیست که در معماریهای نخستین دوره رنسانس گرایش پرشور به ریاضیات ، بخصوص هندسه وجود داشته است . درست است که معماری قرون وسطایی نیز شالوده ریاضی داشت ، اما مانند فلسفه مدرسی (اسکولاستیک) عظیم ، بفرنج و پر حواشی بود . معماران دوره رنسانس اشکال هندسی ساده تر را به کار می گرفتند ، مربع و دایره اشکالی بودند که به نظر آنان غایت کمال به شمار می رفتند . این اندیشه را دسر داشتند که شکل های ساختمانی باید بر پیکر انسان قابل انطباق باشد ، بطوریکه هر عضو آن کمال عضو دیگر را کامل کند . این فکر در ویرتوویوس Virtuvius

صاحب نظر معماری در عهد باستان پیدا شده بود و از این رو معماران قرون وسطی آنرا می دانستند ، (یک نسخه خطی از آثار ویرتوویوس در کتابخانه کلونی وجود داشته است) اما آنرا به گونه ای دیگر تعبیر می کردند . دهها طرح و کنده کاری وجود دارد که این حکم را نشان می دهد و مشهور ترین آنها طرح لئوناردو داوینچی است . گمان من بر آن است که از نظر ریاضی غل و فحش در آن وجود دارد ، اما از نظر زیبایی شناسی پر معناست ، زیرا تقارن تن آدمی و ارتباط بخشی با بخش دیگر بر حواس ما که خواستار تناسب های عادی است اثر می گذارد . از لحاظ فلسفی نیز حاوی نطفه اندیشه ایست که اگر بتوانیم بدان ایمان بیاوریم ، دستگازمان خواهد کرد : این فکر که ما از طریق رعایت تناسب بتوانیم در بخش جسمانی و فکری وجود خود را با هم آشتی دهیم .

همین گرایش در نقاشی به کار بسته شد و نظام مناظر و مرایبارا بوجود آورد . این نظام بر این اصل است که با

محاسبه ریاضی می توان بر سطح مستوی و دوبعدی ، موقعیت دقیق جسمی را در فضای سه بعدی نشان داد . گمان می رود که این نظام را نیز برونلسکو اختراع کرده باشد ، اما بهترین کاربرد آنرا در آثار دوتی از دوستانش ، گیبیرتی Giberti و دوناتلو می بینیم که حجاری اندک برجسته آنها برآستی نوعی نقاشی است . اثر گیبیرتی بنام یعقوب و میسو (شکل ۶۴) بر در های عمیدگاه مشهور فلورانس ، مناظر و مرایبارا که بخاطر ایجاد هماهنگی مکانی به کار بسته شده نشان می دهد و اثری صبیحه به اثر موسیقی دارد . حجاری برجسته دوناتلو در بادوا Padua که در آن سن آنتونی در حال شفا دادن پسای کودکی نشان داده می شود کاربرد دیگری از مناظر و مرایباراست که فرض آن اعتلاء عواطف از راه درک ژرفتر مکان است . فلورانس ها از این اختراع به خود می بالیدند و می بنداشتند که در عهد باستان ناشناخته بوده است ، اما بعد معلوم شد که این پندار آنان خطا بوده است . نظام مناظر و مرایبارا تا سال ۱۹۴۵ جزئی از برنامه تربیت هنرمندان باقی ماند . اما آیا این ربطی به تمدن دارد ؟ به گمان من وقتی برای نخستین بار اختراع شد ارتباطی داشته است این عقیده که بتوان انسان را در مقر واقعی خود نشان داد و موقعیت او را حساب کرد ، پیکر ها را به ترتیبی سرایا هماهنگ کراچید ، بطور کتانی نشانه اندیشه جدیدی درباره مقام انسان در طرح کلی اشیاء و سلطه انسان بر سرنوشت خویش است .

ناتمام

(شکل ۶۱) کتابخانه سن مارکو



(شکل ۶۰) سن آگوستین اثر بوتیچلی



(شکل ۵۹) مقبره لئونارد بروتی



(شکل ۶۴) یعقوب و عیسی اثر گیبیرتی



اتو بانگ تلویزیونی

در يك پارکينگ خيابان شانزده ليزه پاریس اتوبانگ جدیدی که مجهز به يك تلویزیون مدار بسته است ، کار مشتریها را بدون اینکه مشکل پارکينگ داشته باشند سرعت انجام میدهد . مشتری با اتومبیل خود در برابر گیشه توقف میکند ، پولش را داخل پاچه میگذارد و به فاصله يك دقیقه و نیم رسید پولش را میگیرد و بدنبال کار و زندگیش میرود . تبدیل چک به پول نیز با همین روش و در همین مدت انجام میگیرد . مسئول این گیشه يك خانم است که از مرکز بانگ بوسیله تلویزیون گیشه را کنترل میکند .



نقش دوربین تلویزیون در نظارت بر ترافیک

هرج و مرج رانندگی در شهرهای بزرگ ، امروز از بزرگترین مسائل زندگی مردم شده است . مراقبت از رانندگان بی مسئولیت و شتاب زده و به قولی بیمار های خطرناک روانی ، به سختی از ماموران پلیس ساخته است . ببینید پلیس « هانور » برای این مشکل چه راه حل جالبی یافته است: نصب دوربین های تلویزیونی در شاهراه ها و چهار راه های پر رفت و آمد و نظارت دقیق بر تخطات رانندگی ، روی صفحات متعدد تلویزیون .



نمونه‌ای از انتقادات تلویزیونی در مغرب زمین

« ژاک لوفور » Jacques Lefevre فیلم «ضربهها»

بر اساس سناریوی « روزه بوسینو » Roger Boussinot را برای تلویزیون کارگردانی کرده است . لسوان ، فرمان فیلم تلویزیونی ضربهها يك مرد غایب است . او در جبهه های جنگ الجزایر ، تیرد کرده است و بدینسان از تجاوز و زورگویی رهاییده حال است ، زتنش او را ترک گفته . و مادرش حوصله او را سر میبرد . لوران به سه چیز متفاوت عشق میورزد : پسرش ، سید و همکارانش که با مقامه ساختن آنها ، نهضت هدم تجاوز را پی ریزخته است . ناگهان حادثه‌ای رخ مینماید . شبی دو مرد هرزه‌گرد به جایگاه بتزینی که لوران در آنجا مشغول کار است ، حمله میبرند ولی او دفاعی نمیکند و آنها را به حال خود میگذارد . صبح روز بعد روزنامه ها خبر این حادثه را منتشر میکنند و تلویزیون هم قیافه‌ی او را نشان میدهد و پسرش با دهان باز پدرش را تحسین میکند ولی لوران ، دیگر بیگوار شده است . بنابراین در جنوب مکانیک میشود . پدر و پسر زیر درختان تناور چنار راه میروند و نقش آنها تغییر میکند . پدر در میان فلزانی که مونتاز شده احساس آرامش میکند و پسر در محیط مدرسه جنگی به راه می‌اندازد و چون پاریسی است نمیخواهد به ضربه ها جوابی بدهد .

داستانی بی نهایت آبیکی ، که نه ادبیات است و نه سینما يك مقال وعظ ، دو گرام تراژدی و کافی که از ورق بازی ساخته شده است ، باطمینانی تاثر انگیز فرو می‌ریزد فیلم نه فلسفه دارد و نه پیامی . ممه‌دا کارگردان و تهیه کننده عمت خود را در خدمت ایجاد غم بیهوده نهاده‌اند . احساسات لوران آنقدر معدمی و توأم با بلاهت است که تماشاگر در برابر بی تصمیمی او خشمگین میشود . او با مادرش واقعا به جمل بر نمیخورد و نمیتواند مقصود خودش را کاملا به پسرش بفهماند ، نمیداند که در باره ویتنام چه باید بگوید و از سر صدق به آنوک فرزاک Anouk Ferzac صاحب گارازی که در آنجا کار میکند ، دل نمی‌رندد . بملاوه نمیتواند مصالبي وا که بر او نازل میشوند تفسیر کند .

چنین برمیآید که بازیگران بدون هیچگونه متنی ، نقش خود را اجرا کرده‌اند . چیزی که ستایش انگیز است و نه فضیحت بار . بازی ها به نتیجه نهائی قصه فیلم بستگی دارد . بازیگران مثل خود زندگی واقعی و قابل لمس هستند . چون آنچه میکنند ، اختیاری نیستو در پوست هم نمی‌کنند

اگه گفتین چه فرقی داره يك زن سکسی! بايك يخچال آزمایشی؟



يك زن سکسی گرم. گرم. گرم. اما یخچال آزمایشی سرد-سرد-سرد

و فرقی یخچال های معمولی با یخچال آزمایشی:

- ۱- از هر یخچال دیگر قدرت سردکنندگی بیشتری دارد
- ۲- چون به تعداد فوق العاده زیاد ساخته میشود قیمت آن عادلانه است
- ۳- یکتورهای دیگر نیز صادر میشود
- ۴- جدار داخلی آن تمام لعاب است و بر خلاف یخچالهای معمولی عرق نمیکند و بونبگیرد
- ۵- از یخچال های معمولی و مشابه جادارتر است ، خیلی خیلی جادارتر است

محصولات آزمایشی باقیمت های بین المللی عرضه میشود

بقیه از صفحه ۱۹

مطبوعات همین مشکل را داریم که آنرا «چیز تحریر» مینامیم که در کار شما «چیز نمایش» باید خوانده شود. من میدانم که در هر حال باید یکساعت برنامه پز بشود و بدون شک چنین برنامه‌ای نمیتواند در سطح درخشانی باشد.

اگر بحث دوطرفه بشود آقای افهمی هم می تواند همین ابراز را بر من بگیرد که مثلا از ۶۴ صفحه مجله‌ام بیش از سی صفحه اش مطالبی است که فقط جنبه «صفحه پرکنی» دارد. اینها واقعتا هاین است که هیچکس نمیتواند رد کند. اما عیب کار شما اینست که گوشه ای از تاریخ این مملکت را گرفتید که خیلی حساس است. اگر شما یک سریال فانتزی مثل اختاپوس داشتید هیچکس نمیتوانست این ابراز ها را بعصا بگیرد. این هاین که شما به سرافشان رفتید، اثر خیلی مهمی در زندگی ما داشتند.

در تمام نهضت های استقلال طلبانه دوره اسلامی در ایران جای پای این اشخاص دیده میشود. همان خصوصیات جوانمردانه آنها باعث میشد مردم دورشان جمع بشوند و آنها این نیروها را متشکل میکردند و علیه جور و استبداد و فساد به کار میکردند. ملت ایراد ما همین است که این روح در مجموعه پهلوانان باید خیلی خوب و دقیق پرورانده بشود که نمیشود.

افهمی - یک برنامه که به وجود می آید، یا نظیری در گذشته داشته و یا اکنون دارد که با آن مقایسه میشود یا خودش یک است و مقایسه میشود با ذهنیات تماشاگر یا چیز هاین که مستند است. حالا به نظر شما این برنامه با چه مقایسه میشود؟ با ذهنیات شما، با چیز های مستند؟ یا با یک چیز شبیه آن، یا با داستانهایی که نوشته شده، یا با تصوراتی که مردم از پهلوانها داشته اند؟ باچی مقایسه میشود؟

سرفراز - من با آن برنامه‌ای که خودتان نوشتید مقایسه میکنم. اصلا شما می توانید بگوئید هدفتان از این برنامه چیست؟ افهمی - شما اول جواب مرا بدهید، بعد من جواب شما را میدهم.

ژاله - با همه چیز مقایسه میشود، برای اینکه ما زیاد از این دوره دور نیستیم. الان مادر بزرگها و پدر بزرگ هاین شاید همین صفات را هنوز حفظ کرده باشند.

افهمی - میان کلامتان، باید بگویم که که پهلوان نایب که من نقشش را بازی میکنم از لحاظ زمانی زیاد با من فاصله ندارد. یعنی او پدر پدر من است. پدر من هم - که خدا رحمتش کند در صد سالگی مرد - به من میگفت که تو با پدر بزرگت (من پدر بزرگم را ندیده‌ام) از لحاظ قیافه، از نظر حرف زدن و از هر لحاظ مونمیزی و هیچ فرقی نداری. مادر بزرگ من زنده است و در حدود نود سال دارد و کاملا پهلوان نایب و دوره او را به خاطر دارد و او آنچه را ما به عنوان فضای آن زمان نشان میدهم قبول دارد. اگر ایرادی پیش می آید به خاطر اینست که الان همه جوانند و زیاد آن چیز ها را نمی پذیرند.

سرفراز - شما توجه نکردید. من میگویم دکور، لباس، حرکات شخص شما و آنچه به عنوان فضای آن عصر نشان میدهد، همه خوب و درست است. اما اینها همه وسیله است. وسیله ایست برای بیان یک قصه و منطق و القای یک فکر. ایراد من به محتوی برنامه است. بان قصه‌ای است که بیان میشود.

کاشانی - من هنوز نفهمیدم آن محتوی

که شما میفرمائید چه میتواند باشد؟

سرفراز - ببینید، آقای افهمی اگر لباس بپوشد و گرم کند و جلوی دوربین بایستد که مردم او را نمیشناسند. نمیدانند این شخص یک جوانمرد است، آدم خوبی است، بدی است، خبیث است یا چیست... باید اعمال و رفتار و کار هایش بیان کننده کار اکثرش باشد. آنچه آقای افهمی را در این برنامه‌ها که آزاد مرد و جوانمرد معرفی میکند آنست که موردی پیش می آید که مثلا باید یک کسی را بکشد اما نمیکشد و گلشت میکند. ولی آن سلسله حوادثی که داستان را میرساند با آنجا که پهلوان یکی را باید بکشد و نمیکشد آن سیر منطقی را ندارد و بجایست و گر نه نتیجه گیری ها درست است.

کاشانی - اگر سیر حوادث طبیعی نیست پس تماشاگر چطور این نتیجه گیری را قبول میکند؟

سرفراز - می بیند که به این نتیجه رسیده. ببینید، من وقتی در اینجا، در طبقه چهارم این ساختمان هستم، به هر حال باید از پله ها آمده باشم بالا یا با آسانسور که آمدن من باین طبقه چهارم منطقی باشد. اگر یک نردبان هم بگذارم بیایم بالا، باز هم در اینجا خواهم بود اما آمدن من از راه منطقی و صحیح انجام نشده...

افهمی - بودن شما در اینجا برای ما مهم است، فرق نمیکند که شما با پله بالا آسانسور یا نردبان آمده باشید بالا یا پرواز کرده باشید. من باید اینجا باشم، به هیچ کس هیچ ارتباطی ندارد که من با چه چیز آمده‌ام! شاید مرا گذاشته باشند توی یک موشک و پرت کرده باشند اینجا!

ژاله - باید یک چیزی را گفت که طبیعی باشد و عقلانی.

افهمی - قبول دادم ولی به هر حال نتیجه مهم است. مهم آنست که من اینجا باشم حالا با چه آمدم بالا، به کسی مربوط نیست. اصلا شما که دارید مرا اینجا می بینید از کجا میدانید من چه جور آمدم بالا؟

سرفراز - من ناظر قصه شما هستم. من می بینم که داستان شما از کجا شروع شد. و در آخر، شما چه نتیجه گیری کردید. نتیجه گیریتان هم توی این سریال معلوم است که به هر حال پهلوان نایب گذشتی کرده، از خودش مایه گذاشته یا شهادتی به خرج داده است.

کاشانی - گذشت پهلوان را شما بی مناسبت میدانستید یا با مناسبت؟

سرفراز - نه، مناسب، چون این روح برنامه است. جز این نمیتواند باشد.

کاشانی - لابد اتفاقات قبلی را هم دیده بودید که گذشت او را مناسب دانستید و گر نه میگفتید: ای، چطور شد. چرا نکشت؟ حتما مداومی داشته که قبول کردید.

سرفراز - ایراد من هم منجنجاست که بعضی وقتها تماشاگر گیج میشود و می پرسد: ای، چطور شد، چرا گذشت کرد؟ چرا نکشت؟

کاشانی - بعضی برنامه ها که به نظر ما غیر قابل قبول می آید به خاطر آنست که ما تصورات درست یا نادرستی از پهلوانها داریم. آن صحنه ها که با تصورات ما جور در می آید قبول میکنیم. آنها که با تصورات ما جور نیست به نظرم غیر قابل قبول می آید.

افهمی - من یک داستان یادم می آید از یکی از همین جوانمرد ها که هشتاد نود

سال پیش بودند به نام شازده آقا عزیز که خیلی هم مشهور است. او یک جوانمرد و حامی پهلوانها بود. در یک نبرد که با یک مده میکردند او به همه توجه هایش سیرد که موقع دعوا با پهنه فمه بزئید. این، در آن موقع در دعوا ها دوالی بود که خون کسی ریخته نشود.

شازده آقا عزیز توی دعوا نمی فهمد و با تیغه فمه میزند و یکی را زخمی میکند. چون می دانست که حکومت دستور میدهد دست او را ببرند، خودش به قصابی میرود و با ساتور دستش را قطع میکند. اما چون دست چپش را زده بوده و قانونا باید دست راستش قطع میشد، او یکی دستش را هم میزند، این کاملا مستند است. اما شما چطور میتوانید قبول کنید که یک آدم که میخواهد با دستش کار و زندگی کند خودش دست خودش را قطع کند؟ این برای هیچکس قابل قبول نیست ولی بوده و حقیقت داشته.

سرفراز - حرف ما اینست که همین داستانهایی که خودتان تعریف میکنید، اینها را آنقدر خوب روئیش کار بکنید و آنقدر خوب بیارید جلو دوربین که تماشاچی واقعا بپذیرد.

افهمی - اگر یک ماه دیگر بیایم و بشنئیم، شما هم راضی خواهید بود.

مکی - من مطلبی رامیخواستم بگویم.

آقای سرفراز گفتند که برنامه پهلوانان موفق نیست. موفقیت هر برنامه از دید تماشاگران خاص آن مطرح است. هیچ برنامه‌ای در تلویزیون ایران و در هیچیک از تلویزیونهای جهان نیست که همه را راضی بکند. پهلوانان تماشاچی های مخصوص خودش را دارد که پیش آنها خیلی خیلی محبوب است. من با آقای افهمی به یکی از زورخانه ها رفتم و دیدم که چه استقبالی از ایشان کردند مثلا پیرمردی در زورخانه در حالیکه میلزید و اشک در چشمهایش پر شده بود پیش آقای افهمی آمده بود و میگفت من شنیدم چنین برنامه‌ای از تلویزیون پخش میشود و رفتم و تلویزیون خریدم و حالا تمام دلخوشی من به اینست که جمعه بشود و بشنئیم این برنامه را بیستم - پس این، و بین تماشاچی های خاص خودش موفق است منتها ممکن است مثلا تماشاچی های اختاپوس آنرا پسندند همانطور که مدهای از تماشاچی های پهلوانان شاید اختاپوس را نمی پسندند. برنامه آقای افهمی اگر موفق نبود، در درجه اول خود آقای افهمی قطعش میکرد و در وهله دوم تلویزیون نمیکذاشت ادامه پیدا کند.

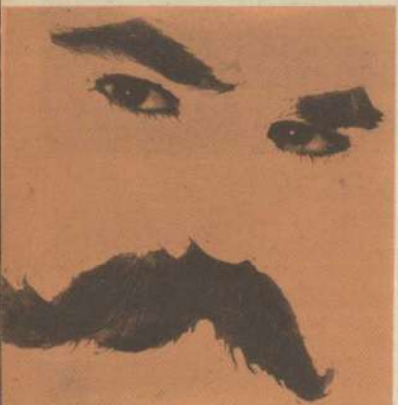
افهمی - صد درصد.

صفار - اینکه آقای مکی گفتند موضوع سلیقه‌ها مطرح است کاملا صحیح است مثلا تلویزیون برنامه موسیقی ایرانی دارد که هر که دوست دارد آنرا تماشا میکند. این برنامه برای طبقه خاصی پخش میشود. تلویزیون برای اینکه همه تماشاگرانش را راضی بکند برای هر سلیقه‌ای یکتوی برنامه ارائه میدهد. اما بیستم چه کسانی برنامه پهلوانان را نمی پسندند؟ من می بینم پدرم که نشسته پای تلویزیون، وقتی پهلوان نایب روی پرده ظاهر میشود، بدون اینکه کاری بکند، پدرم از هیبت او به خود میلرزد. من اگر جای پدرم باشم همین برابم کافی است و هیچ کاری ندارم که داستان سیر طبیعی دارد یا ندارد. من نظر آقای سرفراز را در مورد داستانهای محتوای برنامه پهلوانان رد میکنم. در تلویزیون یک داستان که نوشته میشود اول تهیه کننده آنرا میخواند، اگر پسندد آنرا به شورای

برنامه های تلویزیون یا مدیر مسئول نمایش های تلویزیون میدهد، او هم میخواند، اگر پسندید به تهیه کننده میگوید این خوب است، تهیه اش بکنید... اگر پسندد بی ملاحظه رد میکند.

افهمی - کما اینکه تا حالا بیست و نهم را رد کرده اند.

صفار - برای تلویزیون این مساله مطرح نیست که چه کسی برنامه را نوشته، اگر داستان خوب باشد آنرا تصویب میکند و بد باشد رد میکند. پس باید دید آن کسی که این برنامه را نمی پسندد و میگوید محتوا ندارد، چگونه آدمی است، چه خصوصیات ذهنی دارد و چه برداشتی از یک برنامه داشته دارد. یک کسی ممکن است اهل پارسی و رقص باشد، از موزیک خارجی هم خوشش بیاید، قیللهای خارجی را هم که می بیند لذت ببرد، چنین کسی به احتمال زیاد از برنامه پهلوانان متاثر نمیشود و مثل آن لوطی یا آن کسی که با اینگونه خصوصیات آشناسنت تحت تاثیر قرار نمیگیرد مثلا خود من، اگر یک مقدار بسا خصوصیات زندگی آن دوره و مرد های آن دوره آشنا نیاشم، اصلا از این برنامه لذت نمیبرم. کسی که عمری مستاجری کرده و صاحب خانه و همسایه داشته وقتی خانه قمر خانم را می بیند آنرا با واقعت مطابق مییابد و لذت



میبردد، اما آنکه طعم مستاجری را چشیده اصلا نمیتواند قبول کند که چنین خانه‌ای هم ممکن است وجود داشته باشد و بالطبع از این برنامه خوشش نمی آید. اما اینکه داستان سیر طبیعی ندارد، هیچ اتفاقی نمیتواند سیر طبیعی داشته باشد. مثلا یک کسی اگر بلند بشود و بزند توی گوش آقای افهمی، در آن لحظه اتفاق هیچکس نمی فهمد این خصومت چه مسیری را طی کرده تا به اینجا منجر شده است. وقتی، آدم خبیثی در در برنامه نشان میدهم که قدره به روی پهلوان میکشد، اگر بخوایم سجل احوال او را در برنامه پیاده کنیم که کلی وقت و حوصله میخواهد و داستان به جانی نمی رسد. آن آدم خبیث است و باید ابتکار را بکند.

محبوبی - لااقل باید بعد مشخص کنید که این آدم خبیث است.

صفار - این کار را می کنیم.

افهمی - مشخص میشود منتها برای آدمی که این برنامه را دوست دارد و به دقت آنرا تماشا میکند، نه برای کسیکه خسته از راه میرسد و بیج تلویزیون را باز میکند و یک نیمه از برنامه را همینطور می بیند و بعد هم میخواهد قضاوت کند.

بقیه در صفحه ۲۹



در عقبی ، برای « پل مک کارتنی »

ضبط صفحه‌ی این شرکت ، يك خواننده و يك آهنگ‌از یاد نرفتنی به دنیای موزیک تقدیم کرد ، که هر دو ، آهنگ و تصنیف - و خواننده اثر ، و کشف پل مک کارتنی بودند ... این خواننده « مری هایپین » ، و آن تصنیف « دوران خوبی بود » نام داشت . و حالا پل مک کارتنی به تنهایی فعالیت میکند ، بدون آنکه این تنها شدن لطمه‌ای به شهرت و محبوبیت او زده باشد . هنوز هم گروه مشتاق دختران جلو در خانه‌ی پل اجتماع میکنند ، و علیرغم وجود همسرش ، در آزوی دینار و گفتگو با پل هستند . و اینطور است که پل مک کارتنی هنوز هم ناچار میشود گاه بگاه از در عقبی خانه‌اش رفت و آمد کند ، تا از دست دختران علاقه‌مند در امان بماند !...



هنوز هر صبح دوستان ازان پل مک کارتنی در برابر خانه‌اش به انتظار می‌ایستند و او ناچار است برای گریز از آنها از در عقب‌خانه خارج شود .

آخرین « بیتل »

« پل مک کارتنی » یکی از بیتل‌های چهارگانه‌ی سابق ، در دومورد همیشه « آخرین » بوده است : یکی در مورد ازدواج ، که آخرین بیتل مجرد ، بود و مورد دیگر هنگام از هم پاشیدن گروه بود . او آخرین کسی بود که توانست دل از گروه بیتل‌ها بکند و از دوستانش جدا شود و به‌عنوان آخرین بیتل ، عملاً اعلام کند که گروه بیتل‌ها دیگر وجود خارجی ندارد .

فعالیت‌های مستقل پل مک کارتنی ظاهراً برای او مفیدتر و نتیجه‌بخش‌تر است . اولین کار او يك صفحه‌ی ۲۲ دور است که آهنگ‌ها و تصنیف‌هایش مال‌خود اوست ، و به اتفاق همسرش آنها را خوانده ، و حالاً در فکر صفحه‌ی دوم « سولو » است . شرکت و بوتیک « ایل » (سیب) در لندن نیز به همت پل ایجاد شد ، و قسمت



يك
يم
هه
ان
ت
س
هم
سل
و
و
و
و
و

یادداشت کوتاهی
از: ریچارد برتون

خدایا به من صبر بده

همسرم ، الیزابت تایلور



ورود سگها به آن رستوران ممنوع است.

به زودی از پشت سرو گذردن مردمی که جلو ما بودند ، صورت برافروخته‌ی سرپیشخدمت را دیدیم که با دست پمک‌ها علامت میداد از رستوران خارج شوند .

اما همینکه سر پیشخدمت چشمش به الیزابت افتاد ، برجایش خشک شد ، ولحظه‌ای بعد قیافه‌ای برافروخته ازخشم او ، تبدیل به قیافه‌ای مهربان و دوست داشتنی شد .

به خاطر وضعی که پیش آمده بود ، و تغییر قیافه سر پیشخدمت تمام روز را خندیدیم ، تا وقتی که صورت حساب را دیدیم: صد دلار برای دو فنجان سوپ و

دو شیرینی ناپلئونی ، برای سگ‌ها !

راستی ، اگر شما متوجه شوید يك لنگه کفش همسران را در يك فرودگاه

دزدیده‌اند ، چه میکنید ؟ اینهم یکی از ماجراهای سفرهای من و الیزابت است .

و یا چه حالی بهتان دست می دهد اگر بشنوید همسران از يك عکاس در يك اجتماع بزرگ کتک خورده است ،

دست در لحظه‌ای که شما آنجا نیوده‌اید؟ شوخی نمی‌کنم ، این عین واقعیت است .

و اگر در آن لحظه من آنجا بودم ، الان در زندان بودم . چون او را میکشتم .

عقیده‌تان در باره‌ی مسافرت از پاریس به ژنو با همراهی دو پرستار ، چهار بچه ، پنج سگ ، دو معنی ، يك لاک‌پشت - که هرچندگاه باید تر آب قرار گیرد - ، يك حسابدار ، يك گربه‌ی

و حتی و صد و چهل چمدان چیست؟ که تازه « رکی هریسون » از کنار ما بگذرد و بگوید : « چرا برتون‌ها اینقدر خودنما و دورو هستند . »

خدایا ، کمکم کن . اکنون که مشغول نوشتن این دردلد ها هستم ، یادم

می‌افتد که سماعت دیگر باید از لندن به طرف سویس حرکت کنیم ، و از آنجا به نیویورک برویم . و بعد به لوس‌آنجلس ، و پورتووالارتا ، و بعد به جزناواکا و آکاپولکو . و از آکاپولکو ، خدا

میداند ، شاید به آخر دنیا . حالا چه کسی حاضر است در طول این سفرها ما را همراهی کند؟

به هر حال ، من که حاضرم . چون ناراحتی هایی را که الیزابت به من می‌دهد ، بیش از هر چیز در زندگی و در روی زمین دوست دارم .

چیزی به شروع سفر نمانده است ، خدا به من صبر بدهد . نمیدانم در این سفر چند بار از کوره درخواهم رفت . خدایا ، کمکم کن .



* مسافرت با « الیزابت » نوعی رنج دلپذیر است علتش ساده است: من مردی هستم بی‌اندازه وقت شناس . درحالی‌که الیزابت کاملاً برعکس من است . و چون هیچ وقت از وقت نشناسی خود ضرری ندیده ، خیلی راحت و سرفرصت کارهایش را انجام میدهد ، و فکر شوهرش را که در ساعات طولانی انتظار ، ممکنست چند بار سگته کرده باشد ، نمیکند !

ما همیشه آخرین نفراتی هستیم که از هواپیما پیاده و یا به آن سوار می‌شویم . موضوع اینست که الیزابت میگوید : « زمان باید منتظر من بماند » حالا فکرش را بکنید که مشیل بسیاری از هنرپیشه‌ها ، مسافرت جزء زندگی و وجود ما شده ، درست مثل زندگی کولی‌ها . دیگر حتی بیش از سه ماه نمیتوانیم در یک شهر بمانیم . و نه تنها از شهر ، بلکه از خودمان هم خسته میشویم .

هر نقطه دنیا را در موقع خاصی دوست داریم ، و حتی اگر برنامه‌ای نداشته باشیم ، فصل‌های سال را باید در مناطق مختلف باشیم .

سفر کردن ما دیگر احتیاجی به دلیل و علت ندارد . شب خوابیده‌ایم . پشه‌ای وارد اتاق میشود . الیزابت می‌گوید : « باید از اینجا برویم . » و من می‌گویم : « پاریس چطوره ؟ » در صورت توافق ، فردای آنشب

در پاریس هستیم هنگام ورود ما به يك شهر ، يك مساله حل نشدنی وجود دارد ، و آن مسالهی عکاسان و خبرنگاران است حضور و یا غیبت آنها ، هر دو ، برای الیز ایجاد ناراحتی میکند !

لیز بی‌اندازه عاشق مسافرت است . احترامی که میهمانداران هواپیما به او میکنند ، ملاقات‌هایی که با اشخاص برجستہ دنیا در قسمت درجه‌یک کشتی یا هواپیما دست میدهد ، برای او لذت بخش است .

در طی مسافرت‌هایی که با لیز همراه بودهام ، ماجراهایی اتفاق افتاده ، که اگر من با لیز ازدواج نکرده بودم ، هرگز برای من پیش نمی‌آمد .

یادم می‌آید یکبار به يك رستوران معروف در جنوب فرانسه رفته بودیم .

مقابل در ورودی شوغ بود به‌طوری‌که ما راه عبور نداشتیم ، اما در عوض دوتاسک‌هاییمان که با ما بودند ، در یک چشم به هم زدن از ما جدا و وارد رستوران شدند .

ما به کلی فراموش کرده بودیم که



خانه زبان

کلاسهای

انگلیسی، فرانسه، آلمانی

کلاسهای

کنکور دانشگاهها

اعزام دانشجو

۴۰۵۲۷-۶۶۲۰۱۱

خیابان پهلوی. بالاتر از چهار راه امیر اکرم

روبروی کوچه بیدی

يك تلویزیون خاموش ...

بقیه از صفحه ۲۹

يك تلویزیون عمومی نمیتواند آموزشی باشد، اما میتواند آموزنده باشد، در این آموزنده بودن ما بسا مشکلاتی رویرو هستیم. مثلاً يك سريال تلویزیونی نشان داده میشود که وقتی پدر و مادری باهم سازش ندارند و در حضور بچه‌هایشان کلمات درشت باهم ردوبدل میکنند. این ارتباط ناسالم مستقیماً روی بچه‌ها اثر میگذارد اما عده‌ای اعتراض میکنند که این برنامه پدآموزی دارد و بچه‌ها ما طرز رفتار آن بچه‌ها بی‌ادب را یاد میکنند.

ملاحظه میکنید، باآنکه هدف برنامه صحیح بوده اما در سطوحی از اجتماع سوء تعبیر شده و چنین عکس‌العملی در بعضی خانواده‌ها ایجاد کرده است. ما با اطلاعات و آمار و سنجش افکاری که داریم وقتی متوجه چنین سوء تعبیری میشویم بالطبع این برنامه را تعطیل میکنیم. اما من فکر میکنم که هر برنامه‌ای در تلویزیون این حالت را دارد، یعنی درحالی‌که عده‌ای آنرا آموزنده میدانند، شاید برای عده دیگری فاقد جنبه آموزندگی باشد.

عده‌ای منکن است در زمانی که تلویزیون روزی چهار - پنج ساعت برنامه داشته تعادل بیشتری بین برنامه‌ها میدینند، چون در آن مجموعه کوچک، يك تماشاگر روشنگر با سواد خیلی روشن تر و راحت‌تر میتوانست هدف را مستقیم ببیند، اما وقتی تعداد برنامه‌ها یا ساعت پخش برنامه زیاد میشود و در هفته میرسد به صدو چند ساعت و در شب هفت و هشت ده ساعت در دو برنامه، به‌این سادگی نمیتواند همه را برآورد کند و فکر میکنم تلویزیون منحرف شده و تعدادی برنامه صرفاً برای سرگرمی گذاشته است. اگر جدول برنامه‌ها را ببینید و با بیطرفی قضاوت کنید متوجه می‌شوید که تعادل میزان نسبت این نوع برنامه‌ها بهم نخورده است و ما همان نسبتی را که در گذشته داشتیم حفظ کرده‌ایم.

— فکر میکنم شما به سريال «کانون گرم خانواده» اشاره کردید. آیا تعطیل شدن این سريال صرفاً به خاطر برداشتی بود که عده‌ای از مردم از آن کرده بودند یا علت دیگری هم داشت؟

● — هر دو علتاً میشود گفتم. خوب شد شما این سؤال را کردید تا من درد دلی هم بکنم. يك پاورقی یا يك داستان مسلسل در يك مجله یا روزنامه بالاخره يك روز باید به پایان برسد. يك سريال تلویزیونی هم — چه داخلی وجه آنها که از خارج خریداری میشود — همین حال را دارد و يك روزی، بعد از ۲۶ یا ۵۲ و گاهی ۱۰۴ و گاهی هم مثل مجله پیتون بعد از ۵۱۴ برنامه به پایان میرسد.

تمام شدن این برنامه‌ها، آنچه به‌دست خودعاست یعنی خود ما تهیه میکنیم سروسامانی دارد یعنی در شماره‌های آخر حوادث و وقایع به‌جائی میرسند و به‌نحو طبیعی پایان می‌یابند. اما بعضی از

سريال‌های خارجی به اینصورت پایان نمیگیرند یعنی تهیه کنندگان برنامه‌ها امید اینکه روزی باز رغبت عمومی آفندریشد که این سريال را ادامه دهند، آنرا گاهی به‌صورتی ناتمام میگذارند که محل برای ادامه‌اش در سال بعد یا فصل تلویزیونی دیگر باشد. بعد وقتی تقاضا زیاد نمی‌آید و خریدار پیدا نمیشود، سريال همانطور میان زمین و آسمان میماند. اما این سريالی که شما اشاره کردید، هم برآوردش برای ۲۶ برنامه بود و هم وسط برنامه متوجه سوء تعبیری که عده‌ای از آن میکردند شدید. البته در تحقیقی که ما در اسفندماه ۱۳۴۹ انجام دادیم، در هر شهر مرکز تلویزیون یعنی تهران - اصفهان - شیراز - رشت - بندر عباس - رضائیه و خوزستان (که در آنجا چند شهر هست) کانون گرم خانواده جزو پنج برنامه اول یا لاقبل جزو ده برنامه اول نام برده شده است. اظهار نظرهایی هم که در مطبوعات شده نشان میداد که این برنامه را خطرناک میدانستند، اما در طبقاتی از اجتماع — طبق اطلاعاتی که ما دادند و آمارها هم نشان داد — سوء تعبیر شده بود، ما وقتی با چنین برنامه‌ای رو برو شدیم بسا آنکه اکثریت می‌پسندیدند و بد آموز نمیدانستند — چون گروه خاصی آنرا برای بچه‌هایشان خطرناک تشخیص میدادند و نمیتوانستند آنرا به بچه‌هایشان تفهیم کنند، صلاح در این دیدیم که وقتی برآوردش تمام شد این سريال را تعطیل کنیم.

— در برخی از مجلات معمول است که وقتی يك داستان پاورقی مورد توجه خواننده‌ها قرار میگیرد سر دیر از نویسنده داستان میخواهد که آنرا به‌نحو ایستاده‌اش کتب بدهد و لو اینکه به‌نحو اصلی داستان لفظه بخورد و نویسنده معذور باشد مقداری پر حرفی بکند و صحنه‌های زاید در داستان بگنجد. آیا در سريال‌های تلویزیونی هم ممکن است چنین وضعی پیش بیاید؟

● — ما دو نوع سريال داریم تلویزیون ملی ایران یکی از تلویزیونهای محدود جهان است که خودش سريال میسازد. بسیاری از تلویزیونها چنین کاری نمیکنند. یعنی سريالهاشانرا از کمپانیهای بزرگ که کارشان ساختن فیلم سريال است میخرند و خوششان فقط برنامه‌هایی مثل برنامه کودکان، برنامه زنان، اخبار و غیره دارند.

سريالهایی که ما خودمان تولید میکنیم که خوشبختانه تعداد زیادی از آنها از نظر مردم جزو بهترین برنامه‌ها تلقی میشود — چنین حالتی ندارند. تعدادی سريال هم از خارج میخریم که دقت میکنیم هدفهای معینی داشته باشند و هیچ‌گونه پدآموزی — به هر نحوی که ما تلقی میکنیم — نداشته باشند.

در مورد سريال‌های خارجی نمیتوانم اظهار نظر بکنم چون هر دو نوعش هست. بعضی سريالهایی هستند که براساس آثار ادبی معروف جهان ساخته میشوند که سازندگان به خود اجازه نمیدهند از اصل اثر منحرف بشوند مثل سريالهایی که از «بی. بی. سی» میخریم مثلاً بینوایان را در ۱۱ برنامه نیمساعتی بدون اینکه هیچ‌گونه شاخ و

برگی بدهند و از کتاب ویکتور هوگو منحرف بشوند سريال کرده بودند که ما هم نمایش دادیم یا سريال «عشق هرگز نمیمیرد» و ... اما بعضی سريال‌ها را از روی داستانهایی که نویسندگان امروزی می‌نویسند که مثل پاورقی محصولات است میسازند و گاهی می‌بینید در شماره ۵۲ یا ۱۰۰ یا ۱۰۴ بدون سروته تمام میشود و تماشاچی نمیداند چرا اینطوری شد. این همانهاست که مثلاً برای ۲۶ یا ۵۲ برنامه بودجه، نقشه و داستان دارد و بعد چون بین مردم میگیرد با چون برای هدف تجارتي ساخته شده و نمایش دهنده می‌بیند تماشاگر خوبی دارد آنرا ادامه میدهند تا زمانی که آگهی کم‌شود یا قصاصی بوجود بیاید و آنوقت سرورتهش را هم می‌آورند. ما گاهی با چنین سريال

کمپانیهای بزرگ فیلمسازی آنها را تولید میکنند. مثلاً همین سريال محله پیتون را کمپانی فوکس قرن بیستم ساخته است) منتها از آن سريالهایی بوده که سازندگان نمیدانستند به چه سرورتهی دچار میشوند. همانطور که گفتم اینگونه سريال‌ها را مثلاً برای ۲۶ هفته طرح ریزی میکنند و با کادر معین، بودجه معین و براساس داستانی که نوشته شده شروع به تولید میکنند و امیدوار نیستند که با اقبال عمومی روبرو بشود، اما یکسفته می‌بینند از آن استقبال شد و آنوقت ادامه‌اش میدهند.

«محله پیتون» را همه ممالک دنیا نشان دادند، همه جا هم جزو بهترین برنامه‌ها بود و همه مردم دنیا هم ناراضی بودند که چرا این شکلی تمام شد. تاریخ



هائی روبرو میشویم، ولی آنچه در تلویزیون ملی ایران ساخته میشود و همه شما با اسهایشان آشنا هستید، به‌هیچ عنوان چنین سرورتهی ندارند و وقتی وضعی در آنها پیدا شد یا سوژه به پایان رسید و با گرفتاری هنر پیشه پیش آمده بلافاصله این برنامه به‌صورتی که به‌نتیجه‌ای رسیده باشد بی‌پایان میرسد و هرگز باین دلیل که مردم آنها را تماشا میکنند به‌هر کیفیتی ادامه پیدا نمیکند.

— آیا سريال پیتون پلیس جزو همین دسته از سريال‌ها بود، چون مردم از پایان این سريال ناراضی شدند و هنوز هم می‌پرسند که چرا این سريال ناقص تمام شد؟

● — بله. این سريال البته با برنامه ساخته شده (توجه داشته باشید که این سريالها را تلویزیونها نیسازند بلکه اغلب

این سريال نشان مینهد که بیکار آنرا بین شماره‌های ۳۸۰ تا ۴۰۰ قطع کردند و همانطور ناتمام ماند. افکار عمومی در کشورهایی که آنرا نمایش میدادند فشار آوردند که این برنامه ناتمام است و خواستار ادامه آن شدند. بعد از يك فصل تلویزیونی یعنی شش ماه بعد، مجدداً از همان جا که قطع کرده بودند داستان را ادامه دادند تا رسید به شماره ۵۱۴. شاید فکر کردند بازم با رغبت عمومی مواجه خواهد شد و دوباره بهانه‌ای برای ادامه آن تا مثلاً یکسال دیگر خواهند داشت و با همین امید مجدداً آنرا قطع کردند. اگر یادتان باشد در سه چهار شماره آخر مجله پیتون داستانهائی تازه‌ای توکار آمده بود و نشان میداد که لفظه ادامه سريال برای اقل یکسال دیگر هست تا این قضایا سرو سامانی بگیرد.

اما این بار با اقبال مردم روبرو شد و تهیه کنندگان ناچار دیگر سرمایه گذاری نکردند و داستان همچنان ناقص و پسا در هوا ماند.

آقای دکتر، سوال دیگری هم دارم که با اجازه تان مطرح میکنم. معمولاً وقتی برنامه‌ای برای تصویب به تلویزیون داده میشود یکی از نکات مهمی که باید قبلاً تعیین شود هدف برنامه است و برنامه بیشتر بر اساس هدف آن تصویب میشود. آیا کنترل و تضمینی وجود دارد که این برنامه تا آخرین اجرا از هدفش منحرف نشود؟

هر برنامه‌ای - چه از کادر داخلی تلویزیون و چه از خارج پیشنهاد میشود اولین سوالی که میکنیم اینست که برنامه چه هدفی را دنبال میکند؟ وقتی

برنامه‌ای به تعداد ۲۶ شماره تصویب شده، هدف آن در طول ۲۶ برنامه پیاده میشود بنابراین ممکن است در یک یا دو شماره وسط آن اثری از هدف نبینیم که این را نمیتوان به انحراف از هدف تعبیر کرد. نمونه‌ساده‌اش تدریس زبان خارجی است. مثلاً زبان آلمانی را در تلویزیون تدریس می‌کنیم. هدف اینست که در ۵۲ برنامه، کسی که زبان را با این برنامه‌ها شروع میکند، تاحدی زبان آلمانی یاد بگیرد. در پایان این ۵۲ برنامه است که میتوان بررسی کرد که این شخص چقدر آلمانی یاد گرفته، چقدر واژه آموخته و چه مقدار گرامر میداند.

آیا تلویزیون ملی ایران کوشی دارد که ذوق مردم را از حد عادی و عامی بالاتر ببرد و اصولاً یک هدف پرورش ذوق برای خود قائل است؟

اگر بخواهم همینطوری جواب بدهم، بله. حتماً هست و هیچ‌کس هم نیست که اگر هم چنین هدف و فکری نداشته باشد، بگوید که چنین هدفی ندارد.

اما این که شما اشاره کردید مساله خیلی حساس و لطیفی است. تعریفی که از وسیله ارتباط جمعی داریم اینست که یک فرستنده پیام شناخته شده برای گروه عظیمی از مردم که فرد فرد آنها شناخته نیستند پیامی می‌فرستد (که بصورت برنامه در رادیو تلویزیون اجرا میشود یا در روزنامه و مجله چاپ میشود) هدف کاملاً متدلس است. اما وقتی روزنامه به فروش نرود، وقتی رادیو شنونده و تلویزیون تماشاگر نداشته باشد، چگونه میتواند هدف خود را ارائه دهد؟ به قول یکی از همکاران، یک تلویزیون خاموش نه میتواند سرگرم کننده باشد، نه میتواند آموزشی باشد و نه میتواند هدف اجتماعی، فرهنگی و خبری و اطلاعاتی داشته باشد.

پس اول باید یکسوی پیچ تلویزیون را باز کند و تماشا بشیند، یکی پولی بدهد و روزنامه و مجله را بخرد. این یکطرف قضیه است که اگر شما بخواهید به کلی از مردم و خواسته‌های مردم به دور باشید نه کسی روزنامه و مجله‌تان را می‌خرد و نه پیچ تلویزیون و رادیو را باز میکند. اما از طرف دیگر، اگر برای اینکه تلویزیون را باز کنند، برای اینکه یک تیراژ چند صد هزاری داشته باشیم بیائیم و دست روی ابتدائی ترین غرایز نفسانی بگذاریم، آنوقت از هدفهایمان به دور می‌افتیم. اینجاست آن نکته حساس. یعنی شما در عین حال که باید تماشاچی تلویزیون را داشته باشید، در عین حال که باید آن رغبت عمومی را بدید که کمی پرتوقترشان بکند و چیز باشید که در قالب این برنامه چه چیزهایی بدید که کمی پرتوقترشان بکند و چیزهای بهتری بخواهند.

این مساله در مجامع علمی به صورت یک بحث کلاسیک درآمده است. بنابراین اگر مادر آن حدی برویم که مردم را داشته باشیم، نمیگویم در منجلا ب فرو میرویم، ولی آنچنان بیراهه میرویم که دیگر به هیچ عنوان راه خود را پیدا نمی‌کنیم. و اگر بیائیم فقط در حول و حوش هدفهای متدلسان کاریکنیم و هرچه را که مخالف آن است کنار

بگذاریم مردم را نداریم که برنامه‌های ما را تماشا کنند. پس هر وسیله ارتباط جمعی در عین حال که باید تماشاگر، خواننده و شنونده خود را داشته باشد، از هدف اساسی خود هم دور نشود و از جایی شروع نکند و به جایی برسد. خلاصه میکنم: ما به عنوان یک وسیله ارتباط جمعی به ناچار باید گروه عظیم مردم را داشته باشیم که تماشا بکنند، برنامه‌ها را ببینند و می‌پسندید، اگر امروز ان خیلی آگاهانه، برای پرورش ذوقی و فکری، باید کاری بکنیم که آهسته آهسته ذوق و توقعات مردم و خواسته‌های آن‌ها را تا همان کسی که سه سال پیش برنامه‌ای را بالذت میدیدیم می‌پسندید، اگر امروز همان برنامه را نشان بدیم به تماشایش رغبت نکند و آنرا برنامه مبتذل بیاید. داشتیم نمونه‌اش را، اسم نمبرم، سریالی در تلویزیون سه سال پیش شروع شد که ساخت خودمان بود. در زمانی که شروع شد همه نگاهش میکردند و از لذت می‌بردند. این برنامه بعد قطع شد. مجدداً دو سال بعد در همان قالب دوباره خواستیم شروع کنیم اما دیگر مردم اقبالی سریال ایرانی بالا رفته بود که دیگر اثر نمی‌پسندیدند.

با تشکر از اینکه وقتان را به این گفتگو اختصاص دادید، خواهش میکنم بفرمایید تلویزیون ملی ایران برای آینده در جهت بهتر کردن برنامه‌هایش چه نقشه‌هایی دارد و برای فصل یعنی تلویزیون که معمولاً از مهرماه شروع میشود چه برنامه‌های تازه‌ای تدارک می‌یابد؟

سوال شما را به این صورت جواب میدهم که تلویزیون ملی ایران از روز اول برای بهبود برنامه‌ها، هم از جهت کیفیت و هم از نظر کمیت همیشه کوشا بوده‌است. در بسیاری موارد موفق بودیم و در مواردی هم شاید چنددان موفقیتی کسب نکرده‌ایم. اما از مهرماه طبیعتاً برنامه‌های تازه‌ای داریم بخصوص امسال که سال مخصوصی است، سال کورش بزرگ، دو هزار و پانصدمین سال شاهنشاهی ایران. ما هم به این خاطر وظایفی به عهده داریم چه به صورت تهیه رپرتاژ و چه برنامه‌های مستند و فیلمی که باید ساخته شود. این فیلمها روشنگر تمدن کهن و عظیم و اصیل ایرانی که جزئی از تمدن عظیم بشری است خواهد بود.

همچنین روی برنامه‌های عمومی دارند کار میکنند. گروه‌های تولید کننده - چه گروه‌های داخلی تلویزیون و چه گروه‌هایی که از خارج با ما همکاری میکنند همه دارند کوشش میکنند. برای اینکه بتوانیم از مهرماه برنامه‌هایی ارائه دهیم که هم بیشتر مورد علاقه مردم باشد و هم هدفهای روشنتری داشته باشد. طبیعی است که تا مهر ماه برنامه‌های تلویزیون مطابق جدول فعلی ادامه خواهد یافت.

اشاره به برنامه‌های مخصوص دو هزار و پانصدمین سال شاهنشاهی ایران کردید. ممکن است توضیح بیشتری در این مورد بدهید که تلویزیون چه وظایفی را در این جشن بزرگ به عهده خواهد داشت؟

تلویزیون دو کار میکند.

اولیش اینست که از طریق شبکه سراسری در داخل کشور و نیز با ارتباطی که از طریق ماهواره مخابراتی داریم در سراسر جهان منعکس کننده این جشن بزرگ خواهد بود. این کار حالت رپرتاژی دارد. اما وظیفه اصلی که تلویزیون ملی ایران برای خود قائل شده تهیه برنامه‌های مستند و فیلمی است که نه در یک هفته مه‌ماه یا یک ماه مهر بلکه در سراسر سال ۱۳۵۰ و نیز در سال ۱۳۵۱ نمایش داده خواهد شد. ما بر اساس راهنمایی‌های سرپرست تلویزیون و کمیته‌هایی که تشکیل شده بر این اعتقاد هستیم که کار ما منحصر به یک هفته مه‌ماه نمیشود، بلکه قبلاً از مهرماه باید تعدادی برنامه داشته باشیم و بعد از آنکه مراسم رسمی تمام شد، برای تمام سال ۱۳۵۰ و دنباله آن در سال ۱۳۵۱ نیز باید کار و کوشش بکنیم که تداوم را حفظ کنیم. برای ابتکار کمیته‌هایی در تلویزیون تشکیل شده و گروه‌هایی دارند روی فیلم‌های مستند عظیمی که نمایشگر جنبه‌هایی از تاریخ و فرهنگ ایران خواهد بود کار میکنند که شاید ۲۵ فیلم یکساعته یا ۵ دقیقه‌ای و یا نیمی‌ساعته شود که روشنگر ۲۵ قرن تمدن و فرهنگ ایران خواهد بود.

این فیلمهای مستند در تلویزیون ایران و تلویزیون‌های خارج نمایش داده خواهد شد. برنامه‌های دیگری هم بصورت ضبط تلویزیونی تهیه میشود که در سری برنامه‌های عادی تلویزیون گنجانده خواهد شد مثلاً در برنامه کودکان، برنامه جوانان و ... بخواهم اسم ببرم مثلاً برنامه سرداران استقلال ایران درست تهیه است که برنامه یکساعته خواهد بود. همچنین گروهی دارند در زمینه دوران داستانی کشور کار میکنند که بیشتر بر اساس شاهنامه فردوسی است. و نیز برنامه‌های بصورت نمایش‌های یکساعته تهیه خواهد شد. اینها برنامه‌هایی در قالب تأثیر و داستان است که تعدادشان زیاد مستند تهیه خواهد شد.

آقای دکتر محمودی، بار دیگر از اینکه با حوصله و دقت تمام به پرسش‌های من پاسخ دادید تشکر میکنم.

بانک بیمه بازرگانان

برای سرمایه‌گذاری در بزرگترین جنبش فرهنگی

۳۰ میلیون تومان اعتبار میدهد

ما این روزها، شاهد یکی از درخشان‌ترین نمونه‌های تجلی اراده ملتی هستیم که در شرایط انقلاب بسوی تمدن بزرگ‌گام برمی‌آورد و با پیروی از منویات شاهنشاه آریامهر، پرچمدار پیکار جهانی بایسواد آساده میشود تا عظیم‌ترین رستاخیز فرهنگی را به ثمر رساند.

ملت ایران اراده کرده است بفرخندگی دو هزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی خود دو هزار و پانصد مدرسه در روستاهای کشور بنا کند و این هدیه گرانبهاریا به نشان دو هزار و پانصد مشعل فروزان به پیشگاه تاریخ و نسل‌های آینده نثار سازد.

شوق پیوستن به این رستاخیز عظیم در هر خانه، هر اجتماع، هر اداره و هر کارگاه موج میزند و همه مشتاق هستند سهمی شایسته در ایجاد ۲۵۰۰ مدرسه یادبود داشته باشند. بانک بیمه بازرگانان، به سهم خود اعتبار بانکی بزرگی بمبلغ ۳۰ میلیون تومان در اختیار خردبداران و اوراق‌مدارس یادبود میگذارد و معتقد است که تأمین این اعتبار برای سرمایه‌گذاری در بزرگ‌ترین جنبش فرهنگی، ارزنده‌ترین اقدامی است که این مؤسسه در طول خدمات بانکی خود، برای هم میهنان عزیز انجام داده است.

بانک بیمه بازرگانان

خدمتگزار مردم ایران



Bank Bimeh Bazarganan

صفا - در مورد داستان ، باید بگویم داستانی که برای یک سریال تلویزیونی نوشته میشود با سینما فرق دارد . در حیطه تلویزیونی نویسنده در یک دکور معین محدود است ، از آن روکار های سینمایی نمیتواند استفاده بکند . اصولا در تلویزیون آرایش بازی نیست . نویسنده باید داستانش را در چهارتا دکور پیاده کند و بالطبع کارش قابل مقایسه بافیلم های سینمایی با آن امکانات تا محدود نمیتواند باشد .

اهمی - من میخواهم بگویم با نام این حرفها ، پهلوانان اگر محتوش ضعف بود رد میشد همانطور که تا حال ده تا بیستتا از داستانهای ما را رد کرده اند چرا ؟ برای اینکه ضعف بوده ؟ چرا این یکی هاقبول شده ؟ حتما برای اینکه ضعف نبوده . اگر ضعف بود آنها هم رد میشد .

هوشنگ باختری - آقای احمی ، اینجا نظرات بسیار جالبی ارائه شد . شما که نه تنها در نقش پهلوان نایب هستید بلکه نوه پهلوان نایب هم هستید ، باید این نظرات را که با حسن نیت ابراز شده با طبع خاطر بپذیرید . همه چیز قابل انتقاد هست ، هیچ چیز کامل نیست - منصف باید گوش شنوا داشته باشد و انتقاد ها را بپذیرد . اهمیت کار شما در بدنه است که گذاشتید و در این دوره وانفسا که همه جا را وارزید و سرگرمیهای کم محتوی پر کرده شما چنان داستانهایی جزی و سنگینی را که نشان دهنده جوانمردیها و بزرگواریها و مردانگیهاست به نمایش می - گذارید . من قبل از اینکه در این جلسه شرکت کنم با مدهای از دوستان و همکارانم راجع به

این سریال گفتگو کردم - اکثرا این برنامه را می پسندند و با آنکه انتقاد هایی دارند اما در مجموع از آن استقبال میکنند . نکته ای که به نظر من میرسد در برنامه های اخیر شما شخصیت های مستند دوره مشروطیت را وارد داستان کرده اید . در این دوره ما شخصیت های بزرگی چون ستارخان و باقرخان و غیره داریم که بسیار درخشان هستند - افرادی که من دارم اینست که حقتن بود شما وقتی صمد خان را وارد داستان میکردید شخصیت های برجسته مقابل او را که ستارخان و دیگر مجاهدین سرشناس هستند نیز وارد ماجرا میکردید نه اینکه صمد خان را با پهلوان نایب روبرو کنید .

صفا - چه فرق میکند که ما پهلوان دیگری را هم وارد داستان کنیم . پهلوان نایب به عنوان نشانه فرهنگها و پهلوانیهای آن دوره انتخاب شده . بگذارید من هدف این برنامه را برایتان روشن کنم - شما میخواهید داستانهایی را ببینید که هم احساس بازی برایتان توج داشته باشد و هم داستان ...

باختری - من دنبال تنوع نمیکردم بلکه دنبال اصالت هستم - یعنی مگویم اینجا کاراکترهایی وارد شده که نمیتواند در وجود پهلوان نایب مستتر باشد . پهلوان نایب برای یک دوره خیلی خوب بود ولی حالا کمبود تاریخ مستند شده اید ، شخصیت های تاریخی را نشان بدهید .

همدانی - منظورشان اینست که شخصیت های تاریخی تصادفاتع پهلوان نایب قرار بگیرند .

اهمی - نمیتواند تحت الشعاع نایب نباشد . باید باشد .

صفا - ما پهلوان نایب را به عنوان مظهر مردانگی و جوانمردی آن دوره انتخاب کرده ایم تا مردم با بکفر اسن و افلت بیشتری

پیدا کنند .
باختری - این ضروری که دارد ذهن مردم را متوش میکند .

مکی - واقعیت از بین میرود .
باختری - شما اسم کسانی را که در تاریخ هستند در این ماجرا می آورید و این تاریخ را متوش میکند .

مکی - وظیفه یک داستان بازگو کردن تاریخ نیست .

باختری - در اینصورت باید همه داستان خارج از تاریخ بگذرد ، نه اینکه یکی رنگ مستند تاریخی داشته باشد و یکی رنگ داستان تخیلی ...

محبوبی - ایشان میگویند صمدخان یک شخصیت واقعی است که در تاریخ مشروطه ما مقابل ستارخان قرار میگردد - شما یک شخصیت واقعی را مقابل یک سمبول قرار دادید یعنی قاطع کردید .

اهمی - اول صمدخان تنها در مقابل ستارخان قرار نمیگیرد . ثانیا آیا تمام فقرت و توان مشروطیت ستارخان بود ؟ ممکن است صمدخان برخورد های با پهلوان زواق یادگیر پهلوانها داشته که پهلوان نایب به عنوان سمبول آنها در برابر صمدخان وامیایستد .

صفا - بگذارید من این مساله را روشن کنم - همیشه یک مثلث بوده که رأس آن حاکم بوده ، بکفرتن روحانیون و طرف دیگر پهلوانان - مردم که از زورگویان ستم میدیدند دستشان به حاکم نمیرسید ، چون غالباً از خود او هم ستم میدیدند ، طرف روحانیون کمتر میرفتند چون آنها آدمهای گوشه گیری بودند پس می آمدند طرف پهلوانان ، چون اینها آدمهای بی باکی بودند که برای احقاق حق ستمیدگان با هر قدری مبارزه میکردند - ما آمدیم این گوشه سوم را انتخاب کردیم - آقای سرافراز گفتند اینها در تمام جریانات سیاسی روپایشان

بود ، ما این جنبه را تکریم ، بلکه همان جنبه اعتماد مردم و جوانمردی پهلوانا را مورد نظر قرار دادیم . پهلوانها به خاطر مردم ستم دیده با حاکم روبرو میشدند و حاکم چون میدانست که پهلوانها همیشه مدهای آفرایان دورشان هست با آنها کنار می آمد . و حرفشان را تا حدودی می پذیرفت و گاهی هم کار واقعا به جنگ و مبارزه میکشید . در برنامه های اخیر هم صمد خان در جای حاکم قرار گرفته که ستم میکند ، شاید او واقعا همان صمد خان تاریخ نباشد .

اهمی - اوسپول صمدخانهاو نایب هم سمبول پهلوانیاست که روبروی هم قرار گرفته اند .

صفا - در هر صورت ، هدف این برنامه نشان دادن روح جوانمردی و مبارزه با آدمهای نایب است و پهلوان سمبول تمام خوبیها و صفات برجسته است - برای نوشتن داستانهای این برنامه و اجرای آنها تحقیق و تسبیع میشود .

اهمی - میخواهم بگویم به عنوان اظطر بتوسیبه که پهلوانان هم سیر طبیعی دارد ، هم محتوی دارد و هم صفتی بود هشت نشانایی دارد و آن صفتی دو هم که نمی پسندند اصلا برنامه پهلوانان را نمی بینند !



نقاش - خواننده گرامی ، لابد شما هم در باره پهلوانان حرفی برای زدن دارید . نظرات خود را روشن و صریح بتوسیبه و به نشانی محله نقاشی فرستید . نظرات منطقی و انتقاد های روشن بیبنانه خوانندگان به نام بوستندگان آنها در محله چاپ خواهد شد .

سینمای ما حیوانی است که فقط

پوست عوض میکند

بقیه از صفحه ۴۱

مکالمات ، تا حد شیلین جریان دارد و از این مرحله جلوتر نمیروند و چون هیچگاه این جریان تا مغز ادامه نمی یابد در نتیجه تفکری هم ایجاد نمی کند .

بدیهی است این سینما که صرفا جهت وقت گذرانی تحت فرمول خاص فیلمسازی در ایران یعنی چند دقیقه بزین و برقص و چند دقیقه بزین و بخور و غیره ساخته میشود تا چه اندازه اثر سوء در مردم خواهد گذاشت .

برای نجات و پیشرفت سینما و تماشایی با هر وسیله باید علیه سینمای فعلی ایران مبارزه کرد .

*** بهر حال سینما بعنوان یک هنر گران تا چه اندازه میتواند تلفیق هنر و تجارت را مورد نظر داشته باشد؟**
کاووسی - توجه کنید تابلوی «لیخند زوکوند» اثر داوینچی یک اثر هنری است اگر این تابلو را بجای ماندن در لوور در صندوق بگذاریم و به دریا بیندازیم باز ارزش خود را حفظ میکند . فیلم خوب را هم میروند و می بینند . جنبه تماشایی یک اثر هنری در مورد فیلم هم رعایت میشود ، ولی مثلا فیلم «تعصب» ساخته گرفتیت که جزو یکی از شاهکار های هنری سینما است با شکست تجاری مواجه میشود .

در علم اقتصاد مبحثی است تحت عنوان « ارزش و بها » و چنین تعریف

میکند که ارزش هر اثر معادل نیرویی است که برای آن مصرف شده است ، ولی قیمت به مساله عرضه و تقاضا بستگی دارد و حالا در مورد سینما ، اگر مثلا فلان هنرپیشه در فیلم برقصد ، فروش فیلم زیادتر میشود . در اینجا رقص برای فیلم ، « قیمت » ایجاد میکند نه « ارزش » .
*** به این ترتیب باید در این مهره گانه جانی هم برای منتقدین باز کرد و نقش آنان را در بررسی فیلمها مورد بحث قرار داد . کما اینکه منتقد به عنوان یک قرن آگاه در زمینه فعالیت های هنری و اجتماعی مسؤلیت سنگینی را بر دوش میکشد .**

کاووسی - به همینطور است . ولی هر کسی که اظهار نظر میکند ناقد نیست . بیشتر این افرادی که امروز دربار سینمای مملکت ما قلم میزنند منتقد نیستند ، بلکه مترجمانی هستند که هضم شده دیگران را نشخوار میکنند . اینها باید بدانند که اظهار نظر های شخصی نقد نیست . هیچ اثری در حد کمال نیست و همیشه فاصله ای بین یک اثر هنری و سرحد کمال هست که وظیفه یک منتقد یافتن این فاصله است و در جریان یافتن این تفاضل است که درمی یابد سازنده تا چه حد در بیان آنچه متصودش بوده است موفق شده ، اما یک منتقد هیچگاه برای سازنده یک اثر هنری تعیین تکلیف نمی کند ، چون بدون شك طبیعت سازنده یا طبیعت منتقد فرق

دارد . وظیفه ای یک منتقد این است که هم سازنده را وهم وسیله ی بیانی سازنده را خوب بشناسد و گر نه نشستن و گفتن که چون فلانی آدم صمیمی و خوبی است ، پس فیلم ساز خوبی است به هیچ وجه نقد محسوب نمیشود ، که بیشتر این حرفها صفحه پر کن اند تا نقد .

سینما یک هنر غریبی است ولی این دلیل نمیشود که هراز رنگ برگشتهای را منتقد سینما یا فیلم ساز به حساب بیاوریم . سینما در کشور ما هیچ زمینه ای ندارد . ما دارای سنتهای شمری وسایر هنرها بوده ایم و در دنیا از لحاظ ادبیات سابقه ای درخشانی داریم و همچنین در معماری و نقاشی . اما متأسفانه دارای سنت سینمایی نیستیم و برای اینکه سینمایی داشته باشیم باید در این هنر غرب نفوذ نمود کنیم که متأسفانه فیلمسازان ما کمترشان به خارج رفته اند و زبان خارجی نمیدانند که از منابع خارجی استفاده کنند .

*** آخرین سؤالم این است که به نظر شما برای سینمای ما راه نجاتی هست ؟**

کاووسی - من بدبین نیستم . واقعیتی را می بینم و میگویم - خوبشخانه بازار سینمای فارسی در تلاطم است و این خود نویدست تا ماهیت بهتری برای خود دست و پا کند .



چهره‌های دیگر از الکزهومر



الکزهومر، ستاره زیبا (این صفت زیبا هر چند ظاهرا برای همه هنرپیشه‌ها جزو اسمشان شده، ولی برای ایسن خانم حقیقتا مصداق دارد) اخیرا بنا شوهرش جو هیمز سرفری به مونیخ آلمان کرد. ولی نه برای بازی در فیلم و نه برای شرکت در

فستیوال. الکه از آن هنرپیشگانی است که از هر پنجاهش هنری می‌ریزد. گذشته از این که ستاره سینماست، نقاش هم هست. این را همه می‌دانند، اما آنچه کمتر کسی می‌داند این است که الکه یک طراح زبردست مد است. سرفری به مونیخ هم برای نمایش تعدادی از طرحهای لباس بود که تازگی ترتیبش را داده است.

این رقم در تاریخ بی سابقه است، اما این زبان در حال یک عقب نشینی مداوم به نفع زبان انگلیسی است، نه تنها از نظر فرهنگی، بلکه از نظر علمی، فنی و اقتصادی. به همین علت دولت فرانسه مضمم است یا صرف بودجه‌های گزاف و به کار گرفتن کادری وسیع، به بخش و آموزش زبان کشور خود در دنیا بپردازد. زبان فرانسه البته بیشترت می‌کند اما فقط در جهت زبان مادری در کانادا و بلژیک، و به عنوان زبان ارتباطی با دنیای خارج در آفریقا و هند و چین قدیم. در حالی که همین زبان در مقام یک زبان خارجی رو به فقرا می‌رود. در اروپا بخصوص آلمان و ایتالیا، زبان انگلیسی، زبان دوم منتخب هستند در صد بجه عااست. درخود فرانسه نیز همچین. فقط در آمریکای لاتین است که پایه‌های انگلیسی پیش می‌رود. این که از آن جلو بزند. در اروپای شرقی هم فرانسه همچنان رونق دارد. برنامه حزبی دولت شوروی پیش بینی کرده است که تعداد دانش آموزان فراگیرنده زبان فرانسه را از ۲۲ درصد به سی درصد برساند. اما در مقابل، نسبت پیش‌بینی شده بسیاری زبان انگلیسی ۴۴ درصد است. بودجه‌ای که دولت فرانسه برای گسترش زبان فرانسه در نظر گرفته بازده میلیون تومان است در مقابل از طرفداران جدی این برنامه است و می‌گوید که «مساله زبان آینده ما را رقم می‌زند».



میلوس فورمان از فیلم «تکلیف فورمان»

فیلمی از میلوس فورمان

میلوس فورمان، کسارگردان هنرمند چکوسلواکی، بعد از ماجرای بهار پراگ و اشغال کشورش از طرف پیمان ورشو، از چکوسلواکی خارج شد و به آمریکا رفت و در نیویورک اقامت گرفت. فورمان در آمریکا به فعالیت خود ادامه داد و اولین فیلمی که در این کشور ساخت، برای شرکت در فستیوال کان انتخاب و ارسال شد. این فیلم «TAKING OFF» نام دارد. و به قول منتقدان خارجی، توفیق کاملی برای کارگردان است. زیرا فورمان در همیسی مدت کوتاه مهاجرت به آمریکا، توانسته است آمریکای خرد بورژوازی متوسط را بشناسد. و آنها را با همان روش بینی که هموطنانش را می‌نگریست بنگرد.



از آپولو ۱۵ چه خبر

آپولو ۱۵ روز دو شنبه چهارم مرداد از پایگاه کندی در فلوریدای آمریکا پرتاب خواهد شد. از هم اکنون موشک عظیم ساترن ۵ بر سکوی پرتاب خود استوار ایستاده است. سرنشینان آپولو ۱۵ که با این موشک به فضا خواهند رفت عبارتند از چپ به راست: آلفرد. م. وردن، جیمز ایروین و دیوید اسکات. این سه فضانورد از مدت‌ها پیش تمرین‌های سفر مشکل خود را آغاز کرده‌اند. جزئیات برنامه کار آپولو ۱۵ هنوز دقیقا فاش نشده است.

تیردغول‌ها

«رقابت نامشروع» «عوام فریبی» «فرزندی با ناآگاهی»... اینها چند مورد از لفت‌هایی است که دو بومیه بزرگ و وزین فرانسه، «لوموند» و «فیکارو» باهم زد و بدل کرده‌اند. «ژاک قووه» مدیر لوموند به فیکارو حمله کرد که «سوسوه آگهی» فیکارو را به سوسوه توزیع وسیع روزنامه کشانده که نظر آگهی دهندگان را جلب کند. وی فیکارو را متهم کرده است که روزنامه مجانی به مشتریان بعضی از هتل‌ها می‌دهد. فیکارو جواب داده که: «توزیع مجانی نمی‌کند بلکه روزنامه را به نصف قیمت به هتل‌ها می‌فروشد و لوموند از این نارااحت است که رقیبش فروش بیشتر و خواننده‌زیدتری دارد»

تیراز متوسط فیکارو ۲۳۵۹۶۰ نسخه و تیراز متوسط لوموند ۴۷۸۹۲۵ نسخه است.



میلوس فورمان

از فرزندانسان هستند گفتگو کردم. و بر این اساس فیلم خود را آماده ساختم. TAKING OFF لغت در انگلیسی معانی متعدد دارد: جاکن شدن هواپیما، در آوردن لباس، خود را نجات دادن... ممکن است این فیلم را سیاسی هم دانست اما به نظر خودم اشتباه است این فیلم به عقیده من فقط یک هجو است. سیاست امروز در همه چیز ریشه دوانده. حتی یک خرید ساده هم ممکن است فعلی سیاسی باشد، زیرا شاید فروشنده‌گان جنس مورد نظر در احتساب باشند...»

«دویو اسپیک فرنج»

در حالی که شماره مردم فرانسوی زبان دانلماروبه نزدیک است (۱۸۰ میلیون نفر) و

پسری برای شارل آزناوور

شارل آزناوور، خواننده خوش صدا و مشهور فرانسوی و همسر جوان سوئدیش «اولا» چندروز پیش صاحب پسری شدند. اسم پسرک را «میشا» گذاشتند. آزناوور، از زن سوئدی خود یک دختر ۱۹ ماهه هم دارد. میشا چشمانش روشن و موهایش، مثل مادرش طلایی است. باید در انتظار ترانه‌ای تازه از آزناوور، در مدح میشا باشیم.





سینگر

اولین چرخ دستی زیگزاگ دوزی را با خانیه‌های
ایرانی تقدیم می‌کند
چرخ خیاطی سینگر مدل ۲۳۷

تنها چرخ دستی است که قادر به دوخت
زیگزاگ میباشد و بقیمت چرخهای دستی

معمولی عرضه میشود

چرخ سینگر مدل ۲۳۷

برای: دوخت معمولی

لبه‌دوزی * مغزی‌دوزی

زیگزاگ * زیپ‌دوزی

توردوزی * جا دکمه

کش‌دوزی * چین‌دوزی

چرخهای خیاطی سینگر با اقساط و شرایط بسیار آسان در فروشگاههای سینگر





قاره اروپا در زیر شاهبال بلند پرواز «هما»

در سال ۱۳۴۹:

صدها هزار نفر از مسافران اقصی نقاط جهان
«هما»ی فرخنده بال را برای مسافرت‌های خوش یمن خویش به شهرهای
بزرگ اروپا انتخاب کردند زیرا:
هما را در طول نه سال خدمت و فعالیت
فرخنده طابری سریع، راحت و مطمئن یافتند

در سال ۱۳۵۰ هم

یقیناً «هما» افتخار خدمت و پذیرائی از مسافران بیشتری
را خواهد داشت

